

محل بحث مسائل خلافی بین شیعه و سنی است و محور بحث، کتاب دراسات فقهیه فی مسائل الخلافیه است. البته بیشتر بحث در مسائل فقهی می باشد.

رؤوس مطالبی که بیان می گردد: آشنایی با اهم کتب فقهی اهل سنت
آشنایی اجمالی با ائمه مذاهب اهل سنت
آشنایی با افرادی که کتاب فقه مقارن نوشته اند (شیعه و سنی - قدیما و حدیثا)

فصل اول: آشنایی با اهم کتب مذاهب اهل سنت

مذهب شافعی:

- ۱- الأم، محمد بن ادریس شافعی که مهمترین کتاب فقهی شافعیه است.
کتب دیگر شافعی: الرساله - جماع العلم (اینها را در رد دشمنان اهل سنت نوشت)
الاملاء الصغیر - الامالی الکبری
- کتب شافعی که در عراق تألیف کرده، محتوی آراء قدیمش می باشد و کتبی را که در مصر تألیف نموده، محتوی آراء جدیدش می باشد.
کتب فقهی مذهب شافعی که توسط شاگردان شافعی نوشته شده اند:
- ۲- مختصر المزنی، اسماعیل بن یحیی المزنی، م ۲۶۴ ق. اولین کتاب فقهی بر طبق مبانی شافعی است.
- ۳- المهدب، ابواسحاق شیرازی، م ۴۷۶ ق. (مهمترین شرح المهدب، کتاب المجموع، نووی، م ۶۷۶ ق، می باشد)
- ۴- التنبیه فی فروع الشافعیه، ابواسحاق شیرازی.
- ۵- نهاية المطلب فی درایة المذهب، عبدالملک بن عبدالله جوینی، م ۴۷۸ ق. (از کتب فقه مقارن است)
- ۶- البسیط فی فروع الفقه، ابو حامد غزالی، م ۵۰۵ ق.
- ۷- الوسیط فی فروع المذهب، غزالی. (این کتاب مختصر البسیط است که اقوال ضعیف و شاذ را حذف کرده است)
- ۸- الوجیز فی فقه الشافعی، غزالی.
- ۹- المحرر، عبدالکریم رافعی، م ۶۲۳ ق. (این کتاب اقتباسی از الوجیز می باشد)
مهمترین شرح المحرر، کتاب کشف الدرر فی شرح المحرر، شهاب الدین حصفکی، م ۹۸۵ ق، می باشد.
- ۱۰- فتح العزیز فی شرح الوجیز، عبدالکریم رافعی.
- ۱۱- المجموع، محیی الدین نووی، م ۶۷۶ ق.
- ۱۲- متن ابی شجاع، احمد بن حسین اصفهانی، م ۵۹۳ ق.

مذهب حنبلی:

- ۱- مسند، احمد بن حنبل. (این کتاب از اهم مسانید اهل سنت است. ولی احمد بن حنبل کتاب فقهی ندارد)
- ۲- مختصر خرقی، عمر بن الحسین خرقی، م ۳۴۳ ق. (مهمترین شرح مختصر خرقی، کتاب مغنی، ابن قدامه، م ۶۲۰ ق، می باشد)

۱. ذهبی می گوید: الخرقی العلامة شیخ الحنابلة، أبو القاسم، عمر بن الحسین بن عبدالله، البغدادی الخرقی الحنبلی، صاحب المختصر المشهور فی مذهب الامام أحمد. كان من كبار العلماء تفقه بوالده الحسين صاحب المروزي و صنف التصانيف.
قال القاضي أبو يعلى: كانت لابی القاسم مصنفات كثيرة لم تظهر، لانه خرج من بغداد لما ظهر بها سب الصحابة، فأودع كتبه فی دار فاحترقت الدار.
قلت: و قدم دمشق، و بها توفي، و قبره ظاهر یزار بمقبرة باب الصغیر. قال أبو بكر الخطیب: زرت قبره.
و توفي فی سنة أربع و ثلاثین و ثلاث مئة. قلت: لم یقع لنا حدیث من طریقته.
و قد حكى عنه عبد الله بن عثمان الصفار. و ظهر فی هذا الوقت الرفض و الاعتزال بالعراق ببني بويه. (سير اعلام النبلاء، ج ۱۵ / ص ۳۶۳)

۳- التذکره، ابوالوفاء بغدادی، م ۵۱۳ ق.

۴- الهدایه، ابوالخطاب الکلوذانی، م ۵۱۶ ق.

۵- المستوعب، محمد بن عبدالله سامری، م ۶۱۰ ق.

۶- المغنی، ابن قدامه، م ۶۲۰ ق. یکی از مهمترین کتب فقهی حنابله می‌باشد. این کتاب بطور مبسوط و مفصل نوشته شده و نزد اهل سنت معتبر است و مسائل خلافی را بیان کرده است.

۷- المقنع، ابن قدامه. (این کتاب نسبت به مغنی به طور مختصر نوشته شده است)

۸- الکافی، ابن قدامه. (این کتاب نسبت به مغنی متوسط می‌باشد)

۹- المحرر، مجد الدین ابن تیمیه، م ۶۵۲ ق.

۱۰- فتاوی ابن تیمیه (ابن تیمیه معروف).

۱۱- فروع، ابن مفلح. (کتاب تصحیح الفروع، مرداوی، م ۸۸۵ ق، از شروح کتاب فروع است که مستدرک این کتاب می‌باشد)

۱۲- الإقناع، موسی بن احمد مقدسی، م ۹۶۸ ق.

۱۳- منتهی الإرادات، ابن نجار، م ۹۷۲ ق. (این کتاب در واقع جمعی است بین مقنع ابن قدامه و تصحیح الفروع مرداوی)

مذهب مالکی:

۱- موطأ، مالک^۱. (تنها کتاب مالک است که محتوی فقه و حدیث است. مصدر اول مالکی‌ها و بلکه کل اهل سنت می‌باشد)

کتبی که شرح موطأ مالک می‌باشند:

۲- التمهید لما فی الموطأ من المعانی و الاسانید، ابن عبدالبر الاندلسی، م ۴۶۳ ق.

۳- الاستذکار لمذهب الانصار فی ماتضمنه الموطأ معانی الرأی و الاثار، ابن عبدالبر.

۴- المنتقی، ابن الوریج باجی، م ۴۷۴ ق.

۵- تنویر الحوالمک، جلال الدین سیوطی، م ۹۱۱ ق.

۶- شرح زرقانی، محمد بن عبدالباقی زرقانی مصری، م ۱۱۱۲ ق.

کتبی که در قرن سوم هجری بر اساس فقه مالکی نوشته شده‌اند و به آنان الامهات (کتابهای مادر) می‌گویند:

۱- المدونة الکبری، سحنون^۲ از اسد بن فرات و او هم از ابوالقاسم گرفته است. اینها از مشهورترین شاگردان مالک هستند.

ابوالقاسم ۲۰ سال همراه مالک بوده است.

۱. مطالبی درباره شخصیت مالک و انگیزه تألیف موطأ در فصل دوم جزوه، بخش مالک ارائه می‌گردد.

۲. أبو سعید عبد السلام بن سعید بن حبيب بن حسان بن هلال بن بکار بن ربيعة التنوخی الملقب سحنون الفقيه المالکی، قرأ علی ابن القاسم و ابن وهب و أشهب ثم انتهت الرئاسة فی العلم بالمغرب إلیه، و كان یقول قبح الله الفقر، أدركنا مالکاً و قرأنا علی ابن القاسم. كان أصله من الشام من مدينة حمص قدم به أبوه مع جند أهل حمص و ولی القضاء بالقیروان و علی قوله المعول بالمغرب. و صنف كتاب "المدونة" فی مذهب الإمام مالک² و أخذها عن ابن القاسم و كان أول من شرع فی تصنیف "المدونة" أسد بن الفرات الفقيه المالکی بعد رجوعه من العراق و أصلها أسئلة سأل عنها ابن القاسم فأجابها عنها، وجاء بها أسد إلی القیروان و كتبها عنه سحنون، و كانت تسمى "الأسدية" ثم رحل بها سحنون إلی ابن القاسم فی سنة ثمان و ثمانین و مائة فعرضها علیه و أصلح فیها مسائل و رجع بها إلی القیروان فی سنة إحدى و تسعین و مائة، و هی فی التألیف علی ما جمعه أسد ابن الفرات أولاً غیر مرتبة المسائل و لامرسة التراجم، فرتب سحنون أكثرها و بوبه علی ترتیب التصانیف و احتج لبعض مسائلها بالآثار من روايته من موطأ ابن وهب و غیره، و بقیة منها بقیة لم یتتم فیها سحنون هذا العمل المذكور، ذکر هذا كله القاضي عیاض و غیره.

و ذکر لی بعض الفقهاء المالکیة أن الشیخ جمال الدین أبا عمرو المعروف بابن الحاجب الفقيه المالکی النحوی - الآتی ذکره بعد هذا إن شاء الله تعالی و اسمه عثمان - قال: إن أسد بن الفرات الفقيه المالکی جاء من الغرب إلی مصر و قرأ علی ابن القاسم و أخذ عنه "المدونة" و كانت مسودة و عاد بها إلی بلاده فحضر إلیه سحنون و طلبها منه لیتقلها فیخل علیه بها فرحل سحنون إلی ابن القاسم و أخذ عنه "المدونة" و قد حررها ابن القاسم فدخل بها إلی الغرب و علی یده كتاب ابن القاسم إلی أسد بن الفرات یقول فیہ: تقابل نسختك بنسخة سحنون فالذی تتفق علیه النسختان یتثبت و الذی یقع فیہ الاختلاف فالرجوع إلی نسخة سحنون، و تمحی نسخة ابن الفرات فهذه هی

٢ - الواضح في السنن و الفقه، عبد الملك بن حبيب، م ٢٣٨ ق.

٣ - المستخرجة العطييه، محمد عطبي، م ٢٥٤ ق.

٤ - الموازيه، ابن المواز، م ٢٨١ ق.

كتبي كه مختصر مي باشند و بر اساس فقه مالكي تأليف شده اند:

١ - رساله قيرواني. (اين كتاب مختصر مدونه الكبرى مي باشد)

٢ - مختصر شيخ خليل. (اين كتاب تلخيص رساله قيرواني است)

شروح مختصر شيخ خليل: المواهب الجليل، محمد مالكي، م ٩٥٤ ق.

شرح زرقاني علي مختصر خليل، م ١٠٩٩ ق.

الخُرشي علي مختصر سيدي خليل، م ١١٠١ ق.

الشرح الكبير علي مختصر خليل، درديل، م ١٢٠١ ق.

مذهب حنفي:

خود ابو حنيفه كتابي ندارد و عمده كتابهاي احناف به محمد بن حسن شيباني^١، م ١٨٩ ق، منتهي مي شود. كتابهاي شيباني را شخصي به نام محمد بن احمد مروزي، م ٣٣٤ ق، تلخيص کرده و مكررات آن را حذف نموده و نام آن را الكافي گذاشته است.

الصحيحه فلما وقف ابن الفرات على كتاب ابن القاسم عزم على العمل به، فقال له أصحابه: إن عملت هذا صار كتاب سحنون هو الأصل و بطل كتابك، و تكون أنت قد أخذته عن سحنون، فلم يعمل بكتاب ابن القاسم، فلما بلغ ابن القاسم الخبر قال: اللهم لا تنفع أحداً بآبئ الفرات و لا بكتابه، فهجره الناس لذلك، و هو الآن مهجور، و على كتاب سحنون يعتمد أهل القيروان.

و حصل له من الأصحاب و التلامذة ما لم يحصل لأحد من أصحاب مالك مثله و عنه انتشر علم مالك بالمغرب. و كانت ولادته أول ليلة من شهر رمضان سنة ستين و مائة، و توفي في يوم الثلاثاء لتسع خلون من رجب سنة أربعين و مائتين، رحمه الله تعالى.

و سحنون: بفتح السين المهملة وضمها و سكون الحاء المهملة وضم النون و بعد الواو نون ثانية، و في فتح السين وضمها كلام من جهة العربية يطول شرحه و ليس هذا موضعه، و قد صنف فيه أبو محمد ابن السيد البليوسي جزءاً وفتت عليه، و قد استوفى الكلام فيه كما ينبغي و هو مجيد في كل ما يصنعه، و قد تقدم ترجمته.

و لقب سحنون باسم طائر حديد بالمغرب يسمونه سحنوناً لحدّة ذهنه و ذكائه، ذكر ذلك أبو العرب محمد بن أحمد بن تميم القيرواني في كتاب "طبقات من كان بإفريقيه من العلماء"، والله أعلم. و أما أسد بن الفرات فإنه أرسله زيادة الله بن الأغلب في جيش إلى جزيرة صقلية، و نزلوا على مدينة سرقوسة، و لم يزالوا محاصرين لها إلى أن مات ابن الفرات في رجب سنة ثلاث عشرة و مائتين، و دفن بمدينة بلرم من الجزيرة أيضاً، و الله أعلم. (وفيات الاعيان، ج ٣ / ص ١٨٠)

١. ذهبى مي گوید: محمد بن الحسن ابن فرقد، العلامة، فقيه العراق، أبو عبد الله الشيباني، الكوفي، صاحب أبي حنيفة.

ولد بواسط، و نشأ بالكوفة. و أخذ عن أبي حنيفة بعض الفقه، و تم الفقه على القاضي أبي يوسف.

و روى عن: أبي حنيفة، و مسعر، و مالك بن مغول، و الاوزاعي، و مالك بن أنس. أخذ عنه: الشافعي فأكثر جداً، و أبو عبيد، و هشام بن عبيد الله، و أحمد بن حفص فقيه بخاري، و عمرو بن أبي عمرو الحراني، و علي ابن مسلم الطوسي، و آخرون. و قد سقت أخباره في جزء مفرد.

قال ابن سعد: أصله جزري، سكن أبوه الشام، ثم ولد له محمد سنة اثنتين و ثلاثين و مئة، غلب عليه الرأي، و سكن بغداد.

قلت: ولي القضاء للرشيد بعد القاضي أبي يوسف، و كان مع تبحره في الفقه يضرب بذكائه المثل.

كان الشافعي يقول: كتبت عنه و قر يختي، و ما ناظرت سمينا أذكي منه، و لو أشاء أن أقول: نزل القرآن بلغة محمد بن الحسن، لقلت لفصاحته.

و قال الشافعي: قال محمد بن الحسن: أقمت عند مالك ثلاث سنين و كسرا، و سمعت من لفظه سبع مئة حديث. و قال ابن معين: كتبت عنه "الجامع الصغير" قال

إبراهيم الحربي: قلت للامام أحمد: من أين لك هذه المسائل الدقاق؟ قال: من كتب محمد بن الحسن.

قيل: إن محمدا لما احتضر، قيل له: أتبكي مع العلم؟ قال: رأيت إن أوقفني الله، و قال: يا محمد، ما أقدمك الري؟ الجهاد في سبيلي، أم ابتغاء مرضاتي؟ ماذا أقول؟

قلت: توفي إلى سنة تسع و ثمانين و مئة بالري. (سير اعلام النبلاء، ج ٩ / ص ١٣٤)

ابن عدى مي گوید: محمد بن الحسن أبو عبد الله الشيباني صاحب الرأي توفي بالري؛ حدثنا علي بن أحمد بن سليمان ثنا ابن أبي مريم سألت أحمد بن حنبل عن محمد بن الحسن فقال: ليس بشئ و لا يكتب حديثه حدثنا أحمد بن حفص يقول: سمعت أبا بكر الأعيان يقول: سمعت أحمد بن حنبل يقول: لا تكتب عن أحد منهم ولا كرامة لهم يعني أصحاب أبي حنيفة.

مهمترین کتب فقه احناف که امروزه مطرح می‌باشند:

۱ - المبسوط، آبی بکر سرخسی، م ۴۸۳ ق.

این کتاب ۳۰ جلد است. در آن با بخاری درگیر است چون بخاری با ابوحنیفه درگیر است. بخاری در کتابش (حدود ۲۶ مورد) میگوید: فقال بعض الناس، که مرادش ابوحنیفه است. و اولین حدیثش (انما الاعمال بالنیات) را به نقل حمیدی که أعداء عدو ابوحنیفه است، آورده است.

۲ - تحفة الفقهاء، علاء الدین سمرقندی، م ۵۷۵ ق.

۳ - بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، کاشانی، م ۵۸۷ ق.

کتابی که امروزه در مدارس احناف تدریس می‌شوند و محور بحثها می‌باشند:

۱ - مختصر القدوری، آبی الحسین احمد بن محمد قدوری، م ۴۲۸ ق.

۲ - الوقایة لبرهان الشریعه، محمود بن احمد، م ۶۷۳ ق.

۳ - المختار، آبی الفضل الموصلی، م ۶۸۳ ق.

۴ - مجمع البحرين، ابن سعاتی، م ۶۹۴ ق.

۵ - کنز الدقائق، نسفی، م ۷۱۰ ق.

فصل دوم: آشنایی اجمالی با ائمه مذاهب اهل سنت

۱) امام مذهب حنفی: نعمان بن ثابت (ابوحنیفه)

کلمات علماء اهل سنت درباره ابوحنیفه

کلمات علماء شیعه درباره ابوحنیفه

فتاوی ابوحنیفه

آیا ابوحنیفه مُحَبَّ اهل بیت: بوده است

محورهای بحث

بخش اول) کلمات علماء اهل سنت درباره ابوحنیفه

الف) ابی الفرج ابن الجوزی^۱ می‌گوید: نعمان بن ثابت، ابوحنیفه التیمی، إمام أصحاب الرأی. ولد سنة ثمانین.

- يقول: سمعت يحيى بن معين يقول: محمد بن الحسن كذاب. حدثنا ابن حماد حدثني عبد الله بن أحمد سألت أبي عن محمد بن الحسن صاحب الرأى صاحب أبي حنيفة قال لا أروى عنه شيئاً. - ثنا أحمد بن سعد بن أبي مريم قال لي غير يحيى بن معين اجتمع الناس على طرح هؤلاء النفر ليس يذاكر بحديثهم ولا يعتد بهم منهم محمد بن الحسن. - سمعت يحيى بن آدم يقول: كان شريك لا يجيز شهادة المرجئة قال فشهد عنده محمد بن الحسن فلم يجز شهادته فقبل له محمد بن الحسن فقال: أنا أجيز شهادة من يقول الصلاة ليست من الإيمان. - حدثنا ابن حماد ثنا عباس عن يحيى قال: محمد بن الحسن الشيباني ليس بشيء.

- ثنا البخارى قال أحمد بن عبدة عن عبدان سمعت منصور بن خالد يقول: اطلعت إلى محمد بن الحسن سمعته يقول: لا ينظر أحد إلى كلامنا يريد به الله قال فاكثفت بذاك منه ذكر حمزة بن إسماعيل الطبرى عن محمد بن أبي منصور عن أبي نعيم قال أبو يوسف: محمد بن الحسن يكذب على.

- يقول: سمعت هشام بن عبيد الله الرازى يقول: لما سمعنا كتب محمد بن الحسن بالرقعة قلنا قولك أرايت إلى من ينسب و سؤالك عن من قال إنما هو سواد فى بياض ان شتتم فخذوه و ان شتتم فدعوه و محمد بن الحسن هذا ليس هو من أهل الحديث و لا هو ممن كان فى طبقته يعنون بالحديث حتى أذكر شيئاً من مسنده على أنه سمع من مالک الموطأ و كان يقول لأصحابه ما رأيت أسوأ ثناء منكم على أصحابكم إذا حدثتكم عن مالک ملائم على الموضوع و إذا حدثتكم عن غيره تجيئونى متكارهين و إنما أراد به أبو حنيفة و أصحابه و الاشتغال بحديثه شغل لا يحتاج إليه لأنه ليس هو من أهل الحديث فينكر عليه و قد تكلم فيه من ذكرنا و قد استغنى أهل الحديث عما يرويه محمد بن الحسن و أمثاله. (الكامل، عبد الله بن عدى، ج ۶ / ص ۱۷۴ - ۱۷۵)

۱. ابن الجوزى در خطابه به قدرى قوى بود که مردم برای استماع بیاناتش از شب قبل، در مسجد می‌خوابیدند.

أبوالمظفر الحنفى البغدادى ثم الدمشقى، سبط ابن الجوزى، أمه رابعة بنت الشيخ جمال الدين أبى الفرج بن الجوزى الواعظ، و قد كان حسن الصورة طيب الصوت حسن الوعظ كثير الفضائل و المصنفات، و له مرآة الزمان فى عشرين مجلدا من أحسن التواريخ، نظم فيه المنتظم لجدده و زاد عليه و ذيل إلى زمانه، و هو من أبهج التواريخ، قدم

(نام اساتیدش را می آورد بدون اشاره به امام صادق (7) رأی أنس بن مالک، و سمع من عطاء بن أبي رباح، و أبي إسحاق السبيعي، و محارب بن دثار، و حماد بن أبي سليمان، و محمد بن المنكدر، و نافع مولى ابن عمر، و هشام بن عروة و غيرهم. (نام شاگردان) و روى عنه: هشيم، و ابن المبارک، و وكيح، و يزيد بن هارون و غيرهم.

و كان ربعة من الرجال تعلموه سمرة، حسن الثياب، كثير التعطر كريما. و كان فى أول أمره يبيع الخبز، ثم تشاغل بالعلم. (جريان ورودش به حوزه معارف دينى را تعريف مى كند) أخبرنا أبو منصور القزاز قال: أخبرنا أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت قال: أخبرنا الخلال قال: أخبرنا علي بن عمر الجريري: أن علي بن محمد النخعي حدثهم قال: حدثنا الحسن بن أبي مالك، عن أبي يوسف قال: قال أبو حنيفة: لما أردت أطلب العلم جعلت أتخير العلوم، و أسأل عن عواقبها (وقتي كه مى خواستم دنبال كسب علم بروم، در تعيين رشتۀ علمى متحير بودم و عاقبت هر علمى را مى پرسيدم)، فقيل لى: تعلم القرآن. فقلت: إذا تعلمت القرآن و حفظته فما يكون آخر أمرى؟ قالوا: تجلس فى المسجد و يقرأ عليك الناس: الصبيان و الأحداث، ثم لا تلبث أن تخرج منهم من هو أحفظ منك أو يساويك فى الحفظ، فتذهب رئاستك.

قلت: فإن سمعت الحديث و كتبه حتى لم يبق فى الدنيا أحفظ منى؟ قالوا: إذا كبرت و ضعفت حدثت و اجتمع عليك الصبيان و الأحداث، ثم لا تأمن أن تغلط فيرمونك بالكذب، فيصير عارا عليك فى عقبك. فقلت: لا حاجة لى فى هذا. ثم قلت: أتعلم النحو، فإذا حفظت النحو و العربية، ما يكون آخر أمرى؟ قالوا: تقعد معلماً، فأكثر رزقك ديناران إلى ثلاثة. قلت: و هذا لا عاقبة له.

قلت: فإن نظرت فى الشعر فلم يكن أحد أشعر منى، ما يكون من أمرى؟ قالوا: تمدح فيهب لك و يحملك على دابة، و يخلع عليك خلعة، و إن حرمك هجوته، فرصت تقذف المحصنات (بوسيلة شعر افراد را مدح مى كنى و آنان در مقابل به تو پول و خلعت مى دهند و اگر به تو چیزی ندادند، آنها را مسخره مى كنى و به ديگران نسبتهاى مى دهى). فقلت: لا حاجة لى فى هذا. قلت: فإن نظرت فى الكلام؟ ما يكون آخره؟ قالوا: لا يسلم من نظره فى الكلام من مشنعات الكلام، فيرمى بالزندقة، فإما أنك تؤخذ فتقتل، و إما تسلم فتكون مذموماً ملوماً.

قلت: فإن تعلمت الفقه؟ قالوا: تسأل فتفتى الناس و تطلب للقضاء و إن كنت شاباً. قلت: فليس فى العلوم شىء أنفع من هذا. فلزمت الفقه.

(كلام ابوالفرج درباره تضعيف ابوحنيفة) فاتفق الكل على الطعن فيه، ثم انقسموا على ثلاثة أقسام:

۱- فقوم طعنوا فيه لما يرجع إلى العقائد و الكلام فى الأصول (عدهاى مى گفتند: پایه هاى اعتقاديش سست است).

۲- و قوم طعنوا فى روايته و قلة حفظه و ضبطه.

دمشق فى حدود الستائة و حظى عند ملوك بنى أيوب و قدموه و أحسنوا إليه، و كان له مجلس و عظم كل يوم سبت بكرة النهار عند السارية التى تقوم عندها الوعاظ اليوم عند باب مشهد على بن الحسين زين العابدين، و قد كان الناس يبيتون ليلة السبت بالجامع و يتركون البساتين فى الصيف حتى يسمعوها ميعاده، ثم يسرعون إلى بساتينهم فيتذاكرون ما قاله من الفوائد و الكلام الحسن، على طريقة جده. و قد كان الشيخ تاج الدين الكندى، و غيره من المشايخ، يحضرون عنده تحت قبة يزيد، التى عند باب المشهد، و يستحسنون ما يقول.

يكي از روزها قبل از سخنرانی به او گفتند كه چون امروز عاشوراء است لذا برای ما از عاشوراء بگو. او هم بعد از جلوس بر منبر و سكوت طولانى، دستمالش را بر صورتش گذاشت و بسیار گریست و شعری سرود. سپس از منبر پایین آمد و تا خانه اش گریه مى كرد.

و قد سئل فى يوم عاشوراء زمن الملك الناصر صاحب حلب أن يذكر للناس شيئاً من مقتل الحسين فصعد المنبر و جلس طويلاً لا يتكلم، ثم وضع المنديل على وجهه و بكى شديداً ثم أنشأ يقول و هو يبكي: ويل لمن شفعأه خصماؤه * و الصور فى نشر الخلائق ينفخ * لا بد أن ترد القيامة فاطم * و قميصها بدم الحسين ملطخ * ثم نزل عن المنبر و هو يبكي و صعد إلى الصالحية و هو كذلك رحمه الله. (البداية و النهاية، ابن كثير، ج ۱۳ / ص ۲۲۶)

۳- و قوم طعنوا فيه لقوله بالرأى فيما يخالف الأحاديث الصحاح.

فأما القسم الأول: (در اینجا به برخی از کلمات ابوحنیفه که دال بر فساد عقیده اش می باشد، اشاره می کند)

- سمعت رجلا يسأل أبا حنيفة في المسجد عن رجل قال: أشهد أن الكعبة حق، و لكن لا أدري هي هذه التي بمكة أم لا؟ فقال: مؤمن حقا. (از ابوحنیفه درباره مردی سؤال شد که شهادت به حقانیت کعبه می دهد اما نمی داند که کعبه در مکه است یا جای دیگری است؟ ابوحنیفه در جواب گفت: این فرد یقیناً مؤمن است)

و سأله عن رجل قال: أشهد أن محمداً عبد الله نبي، و لكن لا أدري هو هذا الذي قبره بالمدينة أم لا؟ قال: مؤمن حقا.

قال الحميدي: و من قال هذا فقد كفر. (حُمیدی می گوید: چنین کلامی کفر است و ابوحنیفه در توحید و نبوت، مشکل دارد)

- أن أبا حنيفة قال: لو أن رجلا عبد هذا البغل، يتقرب به إلى الله لم أر بذلك بأسا.

- سمعت أبا حنيفة يقول: إيمان أبي بكر الصديق و إيمان إبليس واحد، (دلیل تساوی): قال إبليس: يا رب. و قال أبو بكر: يا رب.

- سمعت أبا مسهر يقول: كان أبو حنيفة رأس المرجئة.

- المشهور عن أبي حنيفة أنه كان يقول بخلق القرآن ثم استتيب منه.

- كان أبو حنيفة في مجلس عيسى بن موسى فقال: القرآن مخلوق. فقال: أخرجوه، فإن تاب، و إلا فاضربوا عنقه.

- سمعت شريكا يقول: استتيب أبو حنيفة مرتين. (ابوحنیفه دو مرتبه کافر شد و او را توبه دادند)

- قال أبو حنيفة: لو أدركني رسول الله صلى الله عليه وسلم و أدركته، لأخذ بكثير من قولي. (اگر پیامبر مرا درک می کرد، حرفهای

خودش را کنار می گذاشت و اکثر اقوال مرا می پذیرفت)

القسم الثاني: أنهم ضعفوه لعله حفظه و ضبطه و كثرة خطأه فيما روى (ادله کسانی که به علت ضعف در حفظ او را تضعیف می کنند)

- سألت يحيى بن معين عن أبي حنيفة قال: لا تكتب حديثه. (يحيى بن معين می گوید: احادیث ابوحنیفه را نقل نکنید و ننویسید)

- حدثنا عبد الله بن علي بن عبد الله المدني قال: سألت عن أبي حنيفة فضغفه جدا. و قال: روى خمسين حديثاً خطأً فيها.

- حدثنا أبو حفص عمرو بن علي قال: أبو حنيفة ليس بالحافظ، مضطرب الحديث، واهي الحديث.

- قال أبو بكر ابن أبي داود: جميع ما روى أبو حنيفة من الحديث مائة و خمسون حديثاً خطأً و قال: غلط في نصفها.

القسم الثالث: قوم طعنوا فيه لميله إلى الرأي المخالف للحديث الصحيح. (در مقابل نص، اجتهاد می کرد)

- حدثني أبو إسحاق الفزاري قال: سألت أبا حنيفة عن مسألة فأجاب فيها. فقلت: إنه يروى عن النبي صلى الله عليه وسلم فيه كذا و

كذا فقال: حكَّ هذا بذنب الخنزير. (وقتی جواب مسأله ای را داد به او گفتم که روایت پیامبر با حکم تو فرق می کند. ابوحنیفه گفت:

روایت پیامبر را به دُم خوک بمال)

- قلت لأبي حنيفة: روى نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: «البائعان بالخيار ما لم يتفرقا» قال: هذا زجر.

- قلت: قتادة عن أنس: أن يهوديا رضح رأس جارية بين حجرين فرضخ النبي صلى الله عليه وسلم رأسه بين حجرين. فقال: هذيان.

(به او گفتند که پیامبر آن یهودی را همانند عملی که انجام داده بود، قصاص کرد. ابوحنیفه گفت: اینها دیوانگی است)

- قال: ذكر لأبي حنيفة قول النبي صلى الله عليه وسلم: «أفطر الحاجم و المحجوم» فقال: هذا سجع.

- و ذكر له قول، قاله عمر فقال: هذا قول شيطان. (کلامی از عمر برایش نقل کردند و او گفت: این کلام شیطان است)

- قال: سمعت و كيعا يقول: سأل ابن المبارك أبا حنيفة عن رفع اليدين في الركوع فقال أبو حنيفة: يريد أن يطير فيرفع يديه؟

فقال له ابن المبارك: إن كان طار في الأولى فإنه يطير في الثانية. فسكت أبو حنيفة.

- سمعت أبا عوانة يقول: كنت جالسا عند أبي حنيفة فأتاه رسول من قبل السلطان فقال: يقول الأمير: رجل سرق وديا، فما ترى؟ فقال - غير متتبع - إن كانت قيمته عشرة دراهم فاقطعوه. فذهب الرجل، فقلت لأبي حنيفة: ألا تتقى الله؟ حدثني يحيى بن سعيد، عن محمد بن يحيى بن حيان، عن رافع بن خديج: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «لا قطع في ثمر ولا كثير» أدرك الرجل فإنه يقطع. فقال - غير متتبع - ذاك حكم قد مضى فانتهى، وقد قطع الرجل.

- سمعت حماد بن سلمة يقول: أبو حنيفة يستقبل السنة يردّها برأيه. (سنت ثابت پیامبر را با رأی خودش ردّ می کرد)

- سمعت وكيعا يقول: وجدنا أبا حنيفة خالف مائتي حديث. (با دویست حدیث از پیامبر اکرم 9 مخالفت کرده است)

- سمعت يوسف بن أسباط يقول: ردّ أبو حنيفة على رسول الله صلى الله عليه وسلم أربعمئة حديث أو أكثر. فقلت له: يا أبا محمد، تعرفها؟ قال: نعم. قلت: أخبرني بشيء. فقال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «للفرس سهمان وللراجل سهم» قال أبو حنيفة: أنا لا أجعل سهم بهيمة أكثر من سهم المؤمن. وأشعر رسول الله صلى الله عليه وسلم وأصحابه البدن، وقال أبو حنيفة: الإشعار مثله.

و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «المتبايعان بالخيار ما لم يفترقا» وقال أبو حنيفة: إذا وجب البيع فلا خيار.

و كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرع بين نسائه إذا أراد أن يخرج في سفر وأقرع أصحابه. وقال أبو حنيفة: القرعة قمار.

- قال أبو حنيفة: لو أدركني النبي صلى الله عليه وسلم وأدركته لأخذ بكثير من قولي، و هل الدين إلا الرأي الحسن.

قال بعض العلماء: العجب من أبي حنيفة، كيف يقول: و هل الدين إلا الرأي، و هل يعلم أن كثيرا من التكليف لا يهتدى إليها القياس، و لهذا يأخذ هو بالحديث الضعيف و يترك القياس.

فأما المسائل التي خالف فيها الحديث فكثيرة، إلا أن من مشهورها الذي خالف فيه الصحاح:

مسألة: بول الغلام الذي لم يأكل الطعام يرش. و قال أبو حنيفة: يغسل و في الصحيحين أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أتى بصبي لم يأكل الطعام فبال، فدعا بماء فرشه عليه.

مسألة: لا يجوز تخليل الخمر، و إذا خللت لم تطهر. و قال أبو حنيفة: يجوز و تطهر. و في صحيح مسلم: من حديث أنس: أن أبا طلحة سأل النبي صلى الله عليه وسلم عن أيتام ورثوا خمرًا فقال: أهرقها. قال: أ فلا أجعلها خلا؟ قال: لا.

مسألة: يجوز الأذان للفجر قبل طلوعه. و قال أبو حنيفة: لا يجوز. و في الصحيحين: عن النبي صلى الله عليه وسلم: أنه قال: «إن بلال يؤذن بليل، فكلوا و اشربوا حتى يؤذن ابن أم مكتوم».

مسألة: إذا لم تقدر على الركوع و السجود لم يسقط عنه القيام. و قال أبو حنيفة: يسقط. و في صحيح البخاري: عن عمران، عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: «صل قائما، فإن لم تستطع فقاعدا، فإن لم تستطع فعلى جنب».

مسألة: يسنّ رفع اليدين عند الركوع و عند الرفع منه. و قال أبو حنيفة: لا يسن. و في الصحيحين: من حديث ابن عمر: أن النبي صلى الله عليه وسلم كان إذا افتتح الصلاة رفع يديه حتى تحاذى منكبيه، و إذا أراد أن يركع، و بعد رفع رأسه من الركوع، و لا يرفع بين السجدين. و في الصحيحين: من حديث مالك بن الحويرث مثله. و قد رواه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم نحو عشرين صحابي.

مسألة: إذا طلعت الشمس و هو في صلاة الصبح أتمّ. و قال أبو حنيفة: تبطل صلاته. و في الصحيحين: من حديث أبي هريرة: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «من أدرك من العصر ركعة قبل أن تغرب الشمس فقد أدركها، و من أدرك من الصبح ركعة قبل أن تطلع الشمس فقد أدرك الصلاة».

مسألة: يجوز الوتر بركعة. و قال أبو حنيفة: بثلاث. و في الصحيحين: من حديث ابن عمر: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يوتر بركعة.

مسألة: تسنّ الصلاة للاستسقاء. و قال أبو حنيفة: لا تسنّ. و في الصحيحين: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى صلاة الاستسقاء.

مسألة: ويجوز تحويل الرداء في صلاة الاستسقاء و قلبه. و قال أبو حنيفة: لا يسن. و قد صحّ أن رسول الله صلى الله عليه وسلم فعل ذلك.

مسألة: يستحب في غسل الميت في الغسلة الأخيرة شيء من كافور. و قال أبو حنيفة: لا يستحب و في الصحيحين: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال للواتي غسلن ابنته: «اجعلن في الغسلة الأخيرة كافورا».

مسألة: يسن استلام الركن اليماني في الطواف. و قال أبو حنيفة: لا يسن. و في صحيح مسلم: من حديث ابن عمر: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان لا يستلم [إلا] الحجر الأسود و الركن اليماني.

مسألة: إشعار البدن و تقليدها سنة. و قال أبو حنيفة: يكره الإشعار، فإنه مثله. و قد صحّ أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أشعر بدنته و قلدها.

مسألة: يجوز بيع العرايا. و قال أبو حنيفة: لا يجوز. و في الصحيحين: من حديث زيد بن ثابت: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم رخص في بيع العرايا.

مسألة: إذا اشترى مصراة ثبتت له خيار الفسخ. و قال أبو حنيفة: لا يثبت. و في الصحيحين: من حديث أبي هريرة: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «لا تصروا الغنم، و من ابتاعها فهو بخير النظرين بعد أن يحلبها إن رضيها أمسكها، و إن سخطها ردها و صاعا من تمر».

مسألة: لا يجوز بيع الكلب و إن كان معلما. و قال أبو حنيفة: يجوز. و في الصحيحين: من حديث ابن مسعود أن رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن ثمن الكلب.

مسألة: إذا أراق على ذمي خمرا أو قتل له خنزيرا لم يضمن. و قال أبو حنيفة: يضمن. و قد صحّ عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال: إن الله حرّم الخمر و ثمنها.

مسألة: لا يقتل المسلم بالكافر. و قال أبو حنيفة: يقتل بالذمي. و في صحيح البخارى من حديث علي 7: عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: «لا يقتل مسلم بكافر».

مسألة: يجب القصاص في القتل بالمثل. و قال أبو حنيفة: لا يجب إلا فيما له حد. و في الصحيحين: من حديث أنس: أن يهوديا رضخ رأس امرأة بين حجرين فقتلها، فرضخ رسول الله صلى الله عليه وسلم رأسه بين حجرين.

مسألة: إذا ضربت حامل فماتت، ثم انفصل عنها جنين ميت وجبت فيه الغرة. و قال أبو حنيفة: لا شيء في الجنين، و في الصحيحين: عن المغيرة أنه قال: قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم بالغرة عبدا أو أمة.

مسألة: الإسلام ليس بشرط في الإحصان. و قال أبو حنيفة: هو شرط. و قد صحّ عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه رجم يهوديا و يهودية.

مسألة: النصاب في السرقة ربع دينار أو ثلاثة دراهم. و قال أبو حنيفة: دينار أو عشرة دراهم. و في الصحيحين: من حديث عائشة: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقطع في ربع دينار فصاعدا.

مسألة: إذا اطلع في بيت إنسان على أهله فله أن يرمى عينه، فإن فقاها فلا ضمان عليه. و قال أبو حنيفة: لزمه الضمان. و في الصحيحين: من حديث سهل بن سعد قال: اطلع رجل في حجرة من حجر رسول الله صلى الله عليه وسلم و معه مدرى يحك به رأسه، فقال: «لو أعلمك تنظر لطعنت به في عينيك». و في الصحيحين: من حديث أبي هريرة قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من اطلع على قوم في بيتهم بغير إذنهم فقد حل لهم أن يبقأوا عينه».

مسألة: الإمام مخير في الأسرى بين القتل و الاسترقاق و المنّ و الفداء. و قال أبو حنيفة: لا يجوز المنّ و الفداء. و قد صحّ عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه من على ثمامة بن أثال، و فدى الأسرى يوم بدر.

مسألة: هدايا الأمراء كبقية أموال الفىء، لا يختصون بها، و قال أبو حنيفة: يختصون بها. و في الصحيحين: من حديث أبي حميد: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم استعمل رجلا فجاء فقال: هذا لكم و هذا أهدي لى. فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «ما بال العامل

نبعثه فيقول هذا لكم وهذا أهدي لي، أ فلا جلس في بيت أبيه و أمه فينظر أ يهدي إليه أم لا، و الذي نفسى بيده لا يأتي أحد منكم بشيء إلّا جاء به يوم القيامة على رقبته».

مسألة: لا يجوز الزكاة بالسن و الظفر. و قال أبو حنيفة بها إذا كانا منفصلين. و في الصحيحين: من حديث رافع بن خديج قال: قلت: يا رسول الله، إنا ملاقو العدو غدا و ليست معنا مدى. فقال: «ما أنهر الدم، و ذكر اسم الله عليه فكل ليس السن و الظفر».

مسألة: يحل أكل الضب. و قال أبو حنيفة: لا تحل. و قد صح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه لم يحرم الضب، و إنما قدره، فإن خالد بن الوليد قال له و قد قدم إليه: أ حرام هو؟ قال: «لا، ولكنه لا يكون بأرض قومي فأجدني أعافه» فأكل خالد و رسول الله صلى الله عليه وسلم ينظر.

مسألة: يحل أكل لحوم الخيل. و قال أبو حنيفة: لا تحل. و في الصحيحين: من حديث جابر: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن لحوم الحمر، و أذن في لحوم الخيل.

مسألة: النبيذ حرام. و قال أبو حنيفة: إنما يحرم المسكر منه. و قد صح أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «كل مسكر حرام». و في حديث عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: «ما أسكر الفرق منه فملاء الكف منه حرام».

مسألة: حكم الحاكم لا يحيل الشيء عن صفته. و قال أبو حنيفة: يحيله في العقود و الفسوخ. و في الصحيحين: من حديث أم سلمة: عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه سمع خصومة بباب حجرته، فخرج إليهم فقال: «إنما أنا بشر مثلكم، و إنه يأتيني الحكم فلعل بعضهم أن يكون أبلغ من بعض فأحسب أنه قد صدق، فأقضى له بذلك، فمن قضيت له بحق مسلم فإنما هي قطعة من النار، فليأخذها أو فليتركها».

مسألة: يجوز الحكم بشاهد و يمين في المال و ما يقصد به المال. و قال أبو حنيفة: لا يجوز. و قد روى جابر بن عبد الله أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قضى باليمين مع الشاهد. و رواه عمر، و علي بن أبي طالب، و ابن عباس، و ابن عمر، و ابن عمرو، و زيد بن ثابت، و أبو سعيد الخدرى، و سعد بن عباد، و عامر بن ربيعة، و سهل بن سعد، و عمارة بن حزم، و أنس، و بلال بن الحارث، و المغيرة بن شعبة، و سلمة بن قيس في آخرين.

فهذا من مشهور المسائل و المتروك أضعافه، و لكونه خالف مثل هذه الأحاديث الصحاح سعوا بالألسن في حقه، فلم يبق معتبر من الأئمة إلا تكلم فيه، و لا يؤثر أن نذكر ما قالوا، و العجب منه إذا رأى حديثا لا أصل له هجر القياس و مال إليه، كحديث: نقض الوضوء بالضحك. فإنه شيء لا يثبت، و قد ترك القياس لأجله.

و كان ابن هبيرة قد أمر أبا حنيفة أن يلي قضاء الكوفة فلم يفعل، فضربه مائة سوط و عشرة أسواط، كل يوم عشرة، فلما رآه لا يفعل تركه. ثم إن المنصور أراد على القضاء فأبى، فحلف ليفعلن، فحلف أبو حنيفة أن لا يفعل فقال الربيع: ألا ترى أمير المؤمنين يحلف؟ فقال: هو أقدر منى على الكفارة [فسجنه]. و قيل: بل دخل في القضاء يومين، ثم مرض و مات. و قيل: إنما حبس لأنه تكلم في أيام خروج إبراهيم على المنصور، فحبس، و توفي بسوق يحيى سنة خمسين و مائة، و هو ابن سبعين سنة.

و قرأت بخط أبي الوفاء بن عقيل: كان قبر أبي حنيفة عليه خريشة رأيتها و أنا صبي قبل دخول الغز بغداد، ثم عمل عليه بعض أمراء التركمان سقفا، ثم قدم شرف الملك في سنة ثلاث و خمسين و أربعمئة فأحدث هذه القبعة، و كان قد وضع أساس مسجد بين يدي ضريح أبي حنيفة، فهدم شرف الملك أبنية ذلك و ما يحيط بالقبر و حفروا أساسات و كانوا يطلبون الأرض الصلبة فأخرجوا أربعمئة صن من عظام الموتى¹.

كلام استاد: کسی که نصوص ثابتة پیامبر را رد کند و مبانی اعتقادی هم خراب باشد، نتیجه اش این داستان می شود:

(ب) ابن خلكان مى گوید: و ذكر إمام الحرمين أبوالمعالى عبد الملك الجوينى فى كتابه الذى سماه "مغيث الخلق فى اختيار الأحق" أن السلطان محموداً المذكور كان على مذهب أبى حنيفة²، و كان مولعاً بعلم الحديث و كانوا يسمعون الحديث من الشيوخ بين يديه، و هو يسمع، و كان يستفسر الأحاديث، فوجد أكثرها موافقاً لمذهب الشافعى²، فوقع فى خلدته حكمة، (سلطان محمود غزنوى، حنفى مذهب بود و به شنیدن حديث علاقه داشت. هر چه حديث مى شنيد موافق مذهب شافعى بود لذا تأملی کرد كه چرا من حنفى هستم؟!)

فجمع الفقهاء من الفريقين (شافعى و حنفى) فى مرو، و التمس منهم الكلام فى ترجيح أحد المذهبين على الآخر، فوقع الاتفاق على أن يصلوا بين يديه ركعتين على مذهب الإمام الشافعى²، و على مذهب أبى حنيفة²، لينظر فيه السلطان، و يتفكر و يختار ما هو أحسنهما، فصلى القفال المروزى بطهارة مسبغة و شرائط معتبرة من الطهارة و السترة و استقبال القبلة، و أتى بالأركان و الهيئات و السنن و الآداب و الفرائض على وجه الكمال و التمام، و قال: هذه صلاة لا يجوز الإمام الشافعى دونها².

ثم صلى ركعتين على ما يجوز أبو حنيفة²، فلبس جلد كلب مدبوغاً و لطح ربهه بالنجاسة، و توضعاً بنبيذ التمر، و كان فى صميم الصيف فى المفازة، و اجتمع عليه الذباب و البعوض، (پوست سگ پوشيد و مقدارى نجاست به لباسهايش ماليد و با شراب، وضو گرفت. چون اين جريان در تابستان اتفاق افتاده بود و هوا گرم بود لذا مگسها و پشهها دور او جمع شدند) و كان وضوءه منكساً منعكساً، ثم استقبل القبلة، و أحرم بالصلاة من غير نية فى الوضوء، و كبر و قرأ بالفارسية دو برگ سبز، ثم نقر نقرتين كنقرات الديك من غير فصل و من غير ركوع، و تشهد، و شرط فى آخره، من غير نية السلام، و قال: أيها السلطان، هذه صلاة أبى حنيفة.

فقال السلطان، لو لم تكن هذه الصلاة صلاة أبى حنيفة لقتلك، لأن مثل هذه الصلاة لا يجوزها ذو دين، فأنكرت الحنفية أن تكون هذه صلة أبى حنيفة، فأمر القفال بإحضار كتب أبى حنيفة، و أمر السلطان نصرانياً كاتباً يقرأ المذهبين جميعاً، فوجدت الصلاة على مذهب أبى حنيفة على ما حكاه القفال، فأعرض السلطان عن مذهب أبى حنيفة، و تمسك بمذهب الشافعى².

(ج) ابن حبان مى گوید: النعمان بن ثابت أبو حنيفة الكوفى صاحب رأى يروى عن عطاء و نافع كان مولده سنة ثمانين فى سوا الكوفة و كان أبوه مملوكاً لرجل من بنى ربيعة من تيم الله من نجد يقال لهم بنو قفل فأعتق أبوه و كان خبازاً لعبد الله بن قفل. و مات أبو حنيفة سنة خمسين ومائة ببغداد و قبره فى مقبرة الخيزران.

كان رجلاً جدلاً ظاهر الورع لم يكن الحديث صناعته. حدث بمائة و ثلاثين حديثاً مسانيد ما له حديث فى الدنيا غيره أخطأ منها فى مائة و عشرين حديثاً إما أن يكون أقلب إسناده أو غير متنه من حيث لا يعلم فلما غلب خطؤه على صوابه استحق ترك الاحتجاج به فى الأخبار و من جهة أخرى لا يجوز الاحتجاج به لأنه كان داعياً إلى الإرجاء و الداعية إلى البدع لا يجوز أن يحتج به عند أئمتنا قاطبة. لا أعلم بينهم فيه خلافاً على أن أئمة المسلمين و أهل الورع فى الدين فى جميع الأمصار و سائر الأقطار جرحوه و أطلقوا عليه القدح الا الواحد بعد الواحد قد ذكرنا ما روى فيه من ذلك فى كتاب التنبيه على التمويه فأغنى ذلك عن تكرارها فى هذا الكتاب غير أنى أذكر منها جملاً يستدل بها على ما وراءها من ذلك:

- ... قال: سمعت سفيان الثورى يقول استتيب أبو حنيفة من الكفر مرتين.

- ... قال: أول من قال القرآن مخلوق أبو حنيفة يريد بالكوفة.

- ... قال سمعت، أبى يقول سمعت أبا حنيفة يقول القرآن مخلوق قال فكتب إليه بن أبى ليلى إما أن ترجع و إلا لأفعلن بك فقال

قد رجعت فلما رجعت إلى بيته قلت يا أبى أليس هذا رأيك قال نعم يا بنى و هو اليوم أيضاً رأيى ولكن أعيتهم التقية.

- ... قال أبو حنيفة لو أدركني رسول الله صلى الله عليه وسلم لأخذ بكثير من قولي و هل الدين الا الرأى الحسن.
- ... قال سمعت جعفر بن محمد يقول اللهم إنا ورثنا هذه النبوة عن أئبنا إبراهيم خليل الرحمن و ورثنا هذا البيت عن أئبنا إسماعيل بن خليل الرحمن و ورثنا هذا العلم عن جدنا محمد صلى الله عليه وسلم فاجعل لعنتى و لعنة آبائى و أجدادى على أبى حنيفة.
- ... قال كنت مع سفیان الثورى بمكة عند الميزاب فجاء رجل فقال إن أبا حنيفة مات قال اذهب إلى إبراهيم بن طهمان فأخبره فجاء الرسول فقال وجدته نائما قال ويحك اذهب فأنبهه و بشره فإن فتان هذه الأمة مات والله ما ولد فى الإسلام مولود أشأم عليهم من أبى حنيفة و لله لكأن أبو حنيفة أقطع لعروة الإسلام عروة عروة من قحطبة الطائى بسيفه.
- ... قال سمعت سفیان الثورى و جاء نعى أبو حنيفة فقال الحمد لله الذى أراح المسلمين منه لقد كان ينتقض الإسلام عروة عروة.
- ... قال رأيت كائى واقف على درج مسجد دمشق فى جماعة من الناس فخرج شيخ ملبب شيخا و هو يقول أيها الناس إن هذا غير دين محمد قال فقلت لرجل إلى جنبى من هذين الشيخين قال هذا أبوبكر الصديق ملبب أبا حنيفة.
- ... قال سمعت على بن عاصم يقول قلت لأبى حنيفة إبراهيم بن علقمة عن عبد الله أن النبى صلى الله عليه وسلم صلى بهما خمسا ثم سجد سجدين بعد السلام. فقال أبوحنيفة إن لم يكن جلس فى الرابعة فما تسوى هذه الصلاة هذه و أشار إلى شىء من الأرض فأخذه ورمى به.
- ... قال جلست إلى أبى حنيفة بمكة و جاء سليمان فقال إنى لبست خفين و أنا محرم أو قال لبست السراويل و أنا محرم فقال له أبو حنيفة عليك دم قال فقلت للرجل وجدت نعلين أو وجدت إزارا فقال لا فقلت يا أبا حنيفة إن هذا يزعم أنه لم يجد فقال سواء وجد أم لم يجد فقلت حدثنا عمرو بن دينار عن جابر بن زيد عن بن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول السراويل لمن لم يجد الإزار و الخفين لمن لم يجد النعلين و أخبرنا أيوب عن نافع عن بن عمر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال السراويل لمن لم يجد الإزار و الخفين لمن لم يجد النعلين قال فقال بيده كأنه لم يعبا بالحديث فقمتم من عنده فتلقانى الحجاج بن أرطاة داخل المسجد فقلت يا أبا أرطاة ما تقول فى محرم لبس السراويل أو لبس خفين فقال حدثنا عمرو بن دينار عن جابر بن زيد عن بن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم السراويل لمن لم يجد الإزار و الخفين لمن لم يجد النعلين و أخبرنا أبو إسحاق عن الحارث عن على أنه قال السراويل لمن لم يجد الإزار و الخفين لمن لم يجد النعلين قال قلت فما بال صاحبكم يقول كذا و كذا قال و من ذاك و صاحب ذاك قبح الله ذاك.
- ... قال قلت لأبى حنيفة ما تقول فى رجل أعتق جارية و جعل عتقها صداقها قال لا يجوز قلت كيف أنا عندك قال ثقة قلت فعبد العزيز بن صهيب قال ثقة قلت فحدثنى عبد العزيز بن صهيب عن أنس بن مالك أن النبى صلى الله عليه وسلم أعتق صفية و جعل عتقها صداقها فقال أبو حنيفة كنت أشتهى أن يكون تما بدريهمات.
- ... قال سئل أبو حنيفة عن الخليطين خليط البسر و التمر فقال حدثنى حماد عن إبراهيم أنه كان لا يرى بذلك بأسا قلت هل كان إبراهيم يحدث فيه برخصة كما حدث فى نبيذ الجر قال لا أعلمه قلت ما تصنع بحديث إبراهيم وقد جاء النهى عن رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ذلك. قال: أما إنى أزيدك حديثا حدثنى نافع أن بن عمر خلطهما قلت: إنما صنع ذلك مرة واحدة من وجع عرض له لأن التمر بلغم و الزبيب جاف كان ينظم له الثوم فيلقى فى القدر فإذا أنضجت القدر ما فيها كشط الثوم ورمى به أخبرنى بذلك أيوب عن نافع عن بن عمر قال فقال أبو حنيفة ما أبالى مرة صنعه أو مائة مرة ثم أقبل على فقال من حدثك قلت حدثنى مطر الوراق عن عطاء بن أبى رباح عن جابر بن عبد الله أن رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن البسر و التمر أن يخلط بينهما و عن الزبيب و التمر أن يخلط بينهما و حدثنى ليث بن أبى سليم عن عطاء عن جابر أن النبى صلى الله عليه وسلم نهى عنهما أن يخلطا و حدثنا أبان عن أنس أن النبى صلى الله عليه وسلم نهى عنهما أن يخلطا و حدثنا سعيد بن أبى عروبة عن قتادة عن أنس أن النبى صلى الله عليه وسلم نهى عنهما أن يخلطا قال أنس و لقد حرمت الخمر و ما لأهلى شراب غير الغليظين و حدثنى أبو العلاء و أبو ثابت عن أنس أنه

كان يقطع له التذنوب من البسر و حدثنا الصلب بن ديناد عن أبي نضرة عن أبي سعيد أن النبي صلى الله عليه وسلم نهى عنهما أن يخلطا. و حدثنا شعبة عن الحكم عن بن أبي ليلى أن النبي عليه الصلاة والسلام نهى عنهما أن يخلطا وحدثنا هشام الدستوائى عن يحيى بن أبي كثير عن عبد الله بن أبي قتادة عن أبيه أن النبي صلى الله عليه وسلم نهى عنهما أن يخلطا و حدثنا هشام الدستوائى عن يحيى بن أبي كثير عن عبد الله بن أبي قتادة عن أبيه قال لا تنبذوا الزهو و الرطب جميعا و لا تنبذوا الزبيب و التمر جميعا و انتبذوا كل واحد منهما على حدة وحدثنا شعبة عن أبي إسحاق قال حدثنا فقيه من أهل نجران عن بن عمر أن النبي صلى الله عليه وسلم أتى برجل سكران أو قال نشوان فلما ذهب سكره أمر بجلده فقال يا رسول الله إنى لم أشرب خمرا إنما شربت خليط بسر و تمر فأمر أن يلجد ثم نهى عنهما أن يخلطا.

و أخبرنا شعبة عن محارب بن دثار عن جابر قال خليط البسر و التمر خمر و حدثنا هشام الدستوائى عن عكرمة عن بن عباس قال إنما افسر البسر و التمر و هو يسمى المراء فإذا خلطهما لم يصلح قال فقال أبو حنيفة ما أرى به بأسا قلت فسبحان الله ألم يقل الله جل وعز و ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا قال أرايت لو أتيت بجمجمة فيها نبيذ تمر نبذ بالأمس أتشربه قلت نعم ثم أتيت بجمجمة فيها نبيذ بسر نبذ أول من أمس أتشربه فسكت و لم أقل لا و لا نعم فقال إذا اجتمعا فى بطن صلح و إذا اجتمعا فى إناء لم يصلح.

- ... قلت لأبى حنيفة حدثنا شعبة عن هشام عن يزيد بن أنس عن أنس أن يهوديا رضخ رأس جارية بين حجرين فرضخ رسول الله صلى الله عليه وسلم رأسه بين حجرين. قال: هذيان.

- ... الفراء يقول سمعت أبا إسحاق الفزارى يقول كنت عند أبى حنيفة فجاءه رجل فسأله عن مسألة فقال فيه فقلت إن النبي صلى الله عليه وسلم قال كذا و كذا. قال: هذا حديث خرافة.

- ... عيينة قال حدثت أبا حنيفة بحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم فقال بل على هذا.

- ... سمعت بشر بن المفضل يقول حدثنا عبيدالله بن عمر عن نافع عن بن عمر قال البيعان بالخيار ما لم يتفرقا و قال أبوحنيفة هذا رجز.

- ... يقول رأيت الحميدى يقرأ كتاب الرد على أبى حنيفة فى المسجد الحرام فكان يقول قال بعض الناس كذا. فقلت له: فيكف لا تسميه؟ قال: أكره أن أذكره فى المسجد الحرام.

- ... يقول سمعت بن المبارك يقول من كان عنده كتاب الحيل يريد أن يعمل بما فيه فهو كافر و بانث منه امرأته و بطل حجه ثم قال قال فلان لو أن رجلا ظاهر من امرأته فارتد عن الإسلام سقط عنه كفارة الظهار ولو أن رجلا ابتلى بهذا وقال له رجل افعل هذا لكى تسقط عنه الكفارة فهو كافر و بانث منه امرأته و بطل حجه.

- ... قال سمعت سفيان الثورى يقول أبو حنيفة غير ثقة و لا مأمون.

- ... يقول كتب إلينا إبراهيم بن طهمان من العراق أن امحوا ما كتبتم عنى من آثار أبى حنيفة.

- ... يقول سمعت بن المبارك يقول كان أبو حنيفة فى الحديث يتيما.

- ... يقول سألت أحمد بن حنبل عن الرواية عن أبى حنيفة و أبى يوسف فقال لا أرى الرواية عنهما.

- ... قال سمعت إبراهيم بن شماس يقول ترك بن المبارك أبا حنيفة فى آخر امره.

- ... قال إسماعيل بن حماد بن أبى حنيفة خاصمت رجلا فى دار إلى شريك فلما دنوت منه نظر إلى بوجه غليظ ثم قال ألك بهذا عهدة قلت نعم قال اتنتى بالعهدة و لم تكن لى عهدة فرجعت إلى أبى فأخبرته فقال: ويحك كذبت عند شريك مع سوء رأيه فينا فلما رجعت إليه قال هات عهدتك قلت أصلحك الله هى عند رجل و ليس هو شاهد. فقال: أفاك بن أفاك بن أفاك.

- ... سمعت المقرئ يقول حدثنا أبو حنيفة و كان مرجئا و دعانى إلى الإرجاء فأبيت عليه.

- ... يقول سمعت أبا حنيفة يقول لم أكد ألقى شيئا الا أدخلت عليه ما ليس من حديثه الا هشام بن عروة.

- ... قال سمعت عبد الرحمن بن مهدي يقول و ذكر أبا حنيفة فقراً ليحملوا أوزارهم كاملة يوم القيامة و من أوزار الذين يضلونهم بغير علم ألا ساء ما يزرون.

- ... قال حدثنا سفيان قال لما قعد أبو حنيفة قال مساور الوراق كنا من الدين قبل اليوم في سعة حتى بلبا بأصحاب المقاييس قوم إذا اجتمعوا صاحوا كأنهم ثعالب صبحت بين النواريس.

- ... سمعت هديبة بن عبد الوهاب يقول إذا ذو الرأي خاصم من قياس و جاء بددعة هنة سخيفة أتيناهم يقول الله فيها و آثار نبوءة شريفة فكم من فرج محصنة عفيف أحل حرامها بأبي حنيفة.

- ... سمعت شريكا يقول لو كان في كل ربع من أرباع الكوفة خمار يبيع الخمر خير من أن يكون فيه رجل يقول بقول أبي حنيفة.

- ... قال سأل مالك بن أنس رجلا يتكلم في بلدك برأى أبي حنيفة قال نعم قال إن بلدكم أهل أن لا يسكن.

- ... قال جاء رجل إلى أبي حنيفة فقال: ما تقول فيمن أكل لحم الخنزير. فقال: لا شيء عليه.

- ... سمعنا أبا حنيفة يقول لو أن رجلا عبد هذا البغل تقربا بذلك إلى الله جل و علا لم أر بذلك بأساً.

اعتراض لكنوى به عبدالقادر جيلاني

اعلم انه ذكر قطب الاقطاب و غوث الانجاب رئيس الصوفية الصافية رأس السلسلة القادرية مولانا السيد محيي الدين عبدالقادر الجيلاني دام من دخل في سلسلته مغبوطا بالفضل الرحمانى في فصل من فصول كتابه غنية الطالبين عند ذكر فرق هذه الامة فأصل ثلاث و سبعين فرقة عشرة اهل السنة و الجماعة و الخوارج و الشيعة و المعتزلة و المرجئة و المشبهة و الجهمية و الضرارية و النجارية و الكلاية الى اخره.

ثم ذكر حال كل فرقة و فروعها و اختلاف مقالاتها و قال عند ذكر المرجئة اما المرجئة اما المرجئة ففرقتها اثنتا عشرة فرقة الجهمية و الصالحية و الشمرية و اليونسية و الثوبانية و النجارية و الغيلانية و الشيبية و الحنفية و المعاذية و المريسية و الكرامية انتهى.

ثم ذكر حال كل فرقة و من نسبت اليه الى ان قال و اما الحنفية فهم اصحاب ابى حنيفة النعمان بن ثابت زعموا ان الايمان هو المعرفة و الاقرار بالله و رسوله و ما جاء من عنده جملة على ما ذكره البرهوتى في كتاب الشجرة انتهى.

فهذا يدل على ان الحنفية اتباع الملة الحنيفية من المرجئة الضالة المبتدعة و قد استند بهذه العبارة جمع من الشيعة قطعوا به الزاما على اتباع ابى حنيفة و زعموا انه من المرجئة الضالة و اقتدى بهم في هذا الطعن كثير من اهل السنة ممن لهم تعصب وافر و تعنت ظاهر بابى حنيفة و مقلديه فاوردوا هذه العبارة في معرض معايبة و مثالبه ايذاء لمقلديه.

و لا عجب من الشيعة فانهم من اعداء اهل السنة يسبون اكابر الصحابة و يطعنون على سلف اصحاب الهداية فما بالك بأبي حنيفة و طريقته المرضية انما العجب من هؤلاء الذين هم من اهل السنة و يدعون انهم من متبعي الكتاب و السنة و مع ذلك يطعنون على اول هذه الامة و صدر الائمة من دون بصيرة و بصارة ...^٢.

(٥) ابن عدى مى گوید: النعمان بن ثابت أبو حنيفة التيمي كوفي مولى تيم بكر بن وائل.

- قال: كنت مع سفيان الثوري في الحجر فجاء رجل فسأله عن مسألة فأجاب فقال الرجل ان أبا حنيفة قال كذا و كذا. فأخذ سفيان نعليه حتى خرق الطواف ثم قال: لا ثقة و لا مأمون.

- ... يقول: سمعت عبد الصمد بن حسان يقول كان بين سفيان الثوري و أبي حنيفة شيء فكان أبو حنيفة أكفهما لسانا.

- ... قال: سألت يحيى بن معين عن أبي حنيفة. قال: لا يكتب حديثه.

١. المجروحين، ابن حبان، ج ٣ / ص ٦١ - ٧٣

٢. الرفع و التكميل، أبو الحسنات محمد عبد الحى اللكنوى الهندي، ج ١ / ص ٣٧٤

- ... قال قدمت الكوفة فحدثتهم عن عمرو بن دينار عن جابر بن زيد بحديث فقالوا: ان أبا حنيفة يذكر ذا عن جابر بن عبد الله قلت: لا أعلم هو جابر بن زيد قال فذكر ذلك لأبي حنيفة قال: فقال لا تبالوا ان شتمت اجعلوه جابر بن عبد الله و ان شتمت اجعلوه جابر بن زيد.
- قال عمرو بن علي و أبو حنيفة صاحب الرأي و اسمه النعمان بن ثابت ليس بالحافظ مضطرب الحديث واهى الحديث.
- ... قال: قال مالك الداء العضال الهلاك فى الدين و أبو حنيفة من الداء العضال.
- ... قال: قال لى مالك أذكر أبو حنيفة فى بلدكم قلت: نعم. قال: ما ينبغي لبلدكم ان تسكن.
- ... قال: سمعت أبا حنيفة يقول عامة ما أحدثكم خطأ.
- ... أخبرنى رجل انه رأى النبى صلى الله عليه وسلم فى المنام فقلت يا رسول الله حدثنا هذا عمن نأخذه قال صلى الله عليه وسلم عن سفيان الثورى فقلت فأبو حنيفة قال صلى الله عليه وسلم: ليس هناك يعنى ليس فى موضع الأخذ عنه.
- ... سمعت أبا حنيفة يقول لا باس ان تفتح الصلاة بالفارسية.
- ... يقول مر بى أبوحنيفة و أنا فى سوق الكوفة فقال لى قيس القياس هذا أبو حنيفة فلم أسأله عن شئ قيل ليحيى كيف كان حديثه قال: ليس بصاحب حديث.
- ... قال: جلس أبو حنيفة إلى أيوب فقال: حدثنى سالم الأفتس ان سعيد بن جبير كان يرى الارعاء فقال له أيوب كذبت قال لى سعيد بن جبير لا تقربن طلق فإنه مرجى. سمعت ابن حماد يقول: قال السعدى لا يقنع بحديثه و لا برأيه يعنى أبا حنيفة.
- قال النسائى: النعمان بن ثابت أبو حنيفة كوفى ليس بالقوى.
- ... قال: سمعت النضر بن شميل يقول كان أبو حنيفة متروك الحديث ليس بثقة.
- ... قال: سمعت الفضل يقول لم يكن بين المشرق و المغرب فقيها يذكر بخير الا عاب أبو حنيفة مجلسه.
- ... سمعت شريك يقول لان يكون فى كل ربع من رباع الكوفة خمار يبيع الخمر خير من أن يكون فيها من يقول بقول أبى حنيفة.
- ... عن أبى حنيفة قال لو أعطيت فى صدقة الفطر هليلج أجزأك.
- ... قال أخبرنى وكيع: انه اجتمع فى بيت بالكوفة ابن أبى ليلى و شريك و الثورى و أبو حنيفة بن حى و هو الحسن بن صالح كوفى قال أبوحنيفة إيمانه على إيمان جبريل و ان نكح أمه و كان شريك لا يجيز شهادته و لا شهادة أصحابه و اما الثورى فما كلمه حتى مات.
- ... سمعت حماد بن سلمة يقول كان أبو حنيفة شيطاناً استقبل آثار رسول الله صلى الله عليه وسلم يردّها برأيه.
- ... سمعت المقرئ يقول حدثنا أبو حنيفة و كان مرجئاً يمد بها صوته صوتاً عالياً قيل للمقرئ فأنت لم تروى عنه و كان مرجئاً قال إنى أبيع اللحم مع العظام. و ... سمعت المقرئ يقول ثنا أبو حنيفة و كان مرجئاً و دعانى إلى الإرجاء فأبيت عليه.
- ... قال: كنت عند سفيان و نعى أبو حنيفة فقال الحمد لله كان ينتقض الإسلام عروة عروة و ما ولد فى الإسلام أشأم منه.
- ... يقول: سمعت أبا حنيفة يقول لو أدركنى رسول الله صلى الله عليه وسلم و أدركته لأخذ بكثير من قولى و هل الدين الا بالرأى الحسن.
- ... يقول سألت أبا حنيفة فى مسجد الحرام عن شرب النبيذ فقال لى عليك بأشده فإنك لن تقوم بشكره.
- ... قال: قلت لأبى حنيفة ان جابراً روى عنك و انك تقول إيمانى كإيمان جبريل و ميكائيل قال ما قلت هذا و من قال هذا فهو مبتدع قال فذكرت ذلك لمحمد بن الحسن صاحب الرأي قول حماد بن زيد فقال صدق حماد إن أبا حنيفة كان يكره ان يقول ذلك.
- ... يقول: سمعت أبا حنيفة يقول البول فى المسجد أحسن من بعض القياس.
- ... قال: كان أبو حنيفة عريفاً على الحاكة بدار الخزازين.

- سمعت ابن أبي داود يقول: الوقية في أبي حنيفة جماعة من العلماء لان امام البصرة أيوب السختياني و قد تكلم فيه و إمام الكوفة الثوري و قد تكلم فيه و امام الحجاز مالك و قد تكلم فيه و امام مصر الليث بن سعد و قد تكلم فيه و امام الشام الأوزاعي و قد تكلم فيه و امام خراسان عبد الله بن المبارك و قد تكلم فيه، فالوقية فيه إجماع من العلماء في جميع الأفاق أو كما قال.

- ... أخبرنا أبو يعلى قال قرئ على بشر بن الوليد أخبركم أبو يوسف عن أبي حنيفة عن أبي سفيان قبل ان يلقاه يخبر عن أبي نضرة عن أبي سعيد عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: [مفتاح الصلاة الوضوء و تحريمها التكبير و تحليلها التسليم و في كل ركعتين تسلم بعد التشهد و لا تجزئ صلاة إلا بفاتحة الكتاب و معها شيء - زاد أبو حنيفة في هذا المتن - و في كل ركعتين تسليم] و قد رواه عن أبي سفيان أبو معاوية و ابن فضيل و زياد البكائي و مندل بن علي و حمزة الزيات و حسان الكرماني و غيرهم فلم يذكره.
- ثنا علي بن أحمد بن علي بن عمران ثنا بندار ثنا إسحاق الأزرق أخبرنا نعمان عن علقمة بن مرثد عن سليمان بن بريدة عن أبيه عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال [أذهب يا فلان فان الدال على الخير كفاعله]. قال الشيخ: و هذا حديث لا وجود إسناده غير أبي حنيفة عن علقمة بن مرثد و تابعه حفص بن سليمان روى عن علقمة أحاديث منكري لا يرويها غيره و رواها عن أبي حنيفة إسحاق الأزرق و مصعب بن المقدام و أرسله عنه محمد بن الحسن فلم يذكر فيه ابن مرثد و لا بريدة.

قال الشيخ: و أبو حنيفة له أحاديث صالحة و عامة ما يرويه غلط و تصاحيف و زيادات في أسانيدها و متونها و تصاحيف في الرجال و عامة ما يرويه كذلك و لم يصح له في جميع ما يرويه الا بضعة عشر حديثا (حدود يازده تا نوزده حديث). و قد روى من الحديث لعله أرجح من ثلاثمائة حديث من مشاهير و غرائب و كله على هذه الصورة (حدود سيصد حديث دارد كه همه آنان غلط است) لأنه ليس هو من أهل الحديث و لا يحمل على من تكون هذه صورته في الحديث!

كتب دیگر اهل سنت که قابل مراجعه می باشند: مصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۱۴ / ص ۱۴۸ - ۲۸۲ (کتاب الرد علی ابی حنیفه)
المجروحین، ابن حبان، ج ۳ / ص ۶۱ - ۷۳
تاریخ بغداد، ج ۱۳ / ص ۳۲۳ - ۴۵۳

بخش دوم) کلمات علماء شیعه درباره ابوحنیفه

الف) شیخ مفید می فرماید: و من عقد علی واحدة ممن سميناه، و هو يعرف رحمه منها، ثم وطأها، ضربت عنقه، و كان حكمه حكم الواطى لهن بغير عقد، بل وطؤهن بالعقد الباطل أعظم في المأثم، لأنه بالعقد مخالف للشرع، محتقبة لعظيم الوزر، مستخف بالدين، متلاعب بأحكام رب العالمين، و بالوطى على أعظم ما يكون من الفجور، و ارتكاب المحذور، فهو جامع بين عظام موبقات، و أوزار مثقلات، و قبائح مهلكات. و إذا وطى من غير عقد لذات محرم منه فقد أتى بالإثم بعض ما أتاه الجامع بين العقد و الفعل، كما ذكرناه. و هذا بصد ما ذهب إليه شيطان الناصبة، المكنى بأبي حنيفة، و زعم: أن من عقد على أمه، أو أخته، أو ابنته، و هو يعرفهن، و لا يجهل الرحم بينه و بينهن، ثم وطأهن، سقط عنه الحد، لموضع الشبهة زعم بالعقد. فجعل تعاطم الذنب مستقلا للعقاب، و الاستخفاف بالشرع شبهة تبطل حدود الجنایات، و هذا هدم للإسلام^۱.

ب) مرحوم تسترى می فرماید: النعمان بن ثابت أبو حنيفة التيملى، الكوفى، مولا هم قال: عدّه الشيخ في رجاله في أصحاب الصادق⁷. و قال: أبو حامد الغزالي في منخوله: قلب أبو حنيفة الشريعة ظهر البطن، و شوش مسلكتها، و غير نظامها، و أردف جميع قواعد الشريعة بأصل هدم به شرع محمد (صلى الله عليه وسلم). و عن منتظم ابن الجوزى: اتفق الكل على الطعن فيه، فقوم طعنوا فيه بما

۱ . الكامل في ضعفاء الرجال، عبد الله بن عدى، ج ۷ / ص ۵ - ۱۲

۲ . المقنعه، الشيخ المفيد، ص ۷۷۸

يرجع إلى العقائد و كلام في الأصول، و قوم طعنوا في روايته و قلة حفظه و ضبطه، و قوم طعنوا فيه بقوله بالرأى في ما يخالف الأحاديث الصحاح.

روى عن أبي إسحاق الفزاري قال: سألت أبا حنيفة عن مسألة، فأجاب فيها، فقلت: إنه يروى عن النبي 9 كذا و كذا، فقال: حك هذا بذنب الخنزير. و عن عبد الرحمن بن محمد قلت لأبي حنيفة: روى نافع عن ابن عمر عن النبي 9 قال: "البيعان بالخيار ما لم يفترقا" قال: هذا رجز، و ذكر حديث آخر، فقال: هذا هذيان. و عن عبد الصمد، عن أبيه ذكر لأبي حنيفة قول النبي 9: "أفطر الحاجم و المحجوم" فقال هذا سجع. و قال تارة: "لولا جعفر بن محمد ما علم الناس مناسك حجهم". و قال أخرى: إني خالفت جعفرا في جميع ما قال، و لم أدر أنه يغمض عينيه في السجود أو يفتحهما، ففتحت واحدة و غمضت أخرى.

و روى الكافي أنه كان يقول: "قال علي، و قلت". و قيل: إن المنصور سقاه السم، لأنه كان يفتى بإمامة إبراهيم و محمد.

و ألف المفيد رسالة في مخالفته لنص الكتاب و السنة من الطهارة إلى الديات. أقول: و في تاريخ بغداد قال عمر بن حماد بن أبي حنيفة: هو النعمان بن ثابت ابن زوطى، و كان زوطى مملوكا لبنى تميم الله بن ثعلبة فأعتق، و قال محمد بن معاوية الزياى: سمعت أبا جعفر يقول: كان أبو حنيفة اسمه "عتيك بن زوطرة" فسمى نفسه النعمان و أباه ثابتا. و فى بيان الجاحظ: إن شريكا سئل عن أبى حنيفة، فقال: أعلم الناس بما لا يكون، و أجهل الناس بما يكون.

و فى ذيل الطبرى قال ابن عيينة: ما رأيت أحدا أجراً على الله من أبى حنيفة، أتاه رجل من أهل خراسان بمائة ألف مسألة، فقال له: إني أريد أن أسألك عنها، فقال: هاتها. و عن الشافعى سئل مالك عن أبى حنيفة قال: لو جاء إلى أساطينكم هذه و قايسها لجعلها من خشب. و فى معارف ابن قتيبة: قال بعض أصحاب الحديث فى جواب مساور الذى مدح ابن ابنه إسماعيل بن حماد قاضى البصرة من قبل المأمون: إذا ذو الرأى خاصم عن قياس * وجاء ببدعة هنة سخيقة أتيناها بقول الله فيها * و آثار مبرزة شريفة فكم من فرج محصنة عفيف * أحل حرامه بأبى حنيفة. و فى مختلف حديث ابن قتيبة: جاء رجل من أهل المشرق إلى أبى حنيفة بكتاب و هو بمكة، فعرضه عليه مما سمعه منه عاما أول، فرجع عن ذلك كله، فوضع الرجل التراب على رأسه، ثم قال: يا معشر الناس! أتيت هذا الرجل عاما أول فأقتانى بهذا الكتاب، فأهرقت به الدماء و أنكحت به الفروج ثم رجع عنه العام! فقال له: كيف هذا؟ قال: كان رأيا رأيتته فرأيت العام غيره، قال: فتؤمننى أن لا ترى من قابل شيئا آخر؟ قال: لا أدرى، فقال الرجل: لكنى أدرى أن عليك لعنة الله. و كان الأوزاعى يقول: إنا لا ننقم على أبى حنيفة أنه يرى، و لكننا ننقم عليه أنه يجيئه الحديث عن النبي فيخالفه إلى غيره. و قال أبو عوانة: كنت عند أبى حنيفة فسئل عن رجل سرق ودبا، فقال: عليه القطع، فقلت له: حدثنا يحيى بن سعيد، عن محمد بن يحيى بن حبان، عن رافع بن خديج، قال النبي 9: "لا قطع فى ثمر و لا كثر" فقال: ما بلغنى هذا، قلت له: فالرجل الذى أفتيته رده، قال: دعه فقد جرت به البغال الشهب. و قال ابن راهويه: إن أبا حنيفة تحكم فى الدين، كقوله: أقطع فى الساج و القنا و لا أقطع فى الخشب و الحطب، و أقطع فى النورة و لا أقطع فى الفخار و الزجاج.

و كان أبو حنيفة لا يذى لولى المقتول عمدا، قال: ليس له إلا أن يعفو أو يقتص و ليس له أن يأخذ الدية، والله تعالى يقول: (كتب عليكم القصاص فى القتلى الحر بالحر و العبد بالعبد و الأثنى بالأثنى فمن عفى له من أخيه شىء فاتباع بالمعروف و أداء إليه بإحسان) يريد فمن عفا عن الدم فليتبع بالدية اتباعا بالمعروف، أى: يطالب مطالبة جميلة لا يرهق المطلوب، و ليؤد المطالب المطلوب أداء بإحسان لا مطل فيه و لا دفاع عن الوقت؛ ثم قال: (ذلك تخفيف من ربكم و رحمة) يعنى: تخفيفا عن المسلمين مما كان بنو إسرائيل ألزموه، فإنه لم يكن للولى إلا أن يقتص أو يعفو؛ ثم قال: (فمن اعتدى بعد ذلك) - أى: بعد أخذ الدية قتل - (فله عذاب أليم) قالوا: يقتل و لا تؤخذ منه الدية، و قال النبي 9: "لا أعافى أحدا قتل بعد أخذ الدية". و هذا و أشباهه من مخالفة القرآن لا عذر فيه، و لا عذر له فى مخالفة الرسول 9 بعد العلم بقوله. و فى تاريخ بغداد: قال إبراهيم الحربى: كان أبو حنيفة طلب النحو فى أول

أمره، فذهب يقيس فلم يجيء فقال: قلب و قلوب و كلب و كلوب ، فقيل له: كلب و كلاب، فتركه و وقع فى الفقه فكان يقيس و لم يكن له علم بالنحو. فسأله رجل بمكة عن رجل شج رجلا بحجر، فقال: هذا خطأ ليس عليه شيء، لو أنه حتى يرميه بأبا قبيس لم يكن عليه شيء.

و عن أبى يوسف قال لى أبو حنيفة: إنهم يقرؤون حرفا فى "يوسف" يلحنون فيه، قلت: ما هو؟ قال، قوله: " لا يأتيكما طعام ترزقانه " قلت: فكيف هو؟ قال: ترزقانه. و فيه: عن محمد الباغدى قال: كنت عند عبد الله بن الزبير الحميدى، فأتاه كتاب أحمد بن حنبل: اكتب إلى بأشنع مسألة عن أبى حنيفة، فكتب إليه: حدثنى الحارث بن عمير، قال: سمعت أبا حنيفة يقول: لو أن رجلا قال: أعلم أن النبى 9 قد مات و لا أدرى أدفن بالمدينة أو غيرها، أمؤمن هو؟ قال: نعم. و سمعته يقول: لو أن شاهدين شهدا عند قاض أن فلان بن فلان طلق امرأته و علما جميعا أنهما شهدا بالزور، ففرق القاضى بينهما، ثم لقيها أحد الشاهدين فله أن يتزوج بها؟ قال: نعم. قال: ثم علم القاضى بعد، أنه أن يفرق بينهما؟ قال: لا. و عن سفيان الثورى، عن عباد بن كثير قال: قلت لأبى حنيفة: رجل قال أعلم أن الكعبة حق و أنها بيت الله، و لكن لا أدرى هى التى بمكة أو هى بخراسان، أمؤمن هو؟ قال: نعم مؤمن. قلت له: فما تقول فى رجل قال أنا أعلم أن محمدا رسول الله، و لكن لا أدرى هو الذى كان بالمدينة من قريش، أو محمد آخر، أمؤمن هو؟ قال: نعم. قال سفيان: و أنا أقول: من شك فى هذا فقد كفر. و عن شريك قال: كفر أبو حنيفة بآيتين من كتاب الله تعالى: (و يقيموا الصلاة و يؤتوا الزكاة و ذلك دين القيمة) (ليزدادوا إيمانا مع إيمانهم) و زعم أبو حنيفة أن الإيمان لا يزيد و لا ينقص، و زعم أن الصلاة ليست من دين الله.

و عن الفزارى قال: قال أبو حنيفة: إيمان آدم و إيمان إبليس واحد، قال إبليس: "رب بما أغويتنى" و قال: "رب فأنظرنى إلى يوم يبعثون" و قال آدم: ربنا ظلمنا أنفسنا. و عن القاسم بن عثمان قال: مر أبو حنيفة بسكران يبول قائما، فقال أبو حنيفة: لو بلت جالسا، فنظر السكران فى وجهه و قال: ألا تمر يا مرجئ، فقال له أبو حنيفة: هذا جزائى منك صيرت إيمانك كإيمان جبريل. و عن يحيى بن حمزة قال، قال أبو حنيفة: لو أن رجلا عبد هذه النعل يتقرب بها إلى الله لم أر بذلك بأسا! و عن القاسم بن حبيب قال: وضعت نعلى فى الحصى، ثم قلت لأبى حنيفة: أرايت رجلا صلى لهذه النعل حتى مات إلا أنه يعرف الله بقلبه؟ فقال: مؤمن، فقلت: لا أكلمك أبدا.

و عن وكيع قال: اجتمع سفيان الثورى و شريك و الحسن بن صالح و ابن أبى ليلى، فبعثوا إلى أبى حنيفة فأتاهم، فقالوا له: ما تقول فى رجل نكح أمه و قتل أباه و شرب الخمر فى رأسه؟ فقال: مؤمن، فقال له ابن أبى ليلى: لا قبلت لك شهادة، و قال له سفيان الثورى: لا كلمتك أبدا، و قال له شريك: لو كان لى من الأمر شيء لضربت عنقك. و عن محمد بن سعيد، عن أبيه قال: كنت مع الهادى بجرجان و معنا أبو يوسف، فسألته عن أبى حنيفة، فقال: و ما تصنع به و قد مات جهميا. و عن أبى يحيى بن المقرئ، عن أبيه قال: رأيت رجلا سأل أبا حنيفة فقال: رجل لزم غريما له فحلف له بالطلاق أن يعطيه غدا إلا أن يحول بينه و بينه قضاء الله عزوجل، فلما كان من الغد جلس على الزنا و شرب الخمر، قال: لم يحنث و لم تطلق امرأته.

و عن أبى يوسف قال: قال أبو حنيفة: إذا كلمت القدرى فإنما هو حرفان: إما أن يسكت و إما أن يكفر، يقال له: هل علم الله فى سابق علمه أن تكون هذه الأشياء كما هى؟ فإن قال: لا فقد كفر، و إن قال نعم يقال له: أفأراد أن تكون كما علم أو أراد أن تكون بخلاف ما علم؟ فإن قال: أراد أن تكون كما علم فقد أقر أنه أراد من المؤمن الإيمان و من الكافر الكفر، و إن قال: أراد أن تكون بخلاف ما علم فقد جعل ربه متمنيا متحسرا، لأن من أراد أن يكون ما علم أنه لا يكون أو لا يكون ما علم أنه يكون، فإنه متمن متحسر، و من جعل ربه متمنيا متحسرا فهو كافر.

يقول مصنف الكتاب: علمه تعالى بالأشياء ليس بعلة لها نظير علم المتفرسين بالوقائع قبل وقوعها و علم الطبيب بحدوث الأمراض و وقوع الموت لأشخاص، و لم يرد تعالى أن يطيعه الناس بإكراه نظير إطاعة السوقة للسلطان المقتدر، و لا يعصى بغلبة نظير معصية العبد

لمولى عاجز. و عن ابن أبي ليلى أنه كان يتمثل بهذه الأبيات: إلى شنان المرجئين و رأيهم عمر بن ذر، و ابن قيس الماصر و عتيبة الدباب لا يرضى به و أبا حنيفة شيخ سوء كافر و عن شريك بن عبد الله قاضى الكوفة: أن أبا حنيفة استتيب من الزندقة مرتين. و عن أبي بكر بن أبي داود السجستاني قال لأصحابه: ما تقولون فى مسألة اتفق عليها مالك و أصحابه، و الشافعى و أصحابه، و الأوزاعى و أصحابه، و الحسن ابن صالح و أصحابه، و سفيان الثورى و أصحابه، و أحمد بن حنبل و أصحابه؟ فقالوا: لا تكون مسألة أصح من هذا، فقال: هؤلاء كلهم اتفقوا على تضليل أبي حنيفة.

(٣٦) نفر از بزرگان اهل سنت، ابوحنيفه را ردّ کرده اند) و عن أبي بكر الختلى قال: أملى علينا أبو العباس الآبار ذكر القوم الذين ردوا على أبي حنيفة: أيوب السختياني، و جرير بن حازم، و همام بن يحيى، و حماد بن سلمة، و حماد بن زيد، و أبو عوانة، و عبد الوارث، و سوار العنبرى القاضى، و يزيد ابن زريع، و على بن عاصم، و مالك بن أنس، و جعفر بن محمد، و عمر بن قيس، و أبو عبد الرحمن المقرئ و سعيد بن عبد العزيز و الأوزاعى و عبد الله بن المبارك و أبو إسحاق الفزارى، و يوسف بن أسباط، و محمد بن جابر؛ و سفيان الثورى، و سفيان بن عيينة، و حماد بن أبي سليمان، و ابن أبي ليلى، و حفص بن غياث و أبو بكر بن عياش، و شريك بن عبد الله، و وكيع، و رقبة، و الفضل بن موسى، و عيسى بن يونس، و الحجاج بن أرطاة، و مالك بن مغول، و القاسم بن حبيب، و ابن شبرمة.

- عن مالك بن أنس كانت فتنة أبي حنيفة أضرت على هذه الأمة من فتنة إبليس فى الوجهين جميعا: فى الإرجاء و ما وضع من نقض السنن.
- عن عبد الرحمن بن مهدي قال: ما أعلم فى الإسلام فتنة بعد فتنة الدجال أعظم من رأى أبي حنيفة.
- عن شريك قال: لأن يكون فى كل حى من الأحياء خمار، خير من أن يكون فيه رجل من أصحاب أبي حنيفة.
- عن الأوزاعى و سفيان الثورى قالا (لما جاءهما نعى أبي حنيفة): الحمد لله! لقد كان ينقض عرى الإسلام عروة عروة.
- عن الشافعى: ما ولد فى الإسلام مولود شرّ عليهم من أبي حنيفة.
- عن مالك بن أنس: أبو حنيفة كاد (كيد و نيرنگ) الدين، كاد الدين.
- عن حماد بن سلمة يكنى أبا حنيفة أبا جيفة. و عن يزيد بن هارون: ما رأيت قوما أشبه بالنصارى من أصحاب أبي حنيفة. و عن أبي شيبه: أراه كان يهوديا. و عن أحمد بن حنبل: ما قول أبي حنيفة و البعر عندى إلا سواء. و عن محمد بن جعفر الأسامى: كان أبو حنيفة يتهم شيطان الطاق بالرجعة و كان شيطان الطاق يتهم أبا حنيفة بالتناسخ، فخرج أبو حنيفة يوما إلى السوق فاستقبله شيطان الطاق و معه ثوب يريد بيعه، فقال له أبو حنيفة: أتبيع هذا الثوب إلى رجوع على؟ فقال: إن أعطيتنى كفيلا أن لا تمسح قردا بعتك! فبهت أبو حنيفة. و عن الشافعى: نظرت فى كتب لأصحاب أبي حنيفة فإذا فيها مائة و ثلاثون ورقة، فعددت منها ثمانين ورقة خلاف الكتاب و السنة.

و عن أبي بكر بن أبي داود قال: جميع ما روى أبو حنيفة من الحديث مائة و خمسون حديثا أخطأ فى نصفها. و ضعفه ابن المدينى و مسلم و النسائى. و عن أبي مطيع البلخى سمعت أبا حنيفة قال: إن كانت الجنة و النار خلقتا فإنهما تفنينا، قال النجاد: و كذب والله! قال تعالى: أكلها دائم. و عن يوسف بن أسباط قال أبو حنيفة: لو أدركنى النبى و أدركته لأخذ بكثير من قولى. و عن يحيى بن آدم ذكر لأبى حنيفة حديث: أن الوضوء نصف الإيمان قال: لتوضأ مرتين حتى تستكمل الإيمان. و عن الفضل بن موسى السينانى سمعت أبا حنيفة يقول: "من أصحابى من يبول قلتين" يرد على النبى 9: "إذا كان الماء قلتين لم ينجس".

و عن يوسف بن أسباط: رد أبو حنيفة على النبى 9 أربعمائة حديث أو أكثر فقال أبو صالح الفراء لابن أسباط: أخبرنى بشيء منها قال: قال النبى 9: "للفرس سهمان و للرجل سهم" فقال أبوحنيفة: أنا لا أجعل سهم بهيمة أكثر من سهم المؤمن، و قال النبى 9:

"البيعان بالخيار ما لم يفترقا" قال أبو حنيفة: إذا وجب البيع فلا خيار، و كان النبي 9 يقرع بين نسائه إذا أراد أن يخرج في سفر و قال أبو حنيفة: القرعة قمار. و عن أبي حمزة السكري، سمعت أبا حنيفة يقول: لو أن ميتا مات فدفن ثم احتاج أهله إلى الكفن فلهم أن ينشوه فيبيعوه. و عن عبد الله بن المبارك قال: من نظر في كتاب الحيل لأبي حنيفة أحل ما حرم الله و حرم ما أحل الله. و عن النضر بن شميل قال: في كتاب الحيل كذا كذا مسألة كلها كفر.

و عن أبي إسحاق الطالقاني قيل لابن المبارك: إن في كتاب حيل أبي حنيفة: إذا أرادت المرأة أن تختلع من زوجها ارتدت عن الإسلام حتى تبين ثم تراجع الإسلام؛ فقال: من وضع هذا فهو كافر بانته منه امرأته، فقال له خاقان المؤذن: ما وضعه إلا إبليس، قال: الذي وضعه عندي أبلس من إبليس. و في خلاف الشيخ: روى عن أبي حنيفة - في ما رواه سليمان بن منصور عن علي بن عاصم في قصة - قال لزوج المرأة: قبل أمها بشهوة، فإن نكاح زوجتك ينفسخ.

و في المسائل الصاغانية للشيخ المفيد: حكى عن أبي حنيفة أن من حلف بالطلاق أن يطأ زوجته في شهر رمضان نهارا و هما صائمان من غير سفر و لا مرض، أنه يلف على ذكره حريرة و يجامعها فلا يحنث بذلك، و لا ينقض صومه. و من حلف بالطلاق الثلاث ليتزوجن في يومه، فعقد على أمه أو أخته أو بنته أو على وثنية أو امرأة في عدة فقد بر في يمينه. و فيها: زعم أبو حنيفة من كان محدثا حدثا يوجب الطهارة بالوضوء أو الغسل، فاغتسل على طريق التبريد أو اللعب و لم يقصد بذلك الطهارة و لا نوى به القربة، أو غسل وجهه على طريق الحكاية أو اللعب و غسل يديه كذلك و مسح رأسه و غسل رجليه و جعل ذلك علامة بينه و بين امرأة في الاجتماع معه على الفجور أو أمارة على قتل مؤمن أو استهزاء به، فإن ذلك على جميع ما ذكرناه مجز له عن الطهارة التي جعلها الله قربة. و فرض على العبد أن يعبد و يخلص له النية فيها بقوله عزوجل: (و ما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء) فخالف القرآن نصا، ورد على النبي 9 في قوله: "إنما الأعمال بالنيات، و إنما لكل امرئ ما نوى" و خالف بذلك العلماء و شذبه عن الإجماع. و فيها: و أمر الله بالصيام قربة إليه و فرض صيام شهر رمضان، فقال: (شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن . . . فمن شهد منكم الشهر فليصمه) و زعم أبو حنيفة أن من تعمد الخلاف على الله عزوجل فنوى بصيام شهر رمضان في نذر عليه أجزاءه عن شهر رمضان، أو كان عليه كفارة صيام ثلاثة أيام فتعمد أن يصوم ثلاثة أيام من شهر رمضان ينوى بها صيام الكفارة أجزاءه ذلك عن صيام ثلاثة أيام من شهر رمضان.

و قال ابن أبي الحديد: قال أبو حنيفة: لا صلاه للاستسقاء، و قال باقي الفقهاء بخلاف ذلك، قالوا: روى أن النبي 9 صلى بالناس جماعة في الاستسقاء، فصلى بالناس ركعتين جهرا بالقراءة فيهما و حول رداءه و رفع يديه و استسقى. و ليس مخالفته الإجماع منحصرة بإنكار صلاة الاستسقاء، فأنكر تكبيرات أيام التشريق في غير الأمصار و أنكر العقيقة و قال: هي من عمل الجاهلية.

و روى الكافي: أن رجلا اكترى بغلا إلى قصر ابن هبيرة في طلب غريم له من الكوفة، فلما صار قرب القنطرة أخبر أن صاحبه توجه إلى النيل فصار إلى النيل، فأخبر أنه توجه إلى بغداد فصار إليه، و رجع بعد خمسة عشر يوما، فبذل لصاحب البغل خمسة عشر درهما ليحلله فأبى و تراضيا بأبي حنيفة، فقال له: ما أرى لك حقا، لأنه اكتراه إلى القصر فخالف و ركب إلى النيل و بغداد فضمن القيمة و سقط الكراء فلما رده سليما لم يلزمه شيء، فخرجا و جعل صاحب البغل يسترجع مما أفتى به أبو حنيفة، ثم حج الرجل فأخبر أبا عبد الله 7 بما أفتى، فقال: 7: في مثل هذا القضاء و شبهه تحبس السماء ماءها و تمنع الأرض بركتها، عليك مثل كراء البغل ذاهبا من الكوفة إلى النيل و من النيل إلى بغداد و من بغداد إلى الكوفة، قال: أعطيته دراهم فرضى فقال: 7: إنما رضى حين قضى عليه أبو حنيفة بالجور و الظلم.

و حكاية شافعي صلى عند محمود الغزنوي - و كان على مذهب أبي حنيفة - صلاة على مذهبه، و كان توحاً بالنيبذ و جعل ساتره جلد كلب مدبوغ، و سجد على فضلة كلب، و جعل قراءته قول: "دو برگ سبز" ترجمة: (مدهامتان) و أحدث عوض سلامه، معروفة. و مر في "حبيب بن البراز" أن أبا حنيفة قال لأصحابه: لا تقروا لهم بحديث غدير خم فيخصموكم. و في عيون المفيد: حكى زكريا بن يحيى الساجي عن أبي حنيفة، قال: إذا أدخل الجنب يده في بئر بنية الوضوء فسد الماء كله، و إن لم ينو الوضوء كان طاهراً. و يأتي بعنوان "أبو حنيفة". هذا، و ما قاله المصنف من رسالة للمفيد في مخالفته للكتاب و السنة من الطهارة إلى الديات لم أتحققه، و لعله أراد به ما في أول الجزء الثاني من الفصول المختارة من عيون، إلا أنه نقل مناقضة بين حجازي العامة و عراقهم^١.

(ج) مرحوم نباطى بياضى مى فرمايد: أبوحنيفة و فيه أمور: ١- أتاه رجل من المشرق بكتاب سمعه منه، فرجع عنه، فنأدى: عام الأول أفتيتني بهذا فهرقت به الدماء و أبحث به النساء، قال أبو حنيفة: هذا رأى رجعت عنه، قال: أفيجوز أن ترى من قول غيره أيضاً؟ قال: لا أدري؟ قال: لكنى أدري إن من أخذ عنك فهو ضال. ٢- قال الغزالي: أجاز أبو حنيفة وضع الحديث على وفق مذهبه. ٣- يوسف ابن أسباط قال أبو حنيفة: لو أدركنى رسول الله لأخذ بكثير من أقوالى. ٤- الحكم بن هشام قلت لأبى حنيفة: ما تقول هو الحق بعينه؟ قال: لا أدري، و لعله الباطل بعينه؟ ٥- فى تاريخ بغداد قال شعبة: كفى من تراب خير من أبى حنيفة. ٦- قال الشافعي: نظرت فى كتب أصحاب أبى حنيفة فإذا فيها مائة و ثلاثون ورقة خلاف الكتاب و السنة. ٧- قال سفيان و مالك و حماد و الأوزاعي و الشافعي: ما ولد فى الاسلام أشأم من أبى حنيفة. ٨- قال مالك: كانت فتنة أبى حنيفة أضر على الأمة من فتنة إبليس.

٩- قال ابن مهدي: ما فتنة على الاسلام بعد الدجال أعظم من فتنة أبى حنيفة. ١٠- قال له الأصمعي: (توضأت)؟ قال: (و صلوات) قال: أفسدت الفقه فلا تفسد اللغة. ١١- قال له ابن أبى ليلى: أيحل النيبذ و الغنى؟ قال: نعم، قال: أفيسررك أن تكون أمك نباذة أو مغنية؟ ١٢- فى مجالس ابن مهدي: كان أبو حنيفة يشرب مع مساور، فلما تنسك عاب مساوراً فكتب إليه شعراً. إن كان فقهاً لا يتم * بغير شتمى و انتقاصى فاقعد و قم بى حيث شئت * من الأدانى و الأفاصى فلطال ما زكيتنى و أنا * المقيم على المعاصى أيام تعطينى و تأخذ فى أباريق الرصاص فأنفذ إليه أبو حنيفة بمال فكف عنه. ١٣- طهر جلد الميتة و الكلب بالدباغ، و فى سنن ابن ماجه و أمالى ابن شيبه قول النبى 9: لا تنتفعوا من الميتة بإهاب و لا عصب. ١٤- لو ماتت فارة فى بئر نزع منها عشرون دلوا و لو وقع فيها ذنبه نزحت كلها، (اگر موش در چاه بیفتد باید بیست سطل آب بکشند ولى اگر دُم موش و یا يك مؤمن در چاه بیفتند باید تمام آب چاه را بکشند) و لو مات فيها مؤمن طاهر نزحت كلها، فسوى بينه و بين ذنب الفارة (پس مؤمن با دُم موش یکسانند).

١٥- لو بالت فارة فى بئر فيها ألف قرية نجستها. ١٦- قال النبى 9: من أدرك ركعة من العصر فقد أدركها و من الصبح فقد أدركها، و قال أبو حنيفة: يكون للعصر مدركا و للصبح ليس مدركا، فأخذ بنصف الخبر و ألقى نصفه. ١٧- يملك المسلم الخمر بشراء و كيله الذمى. ١٨- يصح إبراء الوكيل بغير إذن الموكل. ١٩- لو زرع بيده الأرض المغصوبة فلا أجره عليه، و لو أجره فالأجر له. ٢٠- لو غير المغصوب عن صفته ملكه^٢. ٢١- إذا وجب البيع فلا خيار للمجلس بعده. ٢٢- جوز قبض الموهوب بدون إذن الواهب فى المجلس. ٢٣- النضر بن شميل، فى كتاب الحيل: ثلاثمائة و ثلاثون حيلة قال الشافعي كلها كفر: منها من قبل حماته

١. قاموس الرجال، الشيخ محمد تقى التستري، ج ١٠ / ص ٣٧٦ - ٣٨٦

٢. قال الشيخ فى الخلاف كتاب الغصب المسألة ٢٠: إذا غصب شيئاً ثم غيره عن صفته التى هو عليها أو لم يغيره مثل أن كانت نقرة فضر بها دراهم أو حنطة فطحنها أو دقيقاً فعجنه و خبزه أو شاة فذبحها و قطعها لحماً و شواها أو طبخها لم يملكه، و به قال الشافعي. و قال أبو حنيفة: إذا غير الغصب تغييراً أزال به الاسم و المنفعة المقصودة بفعله، ملكه فاعتبر ثلاث شرائط: أن يزول به الاسم، و المنفعة المقصودة، و أن يكون ذلك بفعله، فإذا فعل هذا ملك. لكن يكره له التصرف فيه قبل دفع قيمة الشئ. و حكى ابن جرير عن أبى حنيفة أنه قال: لو أن لصاً نقب فدخل دكان رجل فوجد فيه بغلاً و طعاماً و رعى فصمد إلى البغل و طحن الطعام ملك الدقيق، فإن انتبه صاحب الدكان كان للص قتاله و دفعه عن دقيقه، فإن أتى الدفع عليه، فلا ضمان على اللص.

انفسخ نكاح زوجته (هر كس مادر زنش را ببوسد، عقدش باطل می شود) و من حلف ليتزوجن برئى بالعقد على كافرة أو إحدى محارمه (هر كس قسم بخورد كه بايد ازدواج كنم اگر با مادرش عقد كند، كافي است) و من حلف ليصومن أو ليصلين فصام بعض يوم أو سجد سجدة لم يحنث في يمينه، و من حلف ليظان زوجته صائمين من غير عذر يلف حريرة و يظأ و لا ينقض صومه (هر كس قسم بخورد كه بايد همسرش را وطى كند در حاليكه زوجين روزه هستند، بايد برای مواقع به آلتش پارچه ای ببندد) و من طلق ثلاثا فأراد زوجها إرجاعها أمرها بالردة فإذا فعلت نكحها. شعر لكم من فرج محصنة عفيفة * أحل حرامه بأبي حنيفة و كم من كل مسألة ظريفة * تجهمها بآراء سخيفة فصير حسنها في الناس قبحا * و صير طيبها فيهم كجيفة. ٢٤- جوز الطلاق قبل النكاح، و حديث النبي 9 بخلافه. ٢٥- أوقع سائر العقود من المكرهين مع قوله: (لا إكراه في الدين) و روت عائشة لا طلاق و لا عتاق في إغلاق. و الاغلاق هنا الاكراه و السكر. ٢٦- لو تزوج و طلق عقيب العقد بلا فصل، و لا دخول، لحق به الولد لسته أشهر. ٢٧- لو عقد عليها بمصر و هي ببغداد، لحق به الولد. ٢٨- لو غاب عن زوجته مدة طويلة و لم يفارق أصحابه فجاءت بولد لحق به. ٢٩- لا قود على من قتل بغير حديد، من خنق، و رض رأس، و غيره، حتى قيل له: في رجل رمى آخر بحجر فقتله فقال: لو رماه بأبي قبيس لم أقتله به. ٣٠- الجنائيات الموجبة للحدود إذا تقادم عهدها سقطت. ٣١- الشارب إذا زال سكره سقط حده. ٣٢- المثلث الذي لا يسكر حلال، و شربه سنة، و تحريمه بدعة. ٣٣- قال كان النبي 9 قال: كل سكر حرام، فزادوا الميم و قالوا: مسكر، قال أبو نواس: أحل العراقي النبيذ و شربه * و قال روينا أنه حرم السكر. و قال العزى: و ما قاله الكوفي في الفقه مثلما * تغنى به البصرى في صفة الخمر يعني أبا نواس. ٣٤- لو سرق بعض الجماعة قطع الجميع حكاه المفيد في المحاسن فأسقط الحد مع وجوبه و أوجه مع سقوطه. ٣٥- أسقط النبي الزكاة عن الأوقاص و الخيل و الرقيق و الخضراوات و الناقص عن خمسة أوسق من الغلات و أوجبها أبو حنيفة في ذلك كله.

بخش سوم) فتاوی ابوحنیفه و بقیه ائمه مذاهب اربعه

مرحوم نباطی این فتاوا را جمع آوری کرده و می فرماید: ١- جوز أبو حنيفة الوضوء بالنبيذ المطبوخ، فخالف القرآن في قوله: (و أنزلنا من السماء ماء طهورا). ٢- منع الشافعي الطهارة بالمتغير بطاهر، فخالف عموم القرآن و ألزم الحرج لعدم انفكاك الماء عن تغير يسير غالبا. ٣- طهر الشافعي بالدباغ جلد المأكول، و استثنى أبو حنيفة الخنزير خاصة فطهر به جلد الكلب و غيره، فخالف: (حرمت عليكم الميتة). ٤- لم يوجب أبو حنيفة النية في الطهارة المائية، فخالف (إذا قمتم إلى الصلاة فاغسلوا) (و ما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين) إنما الأعمال بالنيات و يلزم ارتفاع حدث من سقط في ماء نائما. ٥- أجاز أحمد المسح على العمامة فخالف (و امسحوا برؤوسكم). ٦- لم يوجب الترتيب بين الأعضاء في الوضوء أبو حنيفة و مالك فخالفا القرآن بذلك. ٧- لم يوجب مالك الغسل على من أنزل بعد الغسل، بال أولا، و لم يوجب أبو حنيفة الغسل بإنزال الماء بغير شهوة فخالفا (و إن كنتم جنبا فاطهروا). ٨- اعتبر أبو حنيفة وضوء الكافر و غسله فخالف (و ما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين) و لا إخلاص للكافر. ٩- جوز أبو حنيفة و مالك التيمم بالمعدن و الثلج و الملح و لشجر، فخالفا (فتيمموا صعيدا طيبا).

١٠- أوجب الشافعي إعادة من صلى بالتيمم إذا كان قد حيل بينه و بين الماء فخالف الأمر بالتيمم، و هو يقتضى الخروج من العهدة. ١١- حد أبو حنيفة الماء الذي لا يقبل التنجيس بما لا يتحرك أحد طرفيه بحركة الآخر فخالف أحكام الشرع لأن أحكامه منوطة بأمور مضبوطة، و الحركة تختلف باختلاف الاعتبار، فلا تكون الأحكام بها منوطة، و يلزم كون الماء الواحد بشدة الحركة نجسا، و بضعفها طاهرا، و هو جمع المتنافيين. ١٢- لم يجوز أبو حنيفة التيمم بالأرض المنجسة بالبول، إذا جفت بالشمس و حكم

بطهارتها و هو تناقض، و مخالف لقوله: (صعيدا طيبا) و الطيب الطاهر. ١٣- حرم الشافعي و أبوحنيفة مباشرة الحائض بين السرة و الركبة فخالفا (فاعتزلوا النساء في المحيض) أى فى موضعه. ١٤- جوز أبو حنيفة الصلاة فى كل نجاسة نزلت عن الدرهم، فخالف عموم (و ثيابك فطهر). ١٥- أوجب أحمد قضاء الصلاة على من أغمى عليه فى جميع وقتها، فخالف رفع القلم عن ثلاثة، و لا اشتراط التكليف بالفهم. ١٦- استحب أبوحنيفة الإسفار بالصبح، و تأخير الظهرين و الجمعة، فخالف (و سارعوا إلى مغفرة من ربكم) (فاستبقوا الخيرات) و المكلف فى معرض الحدثنان، فالتقديم أولى. ١٧- جوز أبو حنيفة انعقاد الصلاة بغير التكبير من غير أسماء الله فخالف: فعل النبى 9 و قوله: تحريمها التكبير، و أجاز التكبير بغير العربية فخالف النبى 9 حيث فعله بالعربية.

١٨- لم يستحب مالك التعوذ فى أول الصلاة فخالف عموم (فاستعذ بالله) ١٩- اكتفى أبو حنيفة بقراءة آية، و لو من غير الفاتحة فى الصلاة، فخالف ما تواتر من قوله 9: (لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب) و كأنه بناه على مذهبه السخيف أن الاستثناء من النفى ليس بإثبات. ٢٠- لم يوجب أبو حنيفة و مالك البسملة حتى أن مالك كره قراءتها فى الصلاة، فخالف ما تواتر من أنها آية من كل سورة، و عد النبى 9 إلى نستعين خمس آيات. ٢١- جوز أبو حنيفة السكوت فى الأخيرتين و ثالثة المغرب، و لم يوجب قراءة و لا تسبيحا، فخالف النبى 9 حيث قرأ الحمد وحدها. ٢٢- لم يوجب أبو حنيفة القراءة بالعربية فخالف (قرأنا عربيا) (بلسان عربى). ٢٣- اكتفى أبو حنيفة فى الركوع بمسمى الانحاء، و لم يوجب الطمأنينة فيه، و لا الرفع منه، و لا الطمأنينة فيه، فخالف فعل النبى 9 فيه فإنه ركع و اطمأن و قال: صلوا كما رأيتمونى أصلى، و أنكروا على من لم يطمئن و قال: نفر كنقر الغراب، لئن مات و هذه صلاته ليموتن على غير دينى.

٢٤- لم يوجب الشافعي و أبو حنيفة و مالك ذكرا فى الركوع و السجود لأنهما لا تلتبس العبادة فيهما بالعادة، و القيام و القعود، لما التبسا احتج إلى القراءة و التشهد فيهما، قلنا: الاجتهاد غير مقبول عند معارضة النص، و هو ما اشتهر من فعل النبى 9 و قوله: لما نزلت (فسبح باسم ربك العظيم): ضعوا فى ركوعكم، و لما نزلت (سبح اسم ربك الأعلى): اجعلوها فى سجودكم. ٢٥- أجاز أبو حنيفة السجود على الأنف و الكف بدل الجبهة، فخالف النبى 9 حيث أمر بالسجود على يديه و ركبتيه و أطراف أصابعه و جبهته قال: أمرت أن أسجد على سبعة آراب أى أعضاء، و فسر ابن جبير و الزجاج و الفراء قوله تعالى: (و أن المساجد لله) بالأعضاء السبعة و رواه المعتصم عن الباقر 7، و قال النبى 9: لا تتم صلاة أحدكم إلا أن يسجد ممكنا جبهته من الأرض حتى ترجع مفاصله. ٢٦- لم يوجب أبو حنيفة الرفع من السجود، فلو حفر لجبهته ثم هبط إليها حسبت له ثانية، فخالف قول النبى 9: ثم ارفع رأسك حتى تطمئن جالسا. ٢٧- لم يوجب الشافعي و أبو حنيفة التشهد الأول فخالفا فعل النبى 9.

٢٨- لم يوجب مالك التشهد الأخير و لا الجلوس له، و أوجب أبو حنيفة الجلوس دون التشهد، فخالفا فعل النبى 9 و تعليمه لابن مسعود، فإنه قال: علمنى التشهد، و قال: إذا قلت هذا فقد قضيت صلاتك.

٢٩- لم يبطل مالك الصلاة بتعمد الكلام لمصلحتها، فخالف قول النبى 9 لا يصلح فيها كلام الآدميين. ٣٠- قال الثلاثة غير أحمد: لو سبقه الحدث تطهر و بنى، فخالف قضاء العقل فى الجمع بين الضدين، و أعجب من هذا قول الشافعي إذا سبقه فرج ليتوضأ فأحدث عمدا تطهر و بنى. ٣١- كره مالك سجود الشكر و قال أبو حنيفة: هو بدعة، فخالف العقل الدال على وجوب شكر المنعم الذى أعظمه وضع الجبهة، و النقل (و اشكروا لله) و نحوها قال عبد الرحمن بن عوف: سجد النبى 9 فأطال ثم جلس، و قال: أتانى جبرائيل و قال: من صلى عليك مرة 9 عشرا فخررت شكرا لله و سجد لله شكرا لما أتى برأس أبى جهل. و فى صحيح أبى داود كان النبى 9 إذا بشر بشئ سجد شكرا لله و فى الجمع بين الصحيحين للحميدى قال النبى 9: ما من عبد يسجد لله سجدة إلا رفعه الله بها درجة، و حط بها عنه خطيئة، و مثله فى سنن ابن ماجه و سجد النبى 9 شكرا لما اجتمع على بفاطمة و الحسين، فأكلوا العصيدة و روى ابن عوف قال: سجد النبى 9 شكرا لله، و روى مثله عن أبى بكر لما بلغه قتل مسيلمة و عن على لما ظفر بذى النديّة. و أنكروا علينا تعفير

الوجه في السجود، و في المجلد الثالث من صحيح مسلم قال أبو جهل: لئن رأيت محمدا يعفر لأطان رقبته، فرآه يعفر فحالت الملائكة بينه وبينه، أفصار فعل النبي 9 بدعة، و بدعة الكافر سنة ٣٢- تنقطع الصلاة بمرور الكلب الأسود و المرأة و الحمار، فخالف قول النبي 9 المتواتر: لا تنقطع الصلاة بشئ، وادروا ما استطعتم، فإنما هو الشيطان.

٣٣- لم يوجب أبو حنيفة قضاء عبادات زمان الردة، فخالف عموم قول النبي 9: من نام عن صلاة أو نسيها فليقضها إذا ذكرها، و لو نقص لكانت الردة وسيلة إلى إسقاط العبادات، بأن يتركها طول عمره، فإذا حضر الموت ارتد ثم أسلم، و هذا من أعظم الفساد.

٣٤- لم يوجب أبو حنيفة الذكر على من لم يحسن القراءة، فخالف العقل فإن الذكر أنسب بالقراءة من السكوت و النقل في قوله 7: من لم يكن معه شئ فليحمد الله و يكبره و الأمر للوجوب. ٣٥- حرم أبو حنيفة دخول الجنب المساجد، فخالف (إلا عابري سبيل) و أجاز دخول المشرك جميع المساجد بالإذن (إنما المشركون نجس فلا يقربوا المسجد الحرام) فقد حرم ما حلال الله، و حلال ما حرم الله.

٣٦- قال أبو حنيفة: الثنوت بدعة، و قال الشافعي: محله بعد الركوع فخالف ما رواه الحميدى في الجمع بين الصحيحين أن النبي 9 قنت في صلاة الغداة قبل الركوع. ٣٧- جوز الشافعي و أبو حنيفة أن يأتي قائم بقاعد، فخالف العقل فإن القاعد يدخل بركن و النقل: قول النبي 9: لا يؤمن أحد بعدى قاعدا بقيام، و أعجب من هذا إيجاب ابن حنبل قعود المؤتمين بالقاعد القادرين على القيام و كيف يترك فرض لأجل نفل. ٣٨- كره الشافعي الايتمام بالفاسق و المبدع، و من يسب السلف، فخالف (إن جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا) (و لا تركنوا إلى الذين ظلموا) و أى ركون أعظم من الايتمام بمثل هؤلاء في عمود الدين. ٣٩- جعل أبو حنيفة الطريق و الماء مانعين من الايتمام، و لم يجعل الجدار مانعا و هو غريب. ٤٠- جوز الشافعي قصر العاصي، فخالف قواعد الشريعة أن الرخصة لا تناط بالعاصي، و خير في سفر الطاعة بين القصر و التمام، فخالف الله حيث أوجب القصر في الصيام، و لم يفرق أحد بين الصلاة و الصيام، قال عمر بن حصين: حججت مع النبي 9 و أبى بكر و عمر فكانوا يصلون ركعتين، و قال ابن عباس: فرض الله الصلاة في السفر على لسان نبيكم ركعتي، و عن عائشة فرضت الصلاة ركعتين فأقرت صلاة السفر، و زيد في صلاة الحضر. و قال عمر: الصبح ركعتان، و الجمعة ركعتان، و الفطر ركعتان، و السفر ركعتان، تمام غير قصر على لسان نبيكم.

٤١- تقتضى صلاة السفر تماما في الحضر و السفر، فخالف قول النبي 9: من نام عن صلاة أو نسيها فليصلها إذا ذكرها، و صلاة الحضر غير صلاة السفر. ٤٢- جوز أبو حنيفة الصلاة في السفينة جالسا للقادر على القيام، فخالف النصوص الدالة على وجوب القيام و أى فارق بين السفينة و غيرها. ٤٣- جوز الشافعي تقديم العصر على الظهر، فخالف إجماع الأنام، و فعل النبي 7. ٤٤- لم يوجب أبو حنيفة الجمعة على أهل السواد، فخالفت: (إذا نودى للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا) و قريب منه الشافعي حيث لم يوجبها على الخارج عن البلد، ما لم يسمع الأذان. ٤٥- لم يوجب الشافعي و أحمد الجمعة على أقل من أربعين، فخالفوا عموم القرآن. ٤٦- جعل الشافعي و أبو حنيفة استمرار العدد إلى آخرها شرطا فيها فخالفوا عموم الأمر بها. ٤٧- جوز أبو حنيفة صلاة الانسان الظهر في داره، و إن كان قادرا على إدراك الجمعة فخالف القرآن. ٤٨- لم يوجب أبو حنيفة القيام في الخطبة فخالف استمرار النبي 9. ٤٩- لم يوجب أبو حنيفة قرآنا في صلاة الجمعة فخالف فعل النبي 9 فقد روى الحميدى في الجمع بين الصحيحين و أحمد بن حنبل في مسنده أنه 7 كان يقرأ في الأولى الجمعة و في الثانية المنافقين.

٥٠- قال أبو حنيفة: تدرک الجمعة بإدراك اليسير منها، و لو سجد السهو بعد التسليم، فخالف نص الرسول من أدرك ركعة من الصلاة فقد أدرك الصلاة. ٥١- منع الشافعي و أبو حنيفة صلاة الجمعة في الصحراء، فخالفوا عموم القرآن. فقد ظهر لك أن الإمامية أكثر إيجابا للجمعة من الجمهور، و هم يشنعون عليهم بتركها، حيث لم يأتوا بفاسق أو مخالف للاعتقاد الصحيح، أو من يترك الخطبة التي خطبها النبي 9 و الصحابة و التابعون إلى زمن المنصور، لما وقع بينه و بين العلوية خلاف قال: والله لأرغمن أنفى و

أنوفهم، ولأرفعن عليهم بنى تيم و عدى، و ذكر الصحابة فى خطبته و استمرت البدعة إلى الآن. ٥٢- لم يوجب أبو حنيفة صلاة شدة الخوف ماشيا، بل يؤخرهما إلى انتضاء الخوف و يقضيها فخالف قوله تعالى: (فإن خفتم فرجالا أو ركباناً). ٥٣- نفى أبو حنيفة صلاة الاستسقاء فخالف فعل النبى 9 روى أبو هريرة أنه 9 صلاها ركعتين، و نحوه عن ابن عباس، و فعلها أبوبكر و عمر.

٥٤- منع الشافعى و مالك و أحمد الصلاة على الشهيد فخالفوا فعل النبى 9 حيث صلى على حمزة و شهداء أحد. ٥٥- جعل الثلاثة المشى أمام الجنائز أفضل فخالفوا أمر النبى 9 روى الحميدى فى الجمع بين الصحيحين قال: أمرنا رسول الله باتباع الجنائز ذكره فى مسند براء بن عازب فى الحديث الخامس من المتفق عليه، و نحوه فى الخامس و العشرين من مسند أبى هريرة من المتفق عليه و نحوه فى الستين بعد المائة من المتفق عليه.

٥٦- جوز أبو حنيفة صلاة الجنائز قاعدا مع القدرة عليها قائما، فخالف فعل النبى 9 و الصحابة و التابعين فإن أحدا منهم لم يصلها قاعدا. ٥٧- لم يوجب بعضهم الكافور فى غسل الأموات، و فى الجزء الأول من صحيح مسلم أن النبى 9 أمر بماء و سدر، و قال: و اجعلن فى الأخيرة كافورا أو شيئا من كافور. ٥٨- أنكر جماعة منهم الحبرة للميت، و فى الجمع بين الصحيحين أن أبا بكر دخل على النبى 9 بعد وفاته و هو مسجى بها و فى مسند عائشة نحوه، و مسند أنس: كان أحب إلى النبى 9 أن يلبسها، و فى مسند ابن عوف: كفن مصعب ببردة، و فى مسند سهل بن سعد من أفراد البخارى: أهدت امرأة للنبى 9 بردة فطلبها رجل فأعطاه، فعابه الناس فقال: أردت أن تكون كفى فكانت كفته.

فهذه قطرة من بحار اختلافهم، خالفوا فيها كتاب ربهم، و سنة نبيهم، و لهم أقوال أخر شنيعة فى أحكام الشريعة، سيأتى فى الباب الأخير نبذة منها.

كتب ديكر علماء شيعه كه قابل مراجعه مي باشد: معجم رجال الحديث، خويى، ج ٢٠ / ص ١٧٩

استخراج المرام، ميلانى، ج ٣ / ص ٢٠٥ - ٢٦٢

بخش چهارم) آیا ابوحنيفه محب اهل بيت بوده است؟

گزیده ای از کلام مرحوم مامقانى: و اقول هو ابوحنيفه المشهور، احد ائمة القوم بل هو امامهم الاعظم و شيخهم الاقدم و انحرافه عن الصادق 7 مشهور بين الفريقين، استفاضت به الاخبار و جملة من فتاواه كافية فى الطعن عليه بل يكفيك فى الاطلاع على ما هو عليه ما اجراه الله على قلم بعض القوم. قال: أبو حامد الغزالي فى كتابه الموسوم بالمنحول فى الاصول: قلب أبو حنيفة الشريعة ظهر البطن، و شوش مسلكتها، و غير نظامها، و أردف جميع قواعد الشريعة بأصل هدم به شرع محمد المصطفى 9، و من فعل شيئا من هذا مستحلاً، كفر و من فعل غير مستحل، فسق. ...

(در سبب مرگ ابوحنيفه، دو قول وجود دارد:) و يقال ان اباجعفر المنصور الدوانيقي (الذى قال فى حقه ابوحنيفه: انه اللص المتغلب) (قول اول) لما أراد قضائه فأبى، حبسه فمات فى السجن و (قول دوم) قيل انه سقاه السم لأنه كان يفتى بإمامة ابراهيم و محمد ابني عبدالله و هما اللذان ادعيا الإمامة فى زمان الدوانيقي.

و قالت له امرئة اشرت على ابني بالخروج مع ابراهيم و محمد ابني عبدالله بن الحسن حتى قتل. فقال: ليتنى مكان ابنك. و عن الزمخشري فى الكشف: ان اباحنيفة كان يفتى سراً بوجوب نصره زيد بن على و الذى اعتقده ان قوله بالرأى و الاستحسان و القياس اوقع التنافى بين افعاله و اقواله مثل قوله تارة لولا جعفر بن محمد 7 ما علم الناس مناسك حجهم و اخرى انى خالفت جعفرا فى جميع ما قال و لم ادر انه يغمض عينيه فى السجود او يفتحهما، ففتحت واحدة و غمضت اخرى له على التقديرين و فى اصول

الكافي عن ابي الحسن 7 ان اباحيفه كان يقول قال علي و قلت. و اقول: من لاحظ فتاواه و كلماته علم انه كان يقول قال رسول الله و اقول، بل كان يقول قال الله و اقول، فكيف بقوله قال علي و اقول!!).

سؤال: آیا ابوحنيفه مدافع اهل بيت: بوده است؟ یا بخاطر دفاع از قيام محمد و ابراهيم، جزء مدافعان اهل بيت: شمرده می شود؟
جواب: اولاً: دفاع ابوحنيفه از محمد و ابراهيم ثابت نیست.

ثانياً: بر فرض اینکه مدافع ایشان بوده است، آیا حرکت این دو نفر مورد تأييد امام صادق 7 بوده است؟

این جریان، شاهدهی بر عدم تأييد این افراد از طرف امام معصوم 7، می باشد:

علامه مجلسی به نقل از ارشاد مفید، و شیخ مفید هم به نقل از مقاتل الطالبیین، می فرماید: حدثني محمد بن يحيى، عن عبد الله بن يحيى قال: و حدثني عيسى بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علي، عن أبيه، و قد دخل حديث بعضهم في حديث الآخرين إن جماعة من بني هاشم اجتمعوا بالأبواء و فيهم إبراهيم بن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس و أبو جعفر المنصور، و صالح بن علي، و عبد الله بن الحسن، و ابنه محمد و إبراهيم، و محمد بن عبد الله بن عمر بن عثمان، فقال صالح بن علي: قد علمتم أنكم الذين تمد الناس إليهم أعينهم و قد جمعكم الله في هذا الموضع فاعقدوا بيعة لرجل منكم تعطونه إياها من أنفسكم، و تواتقوا على ذلك، حتى يفتح الله و هو خير الفاتحين (صالح بن علي گفت: دستهای مردم به سوی شما دراز شده است، حال که در اینجا جمع شده اید، با یک نفر بیعت کنید) فحمد الله عبد الله بن الحسن، و أثنى عليه ثم قال: قد علمتم أن ابني هذا هو المهدي فهلّم لنبايعه. و قال أبو جعفر: لأى شئ تخذعون أنفسكم و الله لقد علمتم ما الناس إلى أحد أمور أعناقاً، و لا أسرع إجابة منهم إلى هذا الفتى - يريد به محمد بن عبد الله - (خودتان را فریب ندهید چون مردم محمد را می خواهند) قالوا: قد والله صدقت إن هذا الذى نعلم، فبايعوا محمداً جميعاً و مسحوا على يده.

قال عيسى: و جاء رسول عبد الله بن حسن إلى أبي أن: ائتنا فانا مجتمعون لأمر، و أرسل بذلك إلى جعفر بن محمد 8.

قال غير عيسى: إن عبد الله بن الحسن قال لمن حضر: لا تريدوا جعفرًا فانا نخاف أن يفسد عليكم أمركم. قال عيسى بن عبد الله بن محمد: فأرسلني أبي أنظر ما اجتمعوا له فجتتهم و محمد ابن عبد الله صلى على طنفسة رحل مثنية، فقلت لهم: أرسلني أبي إليكم أسألکم لأى شئ اجتمعتم؟ فقال عبد الله: اجتمعنا لنبايع المهدي محمد بن عبد الله.

قال: و جاء جعفر بن محمد فأوسع له عبد الله بن الحسن إلى جنبه فتكلم بمثل كلامه (امام صادق 7 آمدند و عبدالله برای ایشان جایی در کنار خودش آماده ساخت و گفت: ما با محمد به عنوان مهدی، بیعت کرده ایم شما هم بیعت کنید) فقال جعفر: لا تفعلوا فان هذا الامر لم يأت بعد، إن كنت ترى - یعنی عبدالله - أن ابنك هذا هو المهدي فليس به، و لا هذا أوانه، و إن كنت إنما تريد أن تخرجه غضبا لله و ليأمر بالمعروف و ينهى عن المنكر، فانا والله لا ندعك و أنت شيخنا و نبايع ابنك في هذا الامر. (امام 7 فرمودند: الان این حرکت را انجام ندهید. ای عبدالله پسر تو که مهدی نیست و الان هم زمان ظهور نمی باشد ولی اگر می خواهید بخاطر امر به معروف و نهی از منکر، قیام کنید ما تو را رها نمی کنیم - چون بزرگ ما هستی - تا با پسر بیعت کنیم).

فغضب عبدالله بن الحسن و قال: لقد علمت خلاف ما تقول والله ما أطلعك على غيبه، و لكن يحملك على هذا، الحسد لابني، (عبدالله ناراحت شد و گفت: می دانستم مخالفت می کنی. تو که از عاقبت امر مطلع نیستی که می گویی این کار به سرانجام نمی رسد. تو نسبت به پسر من حسادت می ورزی)

فقال: ما والله ذاك يحملني و لكن هذا و إخوته و أبناءهم دونكم، و ضرب بيده على ظهر أبي العباس، ثم ضرب بيده على كتف عبدالله بن الحسن و قال: إنها والله ما هي إليك و لا إلى ابنيك و لكنها لهم و إن ابنيك لمقتولان، ثم نهض فتوكأ على يد عبد العزيز

بن عمران الزهري فقال: رأيت صاحب الرداء الأصفر؟ - يعني أبا جعفر - فقال له: نعم، قال: قال: إنا والله نجده يقتله. قال له عبد العزيز: أيقتل محمدا؟ قال: نعم، فقلت في نفسي حسده و رب الكعبة، ثم قال: والله ما خرجت من الدنيا حتى رأيته قتلها. قال: فلما قال جعفر ذلك و نهض القوم و افترقوا، تبعه عبد الصمد و أبو جعفر فقالا: يا أبا عبد الله أتقول هذا؟ قال: نعم أقوله والله و أعلمه. (امام 7 فرمودند: به خدا سوگند که امور به دست شما نمی افتد و این دو پسر به دست منصور کشته می شوند. عبدالعزیز می گوید: با خودم گفتم که از روی حسد، چنین می گوید. حضرت برخاستند و افراد مجلس متفرق شدند.)

پس معلوم شد که اصل حرکت آنان مورد تأیید نبوده است و ابوحنیفه هم مدافع باطل بوده است. چون مراد از مدافع اهل بیت یعنی مدافع امام معصوم در حالیکه می بینید که اینگونه نبوده است.

ثالثاً: اساس شیعه و فارق و مایز اصلی شیعه از بقیه فرق، بحث غدیر می باشد در حالیکه ابوحنیفه می گوید: در مناظراتان به حدیث غدیر اقرار نکنید. شیخ مفید مناظره ای را ذکر کرده اند که این کلام ابوحنیفه در آنجا آمده است.^۲

اگر این فرد با چنین عقایدی، مدافع اهل بیت است پس ما دیگر مخالف نداریم.

رابعاً: با توجه به مناظره امام صادق 7 با ابوحنیفه معلوم می شود که ریشه تفکر وهابیت، برگرفته از اعتقادات او می باشد.

ان أبا حنیفة اكل طعاما مع الإمام الصادق جعفر بن محمد: فلما رفع الصادق 7 يده من اكله قال الحمد لله رب العالمين اللهم هذا منك و من رسولك 9. فقال أبو حنیفة: أبا عبد الله أجعلت مع الله شريكا، فقال له: ويلك فإن الله تعالى يقول في كتابه (و ما تقموا الا ان أغناهم الله و رسوله من فضله - سورة توبه) و يقول في موضع آخر (و لو أنهم رضوا ما آتاهم الله و رسوله و قالوا حسبنا الله سيؤتينا الله من فضله و رسوله - سورة نساء).

فقال أبو حنیفة: و الله لكأني ما قرأتها قط من كتاب الله و لا سمعتها إلا في هذا الوقت. فقال أبو عبد الله 7: بلى قد قرأتها و سمعتها و لكن الله تعالى أنزل فيك و في أشباهك أم على قلوب أظفأها. و قال (كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون - سورة مطففين)^۳

خامساً: مرام ابوحنیفه قیاس بوده است، در حالیکه ائمه ما از عمل به قیاس منع می کردند.

جناب کلینی نقل می کند: علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن یونس بن عبد الرحمن، عن سماعة بن مهران، عن أبي الحسن موسى 7 قال: قلت: أصلحك الله إنا نجتمع فنتذاكر ما عندنا فلا يرد علينا شيء إلا و عندنا فيه شيء مسطر و ذلك مما

۱. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۷ / ص ۲۷۶ - ۲۷۸

۲. قال: آخرینى أبو بكر محمد بن عمر الجعابی قال: حدثنا أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد قال: حدثنا علي بن الحسن التيملي قال: وجدت في كتاب أبي: حدثنا محمد بن مسلم الأشجعي، عن محمد بن نوفل بن عائذ الصيرفي قال: كنت عند الهيثم بن حبيب الصيرفي فدخل علينا أبو حنیفة النعمان بن ثابت، فذكرنا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب 7 و دار بیننا کلام فی غدیر خم، فقال أبو حنیفة: قد قلت لأصحابنا: لا تقروا لهم بحديث غدیر خم فیخضموکم، فتغیر وجه الهیثم بن حبيب الصيرفي و قال له: لم لا یقرون به أما هو عندک یا نعمان؟ قال: بلى هو عندی و قد رویته، قال: فلم لا یقرون به و قد حدثنا بن حبيب بن أبي ثابت، عن أبي الطفيل عن زيد بن أرقم أن علیا 7 نشد الله فی الرحبة من سمعه، فقال أبو حنیفة: أفلا ترون أنه قد جرى فی ذلك خوض حتى نشد علی الناس لذلك؟ فقال الهیثم: فتحن نكذب علیا أو نرد قوله؟ فقال أبو حنیفة: ما نكذب علیا و لا نرد قولاً قاله و لكنک تعلم أن الناس قد غلا منهم قوم. فقال الهیثم: یقوله رسول الله 9 و یخطب به و نشفق نحن منه و نتقیه بغلو غال أو قول قائل؟

ثم جاء من قطع الكلام بمسألة سأل عنها، و دار الحديث بالكوفة، و كان معنا فی السوق حبيب بن نزار بن حیان فجاء إلى الهیثم فقال له: قد بلغنی ما دار عنک فی علی [7] و قول من قال و كان حبيب مولى لبنى هاشم فقال له الهیثم: النظر یمر فیہ أكثر من هذا، فخفض الأمر. فحججنا بعد ذلك و معنا حبيب فدخلنا علی أبي عبد الله جعفر بن محمد 8 فسلمنا علیه، فقال له حبيب: یا أبا عبد الله كان من الأمر كذا و كذا، فتبين الكراهية فی وجه أبي عبد الله 7: فقال له حبيب: هذا محمد بن نوفل حضر ذلك، فقال له أبو عبد الله 7: أى حبيب كُفّ، خالقوا الناس بأخلاقهم و خالفوهم بأعمالکم، فإن لكل امرئ ما اكتسب و هو يوم القيامة مع من أحب، لا تحملوا الناس علیکم و علینا، و ادخلوا فی دهما الناس، فإن لنا أياما و دولة یأتی بها الله إذا شاء، فسکت حبيب، فقال 7: أفهمت یا حبيب؟ لا تخالفوا امرئ فتندموا، [ق] قال: لن أخالف امرئ.

قال أبو العباس: و سألت علی بن الحسن عن محمد بن نوفل فقال: كوفي، قلت: ممن؟ قال: أحسبه مولى لبنى هاشم، و كان حبيب بن نزار بن حیان مولى لبنى هاشم، و كان الخیر فیما جرى بینہ و بین أبی حنیفة حين ظهر أمر بنی العباس فلم یمكنهم إظهار ما كان علیه آل محمد: (الأمالی، الشیخ المفید، ص ۲۵ - ۲۸)

۳. كنز الفوائد، أبو الفتح الكراچکی، ص ۱۹۶ - ۱۹۷

أنعم الله به علينا بكم (سماعه به امام كاظم 7 عرض می کند: در جلسات علمی که جمع می شویم، به برکت شما پاسخگوی سؤالات هستیم)، ثم یرد علينا الشئ الصغیر لیس عندنا فيه شیء فینظر بعضنا إلی بعض، و عندنا ما یشبهه فنقیس علی أحسنه؟ (اما برخی اوقات مسائلی پرسیده می شود که جوابی نداریم لذا به جوابهای مشابه قیاس می کنیم)

فقال: و ما لکم و للقیاس؟ إنما هلک من هلک من قبلکم بالقیاس، ثم قال: إذا جاءکم ما تعلمون، فقولوا به و إن جاءکم ما لا تعلمون فها (و أهوی بیده إلی فیه) (حضرت فرمودند: نزدیک قیاس نشوید، هر کس قیاس کرده است هلاک گشته. اگر مسأله ای را می دانید پاسخ دهید و الا سکوت کنید)

ثم قال: لعن الله أبا حنیفة کان یقول: قال علی و قلت أنا، و قالت الصحابة و قلت. ثم قال: أکنت تجلس إلیه؟ فقلت: لا و لکن هذا کلامه، فقلت: أصلحک الله أتی رسول الله 9 الناس بما یکتفون به فی عهده؟ قال: نعم و ما یحتاجون إلیه إلی یوم القیامة، فقلت: فضع من ذلك شیء؟ فقال: لا، هو عند أهله! (سماعه پرسید: آیا پیامبر همه چیزهایی که مردم نیاز دارند، بیان فرموده اند؟ و آیا چیزی از آنها مفقود شده است؟ حضرت فرمودند: تمام احتیاجات مردم تا روز قیامت را بیان فرموده اند، و چیزی از آنها هم مفقود نشده بلکه نزد اهل آن است)

مرحوم مجلسی در مرآة العقول می فرماید: این حدیث موثق است و در معنای (فها) دو احتمال وجود دارد:

۱- سکوت کنید. ۲- اگر مطلبی را نمی دانید از افواه و کلام ما اهل بیت اخذ کنید.

سادساً: مناظرات متعددی موجود است که چهره واقعی ابوحنیفه را نشان می دهد.

و فی روایة أخرى أن الصادق 7 قال لأبی حنیفة لما دخل علیه: من أنت؟ قال: أبو حنیفة. قال 7: مفتی أهل العراق؟ قال: نعم. قال: بما تفقیههم؟ قال: بکتاب الله. قال 7: و أنك لعالم بکتاب الله، ناسخه و منسوخه، و محکمه و متشابه؟ قال: نعم.

قال: فأخبرنی عن قول الله عزوجل: (و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و آیاما آمنین) أي موضع هو؟ قال أبو حنیفة: هو ما بین مکة و المدینة، فالتفت أبو عبد الله إلی جلسائه. و قال: نشدتکم بالله هل تسیرون بین مکة و المدینة و لا تأمنون علی دمائکم من القتل، و علی أموالکم من السرقة؟ فقالوا: اللهم نعم. فقال أبو عبد الله: ویحک یا أبا حنیفة! إن الله لا یقول إلا حقا.

أخبرنی عن قول الله عزوجل: (و من دخله کان آمنا) أي موضع هو؟ قال: ذلك بیت الله الحرام، فالتفت أبو عبد الله إلی جلسائه و قال: نشدتکم بالله هل تعلمون: إن عبد الله بن الزبیر و سعید بن جبیر دخلاه فلم یأمنوا القتل؟ قالوا: اللهم نعم. فقال أبو عبد الله 7: ویحک یا أبا حنیفة! إن الله لا یقول إلا حقا. فقال أبو حنیفة: لیس لی علم بکتاب الله، إنما أنا صاحب قیاس.

قال أبو عبد الله 7: فانظر فی قیاسک إن كنت مقیسا آیا أعظم عند الله القتل أو الزنا؟ قال: بل القتل. قال: فکیف رضی فی القتل بشاهدین، و لم یرض فی الزنا إلا بأربعة؟ ثم قال له: الصلاة أفضل أم الصیام؟ قال: بل الصلاة أفضل. قال 7: فیجب علی قیاس قولک علی الحایض قضاء ما فاتها من الصلاة فی حال حیضها دون الصیام، و قد أوجب الله تعالی علیها قضاء الصوم دون الصلاة. قال له: البول أقدر أم المنی؟ قال البول أقدر. قال 7: یجب علی قیاسک أن یجب الغسل من البول دون المنی، و قد وجب الله تعالی الغسل من المنی دون البول. قال: إنما أنا صاحب رأی.

قال 7: فما ترى فی رجل کان له عبد فتزوج و زوج عبده فی لیلة واحدة، فدخلها بامرأتهما فی لیلة واحدة ثم سافرا و جعلا امرأتهما فی بیت واحد و ولدتا غلامین فسقط البیت علیهم، فقتل المرأتین و بقی الغلامان. آیاهما فی رأیک المالك و آیاهما المملوک و آیاهما الوارث و آیاهما الموروث؟ قال: إنما أنا صاحب حدود.

قال 7: فما ترى فی رجل أعمی، فقأ عین صحیح و أقطع قطع ید رجل، کیف یقام علیهما الحد. قال: إنما أنا رجل عالم بمبایع الأنبیاء.

قال 7: فأخبرني عن قول الله لموسى و هارون حين بعثهما إلى فرعون: (لعله يتذكر أو يخشى) و لعل منك شك؟ قال: نعم. قال: و كذلك من الله شك إذ قال: (لعله)؟ قال أبو حنيفة: لا علم لي. (اگر تو بگویی: لعل، یعنی شک داری. آیا خدا هم شک دارد که فرموده: لعله)

قال 7: تزعم أنك تفتى بكتاب الله و لست ممن ورثه، و تزعم أنك صاحب قياس و أول من قاس إبليس لعنه الله و لم يُبْنِ دين الإسلام على القياس، و تزعم أنك صاحب رأى و كان الرأى من رسول الله 9 صوابا، و من دونه خطأ، لأن الله تعالى قال: (فاحكم بينهم بما أراكم الله) و لم يقل ذلك لغيره، و تزعم أنك صاحب حدود، و من أنزلت عليه أولى بعلمها منك، و تزعم أنك عالم بمباعدت الأنبياء، و لخاتم الأنبياء أعلم بمباعدتهم منك، لولا أن يقال: دخل على ابن رسول الله فلم يسأله عن شيء ما سألتك عن شيء، فقس إن كنت مقبسا. (در انتها حضرت فرمودند: دلیل صحبت کردنم با تو این بود که مردم نگویند که ابوحنیفه بر امام صادق 7 وارد شد و امام به او چیزی نگفت و از او سؤالی نکرد. به این معنا که شاید ورود او بر حضرت و سکوت ایشان 7، تأیید و تقریر افعال او باشد) قال أبو حنيفة: لا أتكلم بالرأى و القياس فى دين الله بعد هذا المجلس. قال: كلا إن حب الرياسة غير تارك كما لم يترك من كان قبلك! أبو حنيفة تحت تأثیر قرار گرفت و گفت: دیگر قیاس نمی‌کنم. امام فرمودند: حب ریاست تو را رها نمی‌کند. چنانکه قبلی‌ها بیت را رها نکرد. آیا چنین فردی می‌تواند جزء محبین و موالیان اهل بیت باشد؟!.

صحابه در مقام اجتهاد با پیامبر اکرم مساوی هستند

قوشچی در مقام دفاع و توجیه کلام خلیفه دوم که گفت: ... أنا أحرهما و أعاقب عليهما، می‌گوید: این حرف هیچ اشکالی ندارد چون رسول الله مجتهد بوده‌اند و عمر هم مجتهد بوده است و مخالفة مجتهد لمجتهد غیر ضائر^۱ و اختلاف فتاوا مانعی ندارد. ریشه این حرف از ابو یوسف است که او شاگرد ابوحنیفه می‌باشد.

مرحوم تستری می‌فرماید: أبو یوسف القاضی و اسمه: "يعقوب بن إبراهيم" كما مر فى الأسماء. روى الخطيب مسندا عن عبد الله بن إدريس قال: أما أبو حنيفة فضال مذل، و أما أبو يوسف ففاسق من الفساق. و فى شرح النهج: كان أبو يوسف يجوز أن يجتهد الرسول فى الأحكام و التدبير كما يجتهد الواحد من العلماء، محتجا بقوله تعالى: (لتحكم بين الناس بما أراكم الله). و فى باب "ظلال محرم" الكافى عن محمد بن الفضيل قال أبو يوسف لأبى الحسن موسى 7: المحرم يظلل؟ قال: لا، قال: فيستظل بالجدار و المحمل و يدخل البيت و الخباء؟ قال: نعم، فضحك شبه المستهزئ، فقال 7 له: يا أبا يوسف، إن الدين ليس بالقياس كقياسك و قياس أصحابك، إن الله أمر فى كتابه فى الطلاق و أكد فيه بشاهدين و لم يرض بهما إلا عدلين، و أمر فى كتابه بالتزويج و أهمله بلا شهود، فأتيتم بشاهدين فى ما أهمل الله و أبطلتم شاهدين فى ما أكد الله و أجزتم طلاق المجنون و السكران، حج رسول الله 9 فأحرم و لم يظلل و دخل البيت و الخباء و استظل بالمحمل و الجدار فقلنا كما فعل رسول الله 9، فسكت أبو يوسف^۲.

نکته: اگر یکی از شیعیان در مورد ابوحنیفه بگوید: ضالٌ مُضِلٌّ، علیه او موضع می‌گیرند. اما این کلام را ابن ادریس گفته است، در حالیکه ذهبی بسیار از او تجلیل می‌کند^۳ و اقوال بزرگان درباره او خواندنی است.

۱. احتجاج، شیخ طبرسی، ج ۲ / ص ۱۱۵ - ۱۱۸

۲. شرح تجرید، ص ۴۸۴

۳. قاموس الرجال، الشیخ محمد تقی التستری، ج ۱۱ / ص ۵۶۸ - ۵۶۹

۴. ذهبی می‌گوید: عبد الله بن إدريس (ع) (ع یعنی تمام صحاح از او نقل می‌کنند) ابن یزید بن عبدالرحمن، الامام الحافظ المقرئ القدوة، شیخ الاسلام، أبو محمد الاودى الكوفى. ولد سنة عشرين و مئة. و حدث عن أبيه، و حصين بن عبدالرحمن، و سهيل بن أبي صالح، و هشام بن عروة، و أبى إسحاق الشيبانى، و سليمان الاعمش، و إسماعيل بن أبى خالد، و ابن جريج، و مسعر، و سفيان، و الحسن بن عبيد الله، و أبى مالك الاشجعي، و المختار بن فلفل، و بريد بن عبد الله ابن أبى بردة، و عاصم بن كليب، و ليث بن أبى سليم، و يزيد بن أبى زياد، و ابن عجلان، و يحيى بن سعيد الانصارى، و ابن إسحاق، و خلق. و تلا على نافع، و كان من أئمة الدين.

٢) امام مذهب مالكي: مالك بن انس

شخصيت مالك

ديدگاه مالك نسبت به امير المؤمنين 7

جاينگاه موطأ و داستان تأليف آن

ديدگاه مالك نسبت به حكومت

شاگردان مالك

اساتيد مالك چه كساني هستند و كلماتش را از كجا اخذ کرده است

فقه مالك

محورهای بحث:

حدث عنه: مالك، و هو من مشايخه، و ابن المبارك، و يحيى بن آدم، و أحمد بن حنبل، و يحيى بن معين، و أبو بكر و عثمان ابنا أبي شيبة، و هناد، و أبو كريب، و أبو سعيد الاشج، و الحسن بن عرفة، و أحمد بن عبد الجبار الطاردي، و خلق كثير. و قال أحمد بن حنبل: كان ابن إدريس نسيح وحده.

و قد أقدمه الرشيد بغداد ليؤليه قضاء الكوفة، فامتنع. قال بشر بن الحارث: ما شرب أحد ماء الفرات فسلم إلا عبد الله ابن إدريس.

قال يعقوب بن شيبة: كان عابدا فاضلا، كان يسلك في كثير من فتياه و مذهبهم مسالك أهل المدينة، يخالف الكوفيين، و كان بينه و بين مالك صداقة، ثم قال: و قد قيل: إن جميع ما يرويه مالك في "الموطأ" فيقول: بلغني عن علي 2 أنه سمعه من ابن إدريس. قال ابن عرفة: لم أر بالكوفة أفضل منه.

قال أبو حاتم: هو حجة إمام من أئمة المسلمين. و قيل: لم يكن بالكوفة أحد أعبد لله من ابن إدريس.

أبو داود، عن إسحاق بن إبراهيم، عن الكسائي قال: قال لي هارون الرشيد من أقرأ الناس؟ فقلت: عبد الله بن إدريس. قال: ثم من؟ قلت: ثم حسين الجعفي. قال: ثم من؟ قلت: رجل آخر. قال محمد بن عبد الله بن عمار: كان ابن إدريس إذا لحن أحد في كلامه، لم يحدثه.

و عن حسين العنقزي قال: لما نزل بابن إدريس الموت، بكت بنته، فقال: لا تبكي يا بنية، فقد ختمت القرآن في هذا البيت أربعة آلاف ختمة.

قال يحيى بن معين: سمعت ابن إدريس يقول: عندي قوصرة ملكاية، ورواية من حوض الربابيين، و دبة زيت، ما أحد أغنى مني.

و كان ابن إدريس يحرم النبيذ، و قال: قلت لحفص بن غياث: اترك الجلوس في المسجد، فقال: أنت قد تركت ذلك و لم تترك، قلت: [لان] يأتيني البلاء و أنا فار أحب إلى من أن يأتيني و أنا متعرض له. قال أبو خيثمة: سمعت ابن إدريس يقول: كل شراب مسكر كثيره * فإنه محرم يسيره إنى لكم من شره نذيره.

قال يعقوب بن شيبة: حدثنا عبيد بن نعيم، حدثنا الحسن بن الربيع البورانى قال: قرئ كتاب الخليفة إلى ابن إدريس، و أنا حاضر: من عبد الله هارون أمير المؤمنين إلى عبد الله بن إدريس، قال: فشهوq ابن إدريس شهقة، و سقط بعد الظهر، فقمنا إلى العصر، و هو على حاله، و انتبه قبيل المغرب، و قد صببنا عليه الماء فلا شيء، قال: إن الله و إننا إليه راجعون، صار يعرفنى حتى يكتب إلى! أى ذنب بلغ بى هذا؟! قلت: قد وثقه يحيى بن معين و عبد الرحمن بن خراش، و الناس.

و قيل: بل كان مولده سنة خمس عشرة و مئة، و مات بالكوفة فى ذى الحجة سنة اثنتين و تسعين و مئة.

قال ابن عمار الموصلى: كان ابن إدريس من عباد الله الصالحين، من الزهاد، و كان ابته أعبد منه، و لم أر بالكوفة أحدا أفضل من عبد الله بن إدريس، و عبدة بن سليمان.

و قال النسائي: ثقة ثبت. و قال أحمد بن جواس: سمعت ابن إدريس يقول: ولدت سنة خمس عشرة. و كذا قال أحمد بن حنبل و جماعة فى مولده، و هو المحفوظ.

و روى العباس بن الوليد الخلال، عن عرفة بن إسماعيل، عن ابن إدريس، قال: سمعت شعبة يقول: مات حماد بن أبى سليمان سنة عشرين و مئة، ثم قال ابن إدريس: و فيها مولدى، فهذا قول شاذ. و توفى سنة ٩٢، قاله أحمد، و ابن مثنى، و الأشج، و ابن سعد، و زاد: فى عشر ذى الحجة.

و قد غلط بعض القراء، و زعم أن ابن إدريس تلا على ابن كثير، ما لحقه و لا قارب.

و روى عن رجل عن وكيع أن عبد الله بن إدريس امتنع من القضاء، و قال للرشيد: لا أصلح، فقال الرشيد: وددت أنى لم أكن رأيتك، فقال: و أنا وددت أنى لم أكن رأيتك، فخرج، ثم ولى حفص ابن غياث، و بعث الرشيد بخمسة آلاف إلى ابن إدريس، فقال للرسول - و صاح به: - مر من هنا، فبعث إليه الرشيد: لم تل لنا، و لم تقبل صلتنا، فإذا جاءك ابني المأمون، فحدثه، فقال: إن جاء مع الجماعة، حدثناه، و حلف ألا يكلم حفص بن غياث حتى يموت.

أبو سعيد الاشج: حدثنا ابن إدريس: قال لى الاعمش: والله لا حدثتك شهرا. فقلت: والله لا أتيتك سنة. قال: ثم أتيت بعد سنة، فقال: ابن إدريس؟ قلت: نعم. قال: أحب أن يكون للعربى مرارة.

قال يعقوب بن شيبة: سمعت على بن المديني، و جعل يذم قراءة حمزة، و قال: إنما نزل القرآن بلغة قريش، و هى التفخيم، فقال له بشر بن موسى: حدثنا نوفل.

فقال ابن المديني: نوفل ثقة. قال: سمعت عبد الله بن إدريس يقول لحمزة: اتق الله، فإنك رجل تتأله، و هذه القراءة ليست قراءة عبدالله، و لا قراءة غيره. فقال حمزة: أما إنى أترجح أن أقرأ بها فى المحراب. قلت: لم؟ قال: لانها لم تكن قراءة القوم. قلت: فما تصنع بها إذا؟ قال: إن رجعت من سفري لا تركنها. ثم قال ابن إدريس: ما أستجيز أن أقول لمن يقرأ لحمزة: إنه صاحب سنة. قلت: اشتهر تحذير ابن إدريس من ذلك، والله يغفر له، و قد تلقى المسلمون حروفه بالقبول، و أجمعوا اليوم عليها. و أعلى ما يقع حديث ابن إدريس فى جزء ابن عرفة.

أخبرنا عبد الحافظ بن بدران، و يوسف بن أحمد قالا: أخبرنا موسى بن عبد القادر، أخبرنا سعيد بن البناء، أخبرنا على بن اليسرى، أخبرنا أبو طاهر المخلص، حدثنا عبد الله بن محمد، حدثنا عثمان بن أبى شيبة، حدثنا عبد الله بن إدريس، و جرير، عن الاعمش، عن أبى سفيان، عن جابر، قال: قال رسول الله 9: "إن فى الليل ساعة لا يوافقها رجل مسلم يسأل الله تعالى فيها خيرا من أمر الدنيا و الآخرة إلا أعطاه إياه، و ذلك كل ليلة". (سير اعلام النبلاء، ج ٩ / ص ٤٢)

بخش اول) شخصیت مالک:

الف) گزیده‌ای از کلام ذهبی: هو شیخ الاسلام، حجة الامة، إمام دار الهجرة، أبو عبد الله مالك ابن أنس بن مالك بن أبي عامر بن عمرو بن الحارث بن غيمان بن خثيل بن عمرو بن الحارث، و هو ذو أصبح بن عوف بن مالك بن زيد بن شداد بن زرعة، و هو حمير الاصغر الحميري ثم الاصبحي المدني، حليف بنى تيم من قريش، فهم حلفاء عثمان أخى طلحة بن عبيدالله أحد العشرة. و أمه هي: عالية بنت شريك الازدية، و أعمامه هم: أبو سهيل نافع و أويس، و الربيع، و النضر، أولاد أبي عامر. و قد روى الزهري عن والده أنس، و عميه أويس و أبي سهيل. و قال: مولى التميميين، و روى أبو أويس عبد الله عن عمه الربيع، و كان أبوه من كبار علماء التابعين. أخذ عن عثمان و طائفة. مولد مالك على الاصح فى سنة ثلاث و تسعين. عام موت أنس خادم رسول الله صلى الله عليه وسلم، و نشأ فى صون و رفاهية و تجمل. و توفى صبيحة أربع عشرة من ربيع الاول سنة تسع و سبعين و مئة. ... و طلب مالك العلم و هو ابن بضع عشرة سنة و تأهل للفتيا و جلس للفادة و له إحدى و عشرون سنة و حدث عنه جماعة و هو حى شاب طرى و قصده طلبة العلم من الآفاق فى آخر دولة أبي جعفر المنصور و ما بعد ذلك و ازدحموا عليه فى خلافة الرشيد و إلى أن مات. ... و قد رواه النسائي فقال: حدثنا علي بن أحمد، حدثنا محمد بن كثير، عن سفيان، عن أبي الزناد، عن أبي صالح، عن أبي هريرة، قال النبى صلى الله عليه وسلم: "يضربون أكباد الابل فلا يجدون عالما أعلم من عالم المدينة". قال النسائي: هذا خطأ، الصواب عن أبي الزبير، عن أبي صالح. معن بن عيسى، عن أبي المنذر زهير التميمي، قال: قال عبيدالله بن عمر، عن سعيد بن أبي هند، عن أبي موسى الاشعري، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: "يخرج ناس من المشرق و المغرب فى طلب العلم، فلا يجدون عالما أعلم من عالم المدينة". و ذكر أبو المغيرة المخزومي أن معناه: ما دام المسلمون يطلبون العلم لا يجدون أعلم من عالم بالمدينة. فيكون على هذا: سعيد بن المسيب، ثم بعده من هو من شيوخ مالك، ثم مالك، ثم من قام بعده بعلمه، و كان أعلم أصحابه. قلت: كان عالم المدينة فى زمانه بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم، و صاحبيه، زيد بن ثابت، و عائشة، ثم ابن عمر، ثم سعيد بن المسيب، ثم الزهري، ثم عبيدالله بن عمر، ثم مالك. و عن الشافعي قال: كان مالك إذا شك فى حديث، طرحه كله. ... و عن ابن عيينة قال: مالك عالم أهل الحجاز و هو حجة زمانه. و قال الشافعي و صدق و بر إذا ذكر العلماء فمالك النجم. ... قال الشافعي: قال محمد بن الحسن: أقيمت عند مالك ثلاث سنين و كسرا و سمعت من لفظه أكثر من سبع مئة حديث، فكان محمد إذا حدث عن مالك امتلا منزله و إذا حدث عن غيره من الكوفيين، لم يجئه إلا اليسير. قال ابن أبي عمير العديني: سمعت الشافعي يقول: مالك معلمى و عنه أخذت العلم. أخبرنا عاصم بن الحسن، أخبرنا عبد الواحد بن محمد الفارسي، حدثنا الحسين بن إسماعيل القاضي، حدثنا أحمد بن إسماعيل المدني، حدثنا مالك، عن عبد الله بن عبد الرحمن الانصارى، عن أبي يونس مولى عائشة، عن عائشة، أن رجلا قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم و هو واقف على الباب، و أنا أسمع: يا رسول الله، إنى أصبح جنبا، وأنا أريد الصيام، أفأغتسل وأصوم ذلك اليوم؟ فقال: " و أنا أصبح جنبا و أنا أريد الصيام فأغتسل و أصوم ذلك اليوم" فقال له الرجل: يا رسول الله، إنك لست مثلنا، قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك و ما تأخر، فغضب رسول الله صلى الله عليه وسلم، و قال: "والله إنى لارجو أن أكون أخشاكم لله و أعلمكم بما أتقى". هذا حديث صحيح. أخرجه أبو داود عن القعني عن مالك و رواه النسائي فى مسند مالك له، عن محمد بن سلمة، عن عبد الرحمن بن القاسم الفقيه، عن مالك. ...¹

مدت حمل مادر مالک:

ذهبی می گوید: قال الواقدي: سمعت عبد الله بن محمد بن عجلان يقول: حمل بأبي أكثر من ثلاث سنين. قال الواقدي: و سمعت مالكا يقول، قد يكون الحمل سنتين و أكثر. أعرف من حمل به كذلك، يعني نفسه.^١
اختلف في حمل أمه به: فقال معن، و الصائغ، و محمد بن الضحاک: حملت به ثلاث سنين. و قال نحوه والد الزبير بن بكار، و عن الواقدي: حملت به سنتين.

رابطه مالک با منصور

ذهبی می گوید: أبو مصعب: سمعت مالكا يقول: دخلت على أبي جعفر أمير المؤمنين، و قد نزل على مثال له يعني فرشه و إذا على بساطه دابتان ما تروثان و لا تبولان و جاء صبي يخرج ثم يرجع، فقال لي: أتدرى من هذا؟ قلت: لا. قال: هذا ابني، و إنما يفرع من هيبتك، ثم ساءلني عن أشياء منها حلال و منها حرام، ثم قال لي: أنت والله أعقل الناس، و أعلم الناس. قلت: لا والله يا أمير المؤمنين. قال: بلى. و لكنك تكتم. ثم قال: والله لئن بقيت لا كتبن قولك كما تكتب المصاحف و لابعثن به إلى الآفاق، فلاحملنهم عليه. ...

نظر مالک پیرامون تأویل

و الحدیث الذی جاء: "إن الله يكشف عن ساقه" و "أنه يدخل يده في جهنم حتى يخرج من أراد". فأنكر مالک ذلك إنكاراً شديداً و نهى أن يحدث بها أحد، فقيل له: إن ناساً من أهل العلم يتحدثون به، فقال: من هو؟ قيل: ابن عجلان عن أبي الزناد، قال: لم يكن ابن عجلان يعرف هذه الأشياء، و لم يكن عالماً. ...

نظر مالک نسبت به خلفاء

قال ابن قاسم: سألت مالكا عن علي و عثمان. فقال: ما أدركت أحدا ممن أقتدى به إلا و هو يرى الكف عنهما، قال ابن القاسم: يريد التفضيل بينهما. فقلت: فأبوبكر و عمر؟ فقال: ليس فيهما إشكال، إنهما أفضل من غيرهما. ...

ريشه مذاهب

قال أبو العباس السراج: سمعت البخاري يقول: أصح الاسانيد: مالک، عن نافع، عن ابن عمر. ...^٢

ب) درباره مالک می گویند: هر شب پیامبر را خواب می دید. و در هنگام سؤال نکیر و منکر، مالک حضور می یابد لذا شعرانی در المیزان می گوید: وقتی ناصرالدین لقانی (استاد ما) فوت کرد، بعد از مدتی عده ای از صالحین او را در خواب دیدند و از احوالش سؤال کردند. استادمان گفت: وقتی دو ملک الهی برای سؤال آمدند، امام مالک تشریف آوردند و گفتند: آیا از چنین شخصی درباره ایمان به خدا سؤال می کنید، از کنار او دور شوید.^٣

کلام استاد: اگر بگویی که در حین موت و نزع روح ائمه: تشریف می آورند، غلو است. اما اگر بگویی که مالک می آید اشکالی ندارد.

نسب مالک (آیا مالک عرب بوده است؟)

لم يكن بالحجاز أحد أعلم بأنساب الناس و أيامهم من محمد بن إسحاق و كان يزعم أن مالكا من موالى ذى أصبح ...^٤
تخصص نسب شناسی ابن اسحاق، منشأ ایجاد مشکل بین او و مالک بود. چون ابن اسحاق به او می گفت: تو عرب نیستی لذا نگو الاصبیحی بلکه باید بگویی: مولی الاصبیح. در مقابل مالک از او ناراحت بود و به او می گفت: هذا دجال من الدجاجله.

١. همان، ج ٦ / ص ٣١٩ - قاموس الرجال، ج ٨ / ص ٦٣٨

٢. سير اعلام النبلاء، ج ٨ / ص ٤٨ - ١٣٥

٣. ذكره الشعراني في الميزان ١: ٤٦ قال: لما مات شيخنا شيخ الاسلام الشيخ ناصر الدين اللقاني رآه بعض الصالحين في المنام فقال له: ما فعل الله بك؟ فقال: لما أجلسني

الملكان في القبر ليسألني أتاهم الإمام مالک فقال: مثل هذا يحتاج إلى سؤال في إيمانه بالله و رسوله؟ تنحيا عنه، فتتحيا عنى. (الغدیر، الشيخ الأمينی، ج ١١ / ص ١٤٣)

٤. التفات، ابن حبان، ج ٧ / ص ٣٨٢ - الرفع و التكميل، لکنوی، ص ١٨٩

نقد شخصیت مالک

قال ابن معین، إن مالکاً لم یکن صاحب حدیث بل کان صاحب رأی. و قال اللیث بن سعد: أحصیت علی مالک سبعین مسألة و کلها مخالفة لسنة الرسول. و قد اعترف مالک بذلك، و ألف الدارقطني جزءاً فیما خولف فیہ مالک من الأحادیث فی الموطأ و غیره، و فیہ أكثر من عشرين حدیثاً، و هو من محفوظات الظاهرية بدمشق^۱.

بخش دوم) دیدگاه مالک نسبت به امیرالمؤمنین 7 و ائمه معصومین:

۱- ابن عبدالبر می گوید: قال أبو عمر: وقف جماعة من أئمة أهل السنة والسلف فی علی و عثمان رضی الله عنهما فلم یفضلوا أحداً منهما علی صاحبه. منهم مالک بن أنس و یحیی بن سعید القطان و أما أختلاف السلف فی تفضیل علی فقد ذکر ابن أبی خيثمة فی کتابه من ذلك ما فیہ کفایة. و أهل السنة الیوم علی ما ذكرت لك من تقديم أبی بکر فی الفضل علی عمر و تقديم عمر علی عثمان و تقديم عثمان علی علی رضی الله عنهم. و علی هذا عامة أهل الحدیث من زمن أحمد بن حنبل إلا خواص من جلة الفقهاء و أئمة العلماء فإنهم علی ما ذکرنا عن مالک و یحیی القطان و ابن معین فهذا ما بین أهل الفقه و الحدیث فی هذه المسألة و هم أهل السنة. و أما اختلاف سائر المسلمین فی ذلك فیطول ذکره و قد جمعه قوم. و قد کان بنو أمیة ینالون منه و ینقصونه، فما زاده الله بذلك إلا سمواً و علواً و محبةً عند العلماء^۲.

۲- زبیريون نقل کرده اند: و روى أن مالک بن أنس کان یدکر عثمان و علیاً و طلحة و الزبیر، فیقول: والله ما اقتتلوا إلا علی الثرید الأعقر^۳. آیا این سب و شتم نیست؟! آری. همین حرفها، زمینه ساز و مستند کلمات ابن تیمیه قرار گرفت.

۳- ابن حبان می گوید: فحمل حفص بن عمر الابلی متن خبر یزید بن عیاض علی مالک بن أنس عن الزهري عن سعید^۴ متوهماً أو متعمداً، و قرن إليه ابن أبی ذئب و إبراهيم ابن سعد، و لیس هذا من حدیثهما، و قوله (کلام پیامبر به علی 8) المدينة لا تصلح إلا بی أو بک، باطل. ما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا قط و لا سعد رواه و لا سعید بن المسيب حدث به و لا الزهري قاله و لا مالک رواه. این حدیث را پیامبر نفرموده اند و همچنین مالک و زهري هم راوی این حدیث نیستند زیرا، لست أحفظ لمالک و لا للزهري فیما رويما من الحدیث شیئاً من مناقب علی 7 أصلاً فالقلب إلى أنه موضوع أمیل^۵.

۴- ذهبی می گوید: قال مصعب عن الدراوردي قال: لم یرو مالک عن جعفر حتی ظهر أمر بنی العباس. قال مصعب بن عبد الله: کان مالک لا یروی عن جعفر حتی یضمه الی أحد^۶.

۵- با نگاهی به راویان احادیث کتاب موطأ و تعداد نقل از ایشان، دیدگاه مالک نسبت به آنان را می یابیم: از امام صادق 7 ۱۴ حدیث. از امیرالمؤمنین 7 ۱۰ یا ۱۵ حدیث. از ابوهریره ۱۸۵ حدیث. از عائشه ۲۳۰ حدیث. از ابن عمر ۴۰۰ حدیث. از عمر ۲۰۰ حدیث. از معاویه ۱۷ حدیث. کل روایات موطأ هزار حدیث است که ششصد عدد (شصت درصد) آن از عمر و پسرش نقل شده است.

۱. أضواء علی السنة المحمدية، محمود أبو رية، ص ۲۹۹

۲. استیعاب، ج ۱ / ص ۳۴۴

۳. الکامل فی اللغة والأدب، ابن المبرد، ج ۳ / ص ۱۵۸ - العقد الفريد، ابن عبد ربه اندلسی، ج ۱ / ص ۱۶۵

۴. حدیث را در چند سطر قبل ذکر کرده است: روى عن ابن أبی ذئب و إبراهيم بن سعد و یزید بن عیاض و مالک بن أنس قالوا: حدثنا الزهري عن سعید بن المسيب قال: قلت لسعد: أنت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلی؟ قال: نعم سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول [غير مرة لعلی] إن المدينة لا تصلح إلا بی أو بک و أنت منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبی بعدی".

۵. المجروحین، ج ۱ / ص ۲۵۸

۶. میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۲ / ص ۱۴۴

بخش سوم) جایگاه کتاب موطأ و داستان تألیف آن جایگاه موطأ)

الف) قنوجی می گوید: قال الإمام الشافعی رحمه الله تعالى ما أعلم شيئاً بعد كتاب الله تعالى أصح من موطأ مالك. و قال فی المسوی هو أصح كتب الفقه و أشهرها و أقدمها و أجمعها و قد اتفق السواد الأعظم من الأمة المرحومة على العمل به و الاجتهاد فی روايته و درایتة و الإعتناء بشرح مشكلاته و معضلاته و الإهتمام باستنباط معانيه و تشييد مبانيه و من تتبع مذاهبهم و رزق الإنصاف من نفسه علم لا محالة أن الموطأ عدة مذهب مالك و أساسه.

و عمدة مذهب الشافعی و أحمد و رأسه و مصباح مذهب أبي حنيفة و صاحبيه و نبراسه و هذه المذاهب بالنسبة إلى الموطأ كالشروح للمتون و هو منها بمنزلة الدوحة من الغصون و إن الناس و إن كانوا من فتاوى مالك في رد و تسليم و تنكيت و تقويم ما صفا لهم المشرب و لا تأتي لهم المذهب إلا بما سعی في ترتيبه و اجتهاد في تهذيبه!

كلام استاد: مذاهب عامه شرحی بر موطأ می باشند. و با اینکه آنها در پذیرش یا رد کردن اقوال مالک آزاد هستند ولی آنان را بر اخذ از مالک مجبور می کنند.

ب) قاضی عیاض می گوید: مالک قبل از معاشرت و ورود در حکومت، فقیر بوده است تا حدی که مجبور شد چوبهای سقفش را بفروشد. اما بعد از رکون به حکومت عباسی (منصور) غنی گشت. منصور هم دستور داد که کتابش را نشر دهند و از آن تبعیت کنند.^۱
ج) درباره موطأ گفته شده: این کتاب را پیامبر نامگذاری کرده اند. و بعد از قرآن نظیر ندارد. و برخی این کتاب را بر صحیحین مقدم داشته اند.^۲
داستان تألیف)

۱) ذهبی می گوید: بعث أبو جعفر المنصور إلى مالك حين قدم المدينة فقال: إن الناس قد اختلفوا بالعراق، فضع للناس كتاباً نجمعهم عليه. فوضع الموطأ.^۳

۲) محقق کتاب المستدرک در مقدمه می فرماید: موطأ مالک: لأبي عبدالله مالك بن انس بن أبي عامر، ولد سنة خمس وتسعين من الهجرة، ومات بالمدينة سنة تسع وسبعين ومائة، وله أربع وثمانون سنة. و يكفيه تأليف موطأ مالك: ان المنصور لقي مالكا في موسم الحج، و اعتذر منه مما صدر من عامله بحقه، و طلب منه أن يؤلف كتابا في الحديث يكون عليه المعول في الفتوى و القضاء، و شرط عليه أن لا يروى في كتابه عن علي 7 أصلا! و استجاب مالك للشرط فنقده بدقة متناهية!^۴

هذا مع العلم بان مالكا كان يرى مساواة الإمام على لسائر الناس، و ان أفضل الأمة الخلفاء الثلاثة. روى مصعب، و هو تلميذ مالك، انه سأل مالكا: من أفضل الناس بعد رسول الله 9؟ فقال مالك: أبو بكر، قال: ثم من؟ قال: عمر، قال: ثم من؟ قال: عثمان، قال: ثم من؟ قال: هنا وقف الناس.^۵

۳) ابن قتيبه می گوید: و كتب أبو جعفر إلى مالك بن أنس ليستقدمه إلى نفسه ببغداد فأبى مالك و كتب إلى أبي جعفر يستعفيه من ذلك و يعتذر له ببعض العذر إليه، فكتب أبو جعفر إليه أن وافني بالموسم العام القابل إن شاء الله فإنني خارج إلى الموسم.
(دخول مالك على أبي جعفر بمنى)

۱. الحطه في ذكر الصحاح الستة، حسن قنوجی، ج ۱ / ص ۱۵۸

۲. قال ابن القاسم: أفضى بمالك طلب العلم إلى أن نقض سقف بيته فباع خشبه، ثم مالت عليه الدنيا بعد. (نسخة استاد با چاپ جدید فرق دارد) ترتيب المدارك و تقريب

المسالك، القاضی عیاض، ج ۱ / ص ۳۱

۳. مقدمة كتاب موطأ مالك

۴. تاريخ الاسلام، ذهبی، ج ۱۱ / ص ۳۲۱

۵. مستدرک الوسائل، ج ۱ / ص ۲۰

قال وذكروا أن مالكا حج سنة ثلاث و ستين و مائة ثم وافى أبا جعفر بمنى أيام منى فذكروا أن مطرفا أخبرهم و كان من كبار أصحاب مالک قال قال لى مالک لما صرت بمنى أتيت السرداقات فأذنت بنفسى فأذن لى ثم خرج إلى الآذن من عنده فأدخلنى فقلت للآذن إذا انتهيت بى إلى القبلة التى يكون فيها أمير المؤمنين فأعلمنى فمر بى من سرادق إلى سرادق و من قبة إلى أخرى فى كلها أصناف من الرجال بأيديهم السيوف المشهورة و الأجزرة المرفوعة حتى قال لى الآذن هو فى تلك القبة ثم تركنى الآذن و تأخر عنى فمشيت حتى انتهيت إلى القبة التى هو فيها فإذا هو قد نزل عن مجلسه الذى يكون فيه إلى البساط الذى دونه و إذا هو قد لبس ثيابا قصدة لا تشبه ثياب مثله تواضعا لدخولى عليه و ليس معه فى القبة إلا قائم على رأسه بسيف صليت فلما دنوت منه رحب بى و قرب ثم قال ها هنا إلى فأوميت للجلوس فقال ها هنا فلم يزل يدينى حتى أجلسنى إليه و لصقت ركبتي بركبتيه.

ثم كان أول ما تكلم به أن قال و الله الذى لا إله إلا هو يا أبا عبد الله ما أمرت بالذى كان و لا علمته قبل أن يكون و لا رضيته إذ بلغنى يعنى الضرب قال مالک فحمدت الله تعالى على كل حال و صليت على الرسول صلى الله عليه وسلم ثم نزهته عن الأمر بذلك و الرضا به.

ثم قال يا أبا عبد الله لا يزال أهل الحرمين بخير ما كنت بين أظهرهم و أنى إخالک أمانا لهم من عذاب الله و سطوته و لقد دفع الله بك عنهم وقعة عظيمة فإنهم ما علمت أسرع الناس إلى الفتن و أضعفهم عنها قاتلهم الله أنى يؤفكون و قد أمرت أن يؤتى بعد والله من المدينة على قتب و أمرت بضيق مجلسه و المبالغة فى امتهانه و لا بد أن أنزل به من العقوبة أضعاف ما نالك منه. فقلت له عافى الله أمير المؤمنين و أكرم مثواه قد عفوت عنه لقرابته من رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم منك قال أبو جعفر و أنت فعفى الله عنك و وصلك.

قال مالک ثم فاتحنى فيمن مضى من السلف و العلماء فوجدته أعلم الناس بالناس ثم فاتحنى فى العلم و الفقه فوجدته أعلم الناس بما اجتمعوا عليه و أعرفهم بما اختلفوا فيه حافظا لما روى و اعيما لما سمع ثم قال لى يا أبا عبد الله ضع هذا العلم و دونه و دون منه كتباً و تجنب شدائد عبد الله بن عمر و رخص عبد الله بن عباس و شواذ بن مسعود و اقصد إلى أواسط الأمور و ما اجتمع عليه الأئمة و الصحابة رضى الله عنهم لنحمل الناس إن شاء على علمك و كتبتك و نبثها فى الأمصار و نعهد إليهم أن لا يخالفوها و لا يقضوا بسواها.

فقلت له أصلح الله الأمير إن أهل العراق لا يرضون علمنا و لا يرون فى عملهم رأينا. فقال أبو جعفر يحملون عليه و نضرب عليه هاماتهم بالسيف و تقطع طى ظهورهم بالسياط فتعجل بذلك وضعها فسيأتيك محمد المهدي ابني القابل إن شاء الله إلى المدينة ليسمعها منك فيجرك و قد فرغت من ذلك إن شاء الله.

قال مالک فبينما نحن قعود إذ طلع بنى له صغير من قبة يظهر القبة التى كنا فيها، فلما نظر إلى الصبى فرح ثم تقهقهه فلم يتقدم، فقال له أبو جعفر تقدم يا حبيبي إنما هو أبو عبد الله فقيه أهل الحجاز ثم التفت إلى فقال يا أبا عبد الله أتدرى لم فرح الصبى و لم يتقدم فقلت لا، فقال والله استنكر قرب مجلسك منى إذ لم يره به أحدا قط فلذلك قهقهه.

قال مالک ثم أمر لى بألف دينار عينا ذهباً و كسوة عظيمة و أمر لا بنى بألف دينا ثم استأذنته فأذن لى فقمتم فودعنى و دعا لى ثم مشيت منطلقا فلحقنى الخصى بالكسوة فوضعها على منكبي و كذلك يفعلون بمن كسوه و إن عظم قدره فيخرج بالكسوة على الناس فيحملها ثم يسلمها إلى غلامه فلما وضع الخصى الكسوة على منكبي انحنيت عنها بمنكبي كراهة احتمالها و تبرؤا من ذلك فناده أبو جعفر بلّغها رحل أبى عبد الله!

بخش چهارم) دیدگاه مالک نسبت به حکومت

دکتر محمد کامل حسین مى گوید: ارتباط عباسيين با اهل بيت را نمى پذيريم. اين مطلب را هم نمى پذيريم که مى گویند: مالک کارى بر ضد اميرالمؤمنين 7 کرده بود لذا طالبيين با اجازه حکومت او را به زندان انداختند، چون خود حکومت ضد اهل بيت بوده است.

و هذه التيارات السياسية اضطرت الامام (مالك) إلى أن يتحفظ و لهذا وصف مالك بأنه كان أعظم الخلق مروءة و أكثرهم صمتا قليل الكلام متحفظا بلسانه من أشد الناس مداراة للناس، و مع ذلك كله لم ينج مالك من نقمة العباسيين فجلدوه في أمر اختلف فيه القديما. اختلف است در دليل شلاق خوردين مالك:

۱- فمنهم من قال: إنه جلد لما أفتى به في ثورة النفس الزكية (فتوا به تأييد قيام محمد نفس زكية).

۲- وقيل: بل لان المنصور طلبه للقضاء فرفض، فاعتبر المنصور أن رفضه لونا من ألوان عدم التعاون مع الحاكم فأمر بضربه.

۳- وقيل: إن المنصور أمره بأن لا يروى حديث طلاق المكره فلم يخضع للامر فعذب.

۴- لكن يحيى بن بكير (أحد تلاميذ مالك) قال: ما ضرب مالك إلا في تقديمه عثمان على علي رضي الله عنهما، فسعى به الطالبيون حتى ضرب، و أنكر القديما قوله (ابن بكير) فقيل له: خالفت أصحابه فقال (ابن بكير): أنا أعلم من أصحابه.

۵- قول دكتور كامل حسين: و نحن ننكر مع القديما رأى ابن بكير. فإننا لا نعرف للطالبين نفوذا في عهد المنصور، و لم نعرف أن تقديم عثمان على علي بن أبي طالب رضي الله عنهما يوجب سخط العباسيين، بل من المؤكد أن العباسيين كانوا يعمدون إلى الانتقاص من فضائل علي و تقديم غيره من الصحابة عليه.

شاهد مدعى: منصور برای استمالة محمد نفس زكية نامه ای به او نوشت، اما او جواب تندی داد. منصور هم در جواب محمد نامه ای نوشت که در آن ناسزایی به امیرالمؤمنین 7 گفته است. لذا چنین شخصی نمی تواند مالک را برای تفضیل عثمان بر علی، شلاق بزند. یکفی آن نقرأ ما كتبه أبو جعفر المنصور إلى محمد النفس الزكية لندرك إلى أي حد عمد المنصور إلى دفع فضائل علي و تفضيل غيره عليه، فقد قال (المنصور): و أما ما فخرت به من علي، و سابقته. فقد حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم الوفاة فأمر غيره بالصلاة، ثم أخذ الناس رجلا بعد رجل فلم يأخذوه (مردم بعد از پیامبر به سراغ دیگران رفتند) و كان في الستة فتركوه كلهم دفعا له عنها و لم يروا له حقا فيها (در شورای شش نفره، همگی علی را ترک کردند) أما عبدالرحمن فقدم عليه عثمان، و قتل عثمان و هو (علي) له متهم، و قاتله طلحة و الزبير، و أبي سعد بيعته (طلحه و زبير با او جنگیدند و سعد بن ابی وقاص هم با وی بیعت نکرد) و أغلق دونه بابه ثم بايع معاوية بعده، ثم طلبها بكل وجه و قاتل عليها (علي برای رسیدن به حکومت همه کاری انجام داد) و تفرق عنه أصحابه، و شك فيه شيعته قبل الحكومة ...^۲.

۱. این کلام منصور، مستند حرف ابن تیمیه شد که گفت: علی قاتل للرئاسة لا للديانة.

۲. أما بعد فقد بلغني كلامك و قرأت كتابك فإذا جل فخرک بقرابة النساء لتضل به الجفاة و الغوغاء و لم يجعل الله النساء كالعومة و الآباء و لا كالعصبة و الأولياء لأن الله جعل العم أبا و بدأ به في كتابه على الوالدة الدنيا و لو كان اختيار الله لهن على قدر قرابتهن كانت آمنة أقربهن رحما و أعظمهن حقا و أول من يدخل الجنة غدا و لكن اختيار الله لخلقه على علمه لما مضى منهم و اصطفائه لهم. و أما ما ذكرت من فاطمة أم أبي طالب و ولادتها فإن الله لم يرزق أحدا من ولدها الإسلام لا بنتا و لا ابنا و لو أن أحدا روق الإسلام بالقرابة رزقه عبد الله أولاهم بكل خير في الدنيا و الآخرة و لكن الأمر لله يختار لدينه من يشاء قال الله عز وجل إنك لا تهدي من أحببت و لكن الله يهدي من يشاء و هو أعلم بالمهتدين. و لقد بعث الله محمدا 7 و له عومة أربعة فأنزل الله عز وجل و أنذر عشيرتک الأقرين فأنذرهم و دعاهم فأجاب اثنان أحدهما أبي و أبي اثنان أحدهما أبوك فقطع الله ولايتهما منه و لم يجعل بينه و بينهما إلا و لا ذمة و لا ميراثا و زعمت أنك ابن أخف أهل الناء عذابا و ابن خير الأشرار و ليس في الكفر بالله صغير و لا في عذاب الله خفيف و لا يسير و ليس في الشر خيار و لا ينبغي لمؤمن يؤمن بالله أن يفخر بالناء و سترت فتعلم و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون. و أما ما فخرت به من فاطمة أم علي و أن هاشما ولده مرتين و من فاطمة أم حسن و أن عبد المطلب ولده مرتين و أن النبي صلى الله عليه وسلم ولدك مرتين فخبر الأولين و الآخرين رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يلد هاشم إلا مرة و لا عبد المطلب إلا مرة و زعمت أنك أوسط بنى هاشم نسبا و أصرحهم أما و أبا و أنه لم تلدك العجم و لم تعرق فيك أمهات الأولاد فقد رأيتك فخرجت على بنى هاشم طرا. فانظر ويحك أين أنت من الله غدا فإنك قد تعديت طورك و فخرت على من هو خير منك نفسا و أبا و أولا و آخر إبراهيم بن رسول الله صلى الله عليه وسلم و علي والد ولده و ما خيار بنى أبيك خاصة و أهل الفضل منهم إلا بنو أمهات أولاد و ما ولد فيكم بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم أفضل من علي بن حسين و هو لأم ولد و لهو خير من جدك حسن بن حسن و ما كان فيكم بعده مثل ابنه محمد بن علي وجدته أم ولد و لهو خير من أبيك و لا مثل ابنه جعفر وجدته أم ولد و لهو خير منك.

فهذه سياسة المنصور نحو عليٍّ و العلويين، فكيف يقبل قول الطالبين في مالك لتفضيله عثمان علي علي؟

حقيقة نفهم من قول الليث بن سعد أنه و مالكا كانا يفضلان عثمان، و لم يرو مالك عن علي، فلما سئل عن ذلك؟ قال: إنه لم يكن بالمدينة. و لكن ليس معنى ذلك أنه امتحن بسبب رأيه هذا، و لذلك ننكر رواية يحيى بن بكير.

و ترجح قصة حديث طلاق المكره فهي أقرب إلى العقل. على أن العلاقة بين مالك و العباسيين لم تلبث أن وطدت، إذ تقرب إليه العباسيون ليتخذوا منه و من أمثاله من العلماء سندا و عوناً في توطيد حكمهم، فزاره بعض الخلفاء العباسيين، و روى المهدي العباسي عنه الموطأ، و الروايات كثيرة حول مقابلات مالك و خلفاء العباسيين، و كلها تثبت أن العباسيين عرفوا قدر هذا العالم الكبير، و أنهم أجزلوا له العطاء، و منحوه سلطة تقرب من سلطة حاكم المدينة فكان يأمر بحبس من يشاء أو بضرب من يريد.

و بالرغم من ذلك فلم يكن الامام مالك من مؤيدي العباسيين فقد كان يرى أن الحكم هو حكم عمر بن الخطاب و عمر بن عبد العزيز رضى الله عنهما و كان يرجو أن يتاح للمسلمين من يحكم بحكهما. و من الناحية العقلية، كان المسلمون في جميع الأمصار قد نشطوا في الدراسات الدينية نشاطا ملحوظا، فدرسوا القرآن الكريم من نواحيه المتعددة، تفسيره و قراءته و مفرداته و نحوه إلى غير ذلك من ألوان الدراسات التي هي محور الثقافة الاسلامية في كل العصور الاسلامية، و بجانب هذه الدراسات وجدت دراسة أخرى قوامها رواية حديث الرسول صلى الله عليه وسلم و تتبع آثاره و سننه، فقد خرج كثير من الصحابة و السابقين الأولين إلى الجهاد في سبيل الله، و اجتمع إليهم الناس، فكان في كل جند طائفة منهم يعلمون كتاب الله و سنة نبيه، و إذا استفتوا في أمر لم يفسره لهم القرآن الكريم و السنة النبوية اجتهدوا فيه برأيهم، و كثيرا ما كان يستشار الخلفاء الراشدون في مثل هذه الفتاوى فكان الخلفاء يرسلون إلى الأمصار برأيهم بعد استشارة من حضر حولهم من الصحابة و السابقين.

و أما قولك إنكم بنو رسول الله صلى الله عليه وسلم فإن الله تعالى يقول في كتابه ما كان محمد أباً أحد من رجالكم و لكنكم بنو ابنته و إنها لقربة قريبة و لكنها لا تحوز الميراث و لا ترث الولاية و لا تحوز لها الإمامة فكيف تورث بها و لقد طلبها أبوك بكل وجه فأخرجها نهاراً و مرضها سرا و دفنها ليلاً فأبى الناس إلا الشيخين و تفضيلهما و لقد جاءت السنة التي لا اختلاف فيها بين المسلمين أن الجد أب الأم و الخال و الخالة لا يرثون.

و أما ما فخرت به من علي و سابقته فقد حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم الوفاة فأمر غيره بالصلاة ثم أخذ الناس رجلاً بعد رجل فلم يأخذه و كان في الستة فتركوه كلهم دفعا له عنها و لم يروا له حقا فيها أما عبد الرحمن فقدم عليه عثمان و قتل عثمان و هو له متهم و قاتله طلحة و الزبير و أبي سعد بيعته و أغلق دونه بابه ثم باع معاوية بعده ثم طلبها بكل وجه و قاتل عليها و تفرق عنه أصحابه و شك فيه شيعة قبل الحكومة ثم حكم حكمين رضى بهما و أعطاهما عهده و ميثاقه فاجتمعا على خلعه ثم كان حسن فباعها من معاوية بخرق و دراهم و لحق بالحجاز و أسلم شيعة بيد معاوية و دفع الأمر إلى غير أهله و أخذ مالا من غير ولائه و لا حله فإن كان لكم فيها شيء فقد بعتوه و أخذتم ثمنه، ثم خرج عمك حسين بن علي إلى ابن مرجانة فكان الناس معه عليه حتى قتلوه و أتوا برأسه إليه ثم خرجتم على بني أمية فقتلوكم و صلبوكم على جذوع النخل و أحرقوكم بالنيران و نفوكم من البلدان حتى قتل يحيى بن زيد بخراسان و قتلوا رجالكم و أسروا الصبية و النساء و حملوهم بلا وطاء في المحافل كالسبي المجلوب إلى الشام حتى خرجنا عليهم فطلبنا بئاركم و أدركنا بدمائكم و أورثناكم أرضهم و ديارهم و سنينا سلفكم و فضلنا فاتخذت ذلك علينا حجة و ظننت أنا إنما ذكرنا أباك و فضلنا للتقدمة منا له على حمزة و العباس و جعفر و ليس ذلك كما ظننت و لكن خرج هؤلاء من الدنيا سالمين متسلما منهم مجتمعاً عليهم بالفضل و ابتلى أبوك بالقتال و الحرب و كانت بنو أمية تلعبه كما تلعب الكفرة في الصلاة المكتوبة فاحتججنا له و ذكرناهم فضله و عتفناهم و ظلمناهم بما نالوا منه و لقد علمت أن مكرمتنا في الجاهلية سقاية الحجيج الأعظم و ولاية زمزم فصارت للعباس من بين إخوته فنازعنا فيها أبوك ففقدنا لنا عليه عمر فلم نزل نلبيها في الجاهلية و الإسلام و لقد قحط أهل المدينة فلم يتوسل عمر إلى ربه و لم يتقرب إليه إلا بأبيتنا حتى نعشهم الله و سقاهاهم الغيث و أبوك حاضر لم يتوسل به و لقد علمت أنه لم يبق أحد من بني عبد المطلب بعد النبي صلى الله عليه وسلم غيره فكان وارثه من عومته ثم طلب هذا الأمر غير واحد من بني هاشم فلم ينله إلا ولده فالسقاية سقايته و ميراث النبي له و الخلافة في ولده فلم يبق شرف و لا فضل في جاهلية و لا إسلام في دنيا و لا آخرة إلا و العباس وارثه و مورثه.

أما ما ذكرت من بدر فإن الإسلام جاء و العباس يمون أباً طالب و عياله و ينفق عليهم للأزمة التي أصابته و لولا أن العباس أخرج إلى بدر كارها لمت طالب و عقيل جوعا و للحساجفان عتبة و شيبه و لكنه كان من المطعمين فأذهب عنكم العار و السبة و كفاكم النفقة و المؤونة ثم فدى عقيلاً يوم بدر فكيف تفخر علينا و قد علمناكم في الكفر و فديناكم في الأسر و حزنا عليكم مكارم الأباء و ورتنا دونكم خاتم الأنبياء و طلبنا بئاركم فأدركنا منه ما عجزتم عنه و لم تدركوا لأنفسكم و السلام عليكم ورحمة الله.

(تاريخ طبري، ج ٤ / ص ٤٣١ - ٤٣٣)

و مع ذلك لم يسلم الامر من اختلاف فتاوى الصحابة، ثم اختلف التابعون و تابعوهم و فى ذلك يقول الليث بن سعد لمالك (ثم اختلف الذين كانوا بعدهم [أى بعد السابقين و التابعين] فحضرتهم بالمدينة و غيرها، و رأسهم يومئذ ابن شهاب و ربيعة بن أبى عبد الرحمن، و كان من خلاف ربيعة لبعض ما قد مضى ما قد عرفت و حضرت و سمعت قولك فيه، و قول ذوى الرأى من أهل المدينة يحيى بن سعيد و عبيد الله بن عمر و كثير ابن فرقد و غيره كثير ممن هو أسن منه، حتى اضطررت ما كرهت من ذلك إلى فراق مجلسه، و ذاكرتك أنت و عبد العزيز بن عبد الله بعض ما نعيب على ربيعة من ذلك فكنتما من الموافقين فيما أنكرت، تكرهان منه ما أكره) و هذا الخلاف الذى ذكره الليث بن سعد لم يكن بين فقهاء المدينة فحسب بل نراه فى جميع الأمصار التى استجابت لدعوة الاسلام، فكان مصدر ثروة عقلية لا نكاد نجد لها مثيلا فى تاريخ الحضارات و الأديان لأنها خلفت تراثا عاش عليه المسلمون بل لا يزالون يعيشون عليه إلى الآن. على أن هذه الدراسات الدينية الخالصة قد وجدت فى عهد مالك بن أنس تطورا جديدا بدخول بعض عناصر أجنبية عن العرب و الإسلام بفضل اعتناق كثير من الأعاجم الدين الاسلامى، و هؤلاء كان لهم آراؤهم و تقاليدهم الدينية قبل الاسلام، و لهم عاداتهم التى لم يعرفها العرب و المسلمون ثم بفضل حركة الترجمة التى بدأت فى عصر الأمويين و آتت أكلها فى عصر العباسيين، فكثرت الأهواء و البدع، و كثرت الفرق، و كثر بينها الجدل فنجد فرق الشيعة و الخوارج و القدرية و المرجئة و المعتزلة كما ظهرت فى عهد المنصور فرقة الخراسانية و الراوندية و الزنادقة و غيرها من فرق الغلاة على أن بيئة الحجاز لم تتأثر بذلك كله تأثرا كبيرا و استطاعت المدينة أن تحافظ على تقاليدها التى ورثتها منذ عهد الرسول صلى الله عليه وسلم، فلم تكن تميل إلى الجدل فى الدين بل كانت إلى الحفظ و النقل أقرب، و لهذا كان الناس يفضلون الاخذ برأى أهل المدينة و قد أخذ مالك نفسه بتمييز المدينة و واقفه الليث بن سعد و تلاميذ المدرسة المالكية.

و ها هو ابن عبد الحكم رئيس المدرسة المالكية بمصر يقول: إذا جاوز الحديث الحرتين ضعفت شجاعته، و كان مالك بن أنس يتجنب أصحاب الفرق و أصحاب الأهواء و طعن فى آرائهم فقد قيل إنه كان يقول إذا ذكر عنده أحد أصحاب الأهواء: قال عمر بن عبد العزيز: سن رسول الله صلى الله عليه وسلم و ولاية الامر بعده سننا الاخذ بها اتباع لكتاب الله تعالى و استكمال لطاعة الله، و قوة على دين الله ليس لأحد بعد هؤلاء تبديلها و لا النظر فى شئ خالفها، فمن اهتدى بها فهو مهتد و من استنصر بها فهو منصور، و من تركها اتبع غير سبيل المؤمنين و ولاة الله ما تولى و أصلاه جهنم و ساءت مصيرا على هذا النحو كان ينظر مالك إلى أصحاب الفرق المختلفة، فالدين عنده هو الاخذ بكتاب الله الكريم و سنة الرسول صلوات الله وسلامه عليه و ما قال به الخلفاء الراشدون و ما رواه الصحابة و أهل العلم و التقى من علماء المدينة و هذا هو المنهج الذى رسمه مالك لنفسه، و الذى يقوم عليه كتابه الموطأ، و نحن نرى هذا المنهج واضحا كل الوضوح فى الكتاب، و أيده ما قاله ابن أبى أويس أحد تلاميذ مالك فهو يقول: قيل لمالك: قولك فى الكتاب الامر المجتمع عليه، و الامر عندنا و ببلدنا، و أدركت أهل العلم، و سمعت بعض أهل العلم، فقال: أما أكثر ما فى الكتاب فرأيت، فلعمري ما هو برأيتى و لكنه سماع من غير واحد من أهل العلم و الفضل و الأئمة المهتدى بهم الذين أخذت عنهم و هم الذين كانوا يتقون الله تعالى، فكثرت على فقلت رأيتى و ذلك رأيتى إذ كان رأيتهم رأى الصحابة الذين أدركوهم عليه و أدركتهم أنا على ذلك، فهذا وراثته توارثوها قرنا عن قرن إلى زماننا و ما كان رأيا فهو رأى جماعة ممن تقدم من الأئمة و ما كان فيه الامر المجتمع عليه فهو ما اجتمع عليه من قول أهل الفقه و العلم لم يختلفوا فيه، و ما قلت الامر عندنا ما عمل به الناس عندنا و جرت به الاحكام و عرفه الجاهل و العالم، و كذلك ما قلت فيه ببلدنا و ما قلت فيه بعض أهل العلم فهو شئ استحسنته من قول العلماء و أما ما لم أسمع منهم فاجتهدت و نظرت على مذهب من لقيته حتى وقع ذلك موقع الحق أو قريبا منه حتى لا يخرج عن مذهب أهل المدينة و آرائهم، و إن لم أسمع ذلك بعينه فنسبت الرأى إلى بعد الاجتهاد مع السنة و ما مضى عليه عمل أهل العلم المقتدى بهم، و الامر

المعمول به عندنا منذ لدن رسول الله صلى الله عليه وسلم الأئمة الراشدين مع من لقيت فذلك رأيهم ما خرجت إلى غيره، فهذا المنهج الذى رضيه مالك لنفسه يدلنا على أنه كان ينقل العلم رواية شأنه فى ذلك شأن كل العلماء فى عصره، إلا أنه دون ما رواه، و فسر ما نقله فهو رواية من ناحية، و مجتهد من ناحية أخرى، رواية للحديث النبوى الشريف و آراء من أخذ عنهم من المجتهدين و ما رضى به علماء أهل المدينة لأنفسهم مما أخذوه عن السلف الصالح و هو مقيد نفسه بذلك كله لا يحيد عنه و يتخرج من المجادلة فيه و لكنه مع ذلك كله مجتهد فى اختيار الحديث، ناقد مدقق، احتاط أشد الاحتياط فى روايته حتى قال الشافعى: كان مالك إذا شك فى الحديث طرحه كله. و قال ابن أبى أويس: سمعت مالكا يقول: إن هذا العلم دين فانظروا عمن تأخذونه، لقد أدركت سبعين ممن يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عند هذه الأساطين - و أشار إلى المسجد - فما أخذت عنهم شيئا و إن أحدهم لو اتتمن على بيت مال لكان أمينا، إلا أنهم لم يكونوا من أهل هذا الشأن^١.

كلام استاد: آرى منصور دوانيقى كه چنين جسارتهايى را به اميرالمؤمنين 7 دارد، همين شخص در جوانى براى امرار معاش، فضائل اميرالمؤمنين 7 را نقل مى کرده است و معجزاتى هم ديده است و باز گو مى کرد. نمونه آنرا در پاورقى مى خوانيد^٢.

بخش پنجم) شاگردان مالك

زهرى^٣ از دست پرورده هاى مالك هستند^١. كه با مطالعه شرح حال اين افراد مطالب بيشترى نسبت به مالك مى يابيد.

١. كتاب الموطأ، ج ١ / ص المقدمة ٢٣ / المقدمة ٢٦ (الامام مالك بن انس و كتاب الموطأ، للأستاذ الدكتور محمد كامل حسين، أستاذ الأدب المساعد بكلية الآداب بجامعة فؤاد الأول)

٢. عن محمد بن كثير، و مندل بن على العنزى، و جرير بن عبد الحميد - و زاد بعضهم على بعض فى اللفظ، و قال بعضهم ما لم يقل البعض، و سياق الحديث لمندل - عن الأعمش، قال: بعث إلى أبو جعفر الدوانيقي فى جوف الليل أن أجب، فبقيت متفكرا فيما بيني و بين نفسي، فقلت: ما بعث إلى أمير المؤمنين فى هذه الساعة إلا ليسألنى عن فضائل على بن أبى طالب 7 و لعلى إن أخبرته قتلنى. قال: فكتبت وصيتي، و لبست كفتي، و دخلت عليه، فقال: ادن منى. فدنوت منه، و عنده عمرو بن عبيد، فلما رأته طابت نفسى شيئا، ثم قال: أدن. فدنوت حتى كادت تمس ركبتى ركبتى. قال: فوجد رائحة الحنوط منى، فقال: والله لتصدقنى و إلا صلبتك. قلت: ما حاجتك يا أمير المؤمنين؟ قال: ما شأنك متحظا؟ قلت: أتانى رسولك فى جوف الليل أن أجب، فقلت فى نفسى: عسى أن يكون أمير المؤمنين بعث إلى فى هذه الساعة ليسألنى عن فضائل أمير المؤمنين 7. و لعلى إن أخبرته قتلنى، فكتبت وصيتي، و لبست كفتي قال: فكان متكئا فاستوى جالسا.

و قال: لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم، أسألك الله يا سليمان، كم حديثا تروى فى فضائل على أمير المؤمنين 7؟ فقلت: يسيرا يا أمير المؤمنين. فقال: كم؟ قلت: عشرة آلاف حديث فما زاد. فقال لى: يا سليمان والله لأحدثك بحديث فى فضائل على بن أبى طالب 7 تنسى كل حديث سمعته. فقلت: حدثنى يا أمير المؤمنين قال: نعم، كنت هاربا من بنى أمية، و كنت أتردد فى البلدان، فأتقرب إلى الناس بفضائل على بن أبى طالب - فى حديث طويل - حتى وردت بعض البلاد، فدخلت مسجدا، و حدثت بين يدي إمام المسجد بفضائل على 7، فقال: ممن أنت يا فتى؟ قلت: من أهل الكوفة. قال: عربى أم مولى؟ قلت: بل عربى. فكسانى و حملنى و أرشدنى إلى أخوين له، أحدهما إمام، و الآخر مؤذن و أخذ بيدي حتى أتى الامام، و رجع، فإذا أنا برجل قد خرج إلى، فقال: أما البغلة و الكسوة فأعرههما، والله ما كان فلان يحملك و يكسوك إلا أنك تحب الله عز وجل و رسوله 9. فحدثنى بحديث فى فضائل على 7 فحدثته، و ذكرت الحديث. فلما قلت ذلك قال لى: يا بنى، من أين أنت؟ قلت: من أهل الكوفة. قال: عرب أم مولى؟ قلت: بل عربى. فكسانى ثلاثين ثوبا^١ و أعطاني عشرة آلاف دينار - أو درهم - ثم قال: يا شاب، و قد أقررت عيني ولى إليك حاجة. قلت: قضيت إن شاء الله.

قال: إذا كان غدا فأت مسجد آل فلان، كى ترى أخى المبعوض لعلى بن أبى طالب 7. قال: فطالت على تلك الليلة، فلما أصبحت أتيت المسجد الذى وصف لى، فقممت للصلاة فإذا إلى جنبى شاب متعمم، فذهب ليركع فإذا قد سقطت عمامته من رأسه، فنظرت فى وجهه فإذا رأسه رأس خنزير، و وجهه وجه خنزير، فوالله ما علمت ما تكلمت به فى صلاتى حتى سلم الامام، فقلت: يا ويحك، ما الذى أرى بك؟! فبكى، و قال لى: انظر إلى هذه الدار. فنظرت، فقال لى: ادخل. فدخلت. فقال: كنت مؤذنا "لآل فلان، كلما أصبحت لعنت عليا" بين الأذان و الإقامة ألف مرة، و كلما كان يوم الجمعة لعنته أربعة آلاف مرة فخرجت من منزلى، فأتيت دارى فاتكأت على هذا الدكان الذى ترى، فتمت، فرأيت فى المنام كأتى بالجنة و فيها رسول الله 9 و على 7 فرحين، و رأيت كأن النبى 9 عن يمينه الحسن 7، و عن يساره الحسين 7، و معه كأس و قال: "يا حسين اسقنى" فسقاه فقال: "اسق الجماعة" فشربوا. ثم رأيت كأنه قال: "اسق المتكئ على هذا الدكان" فقال له الحسين، يا جداه، أتأمرنى أن أسقى هذا، و هو يلعن والدى فى كل يوم ألف مرة بين الأذان و الإقامة، و قد لعنه فى هذا اليوم أربعة آلاف مرة؟! فأتانى النبى 9 و قال لى: "مالك عليك لعنة الله تلعن عليا" و على منى، و تشتم عليا" و على منى؟! فرأيت كأنه قد تفل فى وجهى، و ضربنى برجله، و قال: "قم غير الله ما بك من نعمة" فانتبهت من نومى فإذا رأسى رأس خنزير، و وجهى وجه خنزير. ثم قال لى أبو جعفر الدوانيقي: أهدان الحديثان فى يدك؟ قلت: لا. فقال: يا سليمان، حب على إيمان، و بغضه كفر، والله لا يحبه إلا مؤمن، و لا يبغضه إلا منافق.

(الثاقب فى المناقب، ابن حمزه الطوسى، ص ٢٣٣ - ٢٣٦)

٣. سير اعلام النبلاء، ج ٥ / ص ٣٢٦ (أخبار الزهرى، محمد بن مسلم بن عبيدالله بن عبد الله بن شهاب ...)

بخش ششم) اساتید مالک چه کسانی هستند و کلماتش را از کجا اخذ کرده است؟

از اساتید بزرگ مالک که با او رابطه تنگاتنگ داشتند، ابن هرمز و ربیعة الرأى^۲ است. و دست پرورده او و زهری است^۳.

الف) علامه مجلسی می گوید: قال ابن عیینة: فما زال أمر الناس مستقيماً (مردم مشکلی نداشتند) حتی نشأ فیهم ربیعة الرأى بالمدينة و أبو حنیفة بالكوفة، و عثمان بالبصرة، و أفتوا الناس و فتنوههم، فنظرناهم فإذا هم أولاد سبايا الأمم (با نگاه در سوابقشان فهمیدیم که ایشان عرب نیستند). و فی هذا القدر من الأخبار غنى عن الإطالة و الإكثار^۴.

ب) خطیب بغدادی می گوید: أنبأنا البرقانی، أخبرنا محمد بن عبد الله بن خمیرویه الهروی، أخبرنا الحسين ابن إدريس قال: قال ابن عمار: قال سفیان بن عیینة: نظرنا فی سبايا الأمم فی هذا الحديث فوجدنا منهم أبا حنیفة بالكوفة، و عثمان البتی بالبصرة، و ذا ربیعة الرأى بالمدينة^۵.

ج) ذهبی می گوید: ابن هرمز، فقیه المدينة، أبویکر عبدالله بن یزید بن هرمز الاصم، أحد الاعلام. و قيل: بل اسمه یزید بن عبدالله بن هرمز. عداده فی التابعین. و قلما روی. كان يتعبد و يتزهد. و جالسه مالک كثيرا و أخذ عنه. قال مالک: كنت أحب أن أقتدی به.

و كان قليل الفتيا، شديد التحفظ، كثيرا ما يفتی الرجل ثم يبعث من يردده، ثم يخبره بغير ما أفتاه. و كان بصیرا بالكلام، يرد علی أهل الاهواء. كان من أعلم الناس بذلك. بین مسألة لابن عجلان فلما فهمها، قام إليه ابن عجلان فقبل رأسه. و قيل: قتل أبوه يوم الحرة.

قال بكر بن مضر: قال ابن هرمز: ما تعلمت العلم إلا لنفسی. و عن ابن هرمز قال: إني لاحب للرجل أن لا يحوط رأی نفسه كما يحوط السنة.

قال مالک: لم يكن أحد بالمدينة، له شرف، إلا إذا حزبه أمر رجع إلى ابن هرمز، و كان إذا قدم المدينة غنم الصدقة، ترك أكل اللحم لكونهم لا يأخذونها كما ينبغي. و قال لمالک: إياک و هذا الرأى، فإني أنا و ربیعة فخيرته.

قال مالک: جلست إلى ابن هرمز، ثلاث عشرة سنة، و استحلقتني أن لا أذكر اسمه فی الحديث.

قال أبو حاتم: ليس بقوى، يكتب حديثه. قال البخاری: قال لى الفروی: مات سنة ثمان و أربعين ومئة، ولاؤه لبني ليث^۶.

د) مرحوم مامقانی می فرماید: ربیعة بن عبدالرحمن المعروف بـ ربیعة الرأى. و قد عدّه الشيخ؛ تارة من أصحاب السجاد⁷: مضيفاً إلى ما فی العنوان قوله: و اسم عبدالرحمن: فروخ. و اخرى: من أصحاب الصادق⁷ مضيفاً إلى ما فی العنوان قوله: المعروف بـ ربیعة الرأى المدنی الفقیه، عامی. انتهى. و فی القسم الثانی من الخلاصة: ربیعة الرأى، من أصحاب الباقر⁷، عامی. انتهى.

و فی الباب الثانی من رجال ابن داود: ربیعة بن عبدالرحمن، المعروف بـ ربیعة الرأى المدنی الفقیه، من أصحاب الإمام الباقر⁷ جاء فی رجال الشيخ، عامی. و فی الوجیزة أنّه: ضعيف.

و أقول: لا يخفى عليك أنّ عدّه من رجالهم و أصحابهم: باعتبار معاصرتهم لهم نحو عدّ أبي حنیفة (و استاذة حمّاد بن أبی سلیمان) من أصحاب الصادق⁷. و إبراهيم الخنعي من أصحاب السجاد⁷، و إلا فهو مباین لهم، مفارق لطريقتهم، و طريقتهم فی الاستقلال بالرأى فی أحكام الله تعالی معروفة. و إضافة اسمه إلى الرأى تشعر بذلك، و هو أقدم من أبی حنیفة لإدراكه الإمام السجاد⁷ دنه، و أسبق منه فی العمل بالرأى و فی ترك السنة النبویة لأجل قول الصحابة، كما يشهد بذلك ما رواه الكشي عن زرارة، قال: جئت إلى حلقة بالمدينة فيها عبدالله بن محمد و ربیعة الرأى، فقال عبدالله: يا زرارة! سل ربیعة عن شيء مما اختلفتم فيه؟ فقلت: إن الكلام يورث الضغائن، فقال لى ربیعة الرأى، سل يا زرارة! قال: قلت: بم كان رسول الله⁹ يضرب في الخمر؟ قال: بالجريد (صفحة خرما) و النعل، فقلت: لو أنّ رجلاً أخذ

۱. قال: حدث عنه (مالک) من شیوخه: ... و الزهری، (سير اعلام النبلاء، ج ۸ / ص ۵۲)

۲. سير اعلام النبلاء، ج ۶ / ص ۸۹ (ربیعة ابن أبی عبدالرحمن فروخ)

۳. همان، ج ۵ / ص ۳۲۸ - ج ۶ / ص ۹۰

۴. بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۲ / ص ۳۱۲

۵. تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، ج ۱۳ / ص ۳۹۵

۶. سير اعلام النبلاء، ج ۶ / ص ۳۷۹

اليوم شارب خمر و قدم إلى الحاكم ما كان عليه؟ قال: يضربه السوط! لأن عمر ضرب بالسوط، قال: فقال عبد الله بن محمد: يا سبحان الله! يضرب رسول الله 9 بالجريد، و يضرب عمر بالسوط. نترك ما فعل رسول الله و نأخذ ما فعل عمر؟! انتهى.

أقول: و نظير هذا، بل أسوء منه، ما نقله شيخنا المفيد؛ في محكي بعض رسائله، عن حماد بن زيد، قال: شهدت أبا حنيفة (و قد سئل عن محرم لم يجد إزاراً، فلبس سراويل) فقال: عليه الفدية. فقلت: سبحان الله! حدثنا عمرو بن دينار، عن جابر بن يزيد، عن ابن عباس، قال: سمعت رسول الله 9 يقول: «في المحرم إذا لم يجد إزاراً لبس سراويل، و إذا لم يجد نعلين لبس خفين»، فقال: دعنا من حديث رسول الله 9؟! حدثنا حماد بن أبي سليمان، عن إبراهيم النخعي، قال: عليه الكفارة. (ما به كلام إبراهيم نخعي عمل مى كنيم) إلى آخر ما أورده من مخالفة هؤلاء لسنة رسول الله 9 اعتماداً على الرأي، أو قول شيوخهم، و كفى بذلك مثلبة. المعنون (ربيعه) من أعلام المخالفين لأهل بيت رسول الله 9 و أحد المشرعين فى مقابل تشريع رسول الله 9 فعده من أضعف الضعفاء، أقل ما يقال فيه^١. (كمتريين چیزی که در حق او مى توان گفتم، اين است که او از اضعف ضعفاء است)

بخش هفتم) فقه مالک

مرحوم ناباطى مى فرماید: ١- فى كامل المبرد، و عقد ابن ربه: كان مالكا يذكر عليا و عثمان و طلحة و الزبير و يقول: والله ما اقتتلوا إلا على الثريد الأعفر. ٢- دخل محمد بن الحسن على مالك ليسمع منه الحديث فسمع فى داره المزمار و الأوتار، فأنكر عليه، فقال: إنا لا نرى به بأسا. ٣- فى حلية الأولياء و غيرها عن ابن حنبل و أبى داود أن جعفر بن سليمان ضرب مالكا و حلقه و حمله على بغير و روى أنه كان على رأى الخوارج فسئل عنهم فقال: ما أقول فى قوم و لونا فعدلوا فينا. ٤- قتل شخص أخاه فقال أبوه: أنا الوارث و قد عفوت عنه، قال مالك: ليس لك ذلك، و كان الأب إذا سئل يقول: أحدهما قتل صاحبه و الآخر قتله مالك. ٥- لو تيقن الطهارة و شك فى الحدث بنى على الشك، و عن الشافعى لا يحل لمالك أن يفتى. ٦- سؤر الكلب و الخنزير من المايعات مباح و من الماء مكروه. ٧- من لم يجد إلا ماء و لغ فيه كلب توضأ منه. ٨- لعاب الكلب طاهر. ٩- كره التسمية فى الصلاة إلا فى رمضان. ١٠- جعل الاستعاذة بعد القراءة أخذه من ظاهر (فإذا قرأت القرآن فاستعذ بالله) و جميع أهل المعانى قالوا: معناه إذا أردت أن تقرأ، مثل إذا أكلت فسم. ١١- جوز هو و الشافعى تقدم المأموم على الإمام. ١٢- لو حلف لا يأكل لحما فأكل شحما حنث، و لو عكس لم يحنث و هذا تناقض. ١٣- البحرى كله حلال، و لو طفى. ١٤- سائر سباع الطير ذى المخلاب و غيره لا بأس بأكله، كذا الوحشى كله إلا الخنزير، و فى كتاب ابن ماجة نهى النبى 9 يوم خيبر عن كل ذى ناب أو مخلاب، و فى سننه أيضا: ما تقول يا رسول الله فى الثعلب و الضبع؟ فقال: من يأكلهما؟ فقلت فالذئب قال: هل يأكل الذئب أحد فيه خير. ١٥- لو قال أنت طالق يوم أموت أو تموتين أو يموت زيد طلقت فى الحال. ١٦- لو اعتقد الطلاق بقلبه وقع. ١٧- لو طلق الأجنبية ثم تزوجها وقع. ١٨- لو قال: أنت على كظهر أمى أو ظهر زيد أو ظهر الدابة وقع. ١٩- لو قال: كل من أتزوجها فهى طالق، فتزوج واحدة طلقت، فلو عاد و تزوجها طلقت أيضا. ٢٠- أكثر الحمل سبع سنين، أو خمس أو أربع. ٢١- من قطع ذنب حمار القاضى لزم كمال قيمته. ٢٢- للمخنث أن يستعمل لأنه مالك نفسه. ٢٣- يحل وطئ النساء فى أحشاشهن، شعر: فحاولها من خلفها فتمنعت * و قالت معاذ الله من فعل ذلك * فقال لها جازت على قول مالك * فقالت رماك الله فى يد مالك^٢.

١. تنقيح المقال، ج ٢٧ / ص ١٨٥

٢. الصراط المستقيم، ج ٣ / ص ٢٢٠ - ٢٢٢

۲۴- لم یوجب مالک التّشہد الآخر ولا الجلوس له. ۲۵- لم یبطل مالک الصلاة بتعمد الکلام لمصلحتها، فخالف قول النبی 9 لا یصلح فیها کلام الآدمیین^۱. ۲۶- و قال عبد الله المغربي المالکی فی کتابه المعلم بفوائد مسلم: إن زیدا کبر خمسا علی جنازة قال: کان رسول الله 9 یکبرها، وهذا المذهب الآن متروک لأنه صار علما علی القول بالرفض^۲. ۲۷- و مذهب مالک بن أنس العمل علی المصالح المرسله، و أنه یجوز للامام أن یقتل ثلث الأمة لإصلاح الثلثین^۳. ۲۸- حماد بن إسحاق عن أبیه قال: سمعت إبراهيم بن سعد یحلف للرشید و قد سأله عن بالمدینة ینکره الغناء، فقال: من قنعه الله بخزیه مالک بن أنس، ثم حلف له إنه سمع مالکا یغنی: - سلیمی أزمعت بینا * فأین تقولها أینا - فی عرس رجل من أهل المدینة ینکنی أبا حنظلة^۴.

خاتمه

آیا کلام آقای خویی که دال بر ولایتمداری مالک است؟!

مالک بن أنس: قال الشیخ: "له کتاب، أخبرنا به جماعة، عن أبی المفضل، عن ابن بطه، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن ابی عمیر، عنه". و عدّه فی رجاله من أصحاب الصادق 7، قائلا: "مالک ابن أنس بن أبی عامر الأصبحی المدنی". أقول: هذا هو أحد الأئمة الأربعة الذي ترجمه علماء الرجال من العامة، فقالوا: هو مالک بن أنس بن مالک بن أبی عامر الأصبحی أبو عبد الله، و إنما عدّه الشیخ من أصحاب الصادق 7 لروایته عنه 7، و قد روى ابن أبی عمیر عنه.

فقد روى الصدوق، عن محمد بن موسى بن المتوکل -2- قال: حدثنا علی بن الحسین السعد آبادی، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبیه، قال: حدثنا أبو أحمد محمد بن زیاد الأزدي (ابن أبی عمیر)، قال: سمعت مالک ابن أنس فقیه المدینة یقول: كنت أدخل علی الصادق جعفر بن محمد 8، فیکدم لی مخدة، و یعرف لی قدرا، و یقول: یا مالک إنی أحبک، فکنت أسر بذلك و أحمد علیه و کان 7 لا یخلو من إحدى ثلاث خصال، إما صائما و إما قائما و إما ذاکرا و کان من عظماء العباد و أكابر الزهاد، الذين یخشون الله عز وجل و کان کثیر الحدیث، طیب المجالسة، کثیر الفوائد، فإذا قال: قال رسول الله 9: اخضر مرة و اصفر أخرى، حتی ینکره من عرفه، و لقد حججت معه سنة، فلما استوت به راحلته عند الاحرام، کان کلما هم بالتلیة انقطع الصوت من حلقة، و کاد یخر من راحلته، فقلت: قل یا بن رسول الله فلا بد لك من أن تقول، فقال: یا بن أبی عامر کیف أجسر أن أقول لیبیک اللهم لیبیک، و أخشى أن یقول عز وجل لی لا لیبیک و لا سعیدیک. الخصال: باب الثلاثة، کان الصادق 7 لا یخلو من إحدى ثلاث خصال، الحدیث ...

و عن ابن الندیم (قال) إنه توفی سنة (۱۷۹)، و هو ابن خمس وثمانین، و دفن بالبقیع. الفهرست: الجزء السادس، فی أخبار العلماء المصنفین من القدماء و المحدثین، الفن الأول فی أخبار المالکیین و أسماء ما صنّفوه من الكتب. و طریق الشیخ إليه ضعیف^۵.

کلام استاد: آقای خویی این مطلب را ذکر کرده اند بدون اینکه تعریفی از شخصیت مالک داشته باشند. البته این مطلب اقراری از طرف مالک است و شاید در کتب اهل سنت هم نیامده باشد.

اشکال فنی: اولاً: سعدآبادی مشکل دارد. ثانیاً: ابن متوکل را قدماء توثیق نکرده اند، بلکه متأخرین او را توثیق کرده اند. از جمله ابن طاووس که بر وثاقت او ادعای اجماع کرده است. و این با مبنای آقای خویی سازگار نیست.

کلام مرحوم نمازی:

۱. همان، ج ۳ / ص ۲۰۰

۲. همان، ج ۳ / ص ۲۰۶

۳. شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج ۱۰ / ص ۲۴۶

۴. قاموس الرجال، ج ۸ / ص ۶۳۸ - الاغانی، ج ۲ / ص ۷۸

۵. معجم رجال الحدیث، السید الخوئی، ج ۱۵ / ص ۱۶۵ - ۱۶۶

مالک بن انس: هو أحد الأئمة الأربعة للعامة. حدث عن الصادق 7 كثيرا، و هو كثير الانقطاع إليه، و لم يكن مثل أبي حنيفة. توفي سنة ۱۷۹ و هو ابن ۸۵ سنة و دفن بالبقيع. و هو صاحب الموطأ^۱.

کلام استاد: اولاً: واقعت آنگونه نیست که مرحوم نمازی می فرمایند. بلکه چهارده روایت از امام صادق 7 نقل می کند که هفت حدیث از آنها به امیرالمؤمنین 7 برمی گردد. در حالیکه حدود ششصد حدیث از عمر و عبدالله بن عمر نقل می کند. ثانیاً: او كثير الانقطاع بوده است اما نسبت به غیر از امام 7 (چون او با ابن هرمرز و ربیع، رابطه ای تنگاتنگ داشته). و ما بسیار دوست داشتیم که او اینگونه بود^۲، و حال آنکه نیست.

۲) امام مذهب حنبلی: احمد بن حنبل

ارتباط او با متوکل عباسی
دفاع از معاویه و یزید
جایگاه اهل بیت: نزد احمد
فتاوی احمد بن حنبل

محورهای بحث:

بخش اول) ارتباط احمد با متوکل عباسی:

الف) در ابتدا شخصیت متوکل را بررسی می کنیم. ذهبی می گوید: المتوکل علی الله الخلیفة، أبو الفضل، جعفر بن المعتصم بالله محمد بن الرشید هارون بن المهدي بن المنصور، القرشي العباسی البغدادی. ولد سنة خمس و مئتين. ...
قال خليفة بن خياط: استخلف المتوکل، فأظهر السنة، وتكلم بها في مجلسه، وكتب إلى الآفاق برفع المحنة، وبسط السنة، ونصر أهلها.
كان قاضي البصرة إبراهيم بن محمد التيمي يقول: الخلفاء ثلاثة: أبوبكر يوم الردة و عمر بن عبدالعزيز في رد المظالم من بني أمية، و المتوکل في محو البدع، و إظهار السنة.
و في سنة ست و ثلاثين هدم المتوکل قبر الحسين 2، فقال البسامي أبياتا منها: أسفوا على أن لا يكونوا شاركوا * في قتله ففتبعوه رميما (عباسيين بخاطر عدم حضور با یزید در قتال با امام حسین 7، تأسف می خورند. لذا چون نتوانستند حسین را شهید کنند، قبرش را ویران کردند). در پاورقی ادامه شعر ذکر شده است: و جاء في هذه المصادر قبل البيت: تالله إن كانت أمية قد أتت * قتل ابن بنت نبيها مظلوما * فلقد أتاه بنو أبيه بمثله * هذا لعمرق قبره مهدوما * أسفوا على ... البيت (اگر بنی امیه امام حسین 7 را شهید کردند ولی خویشان ایشان هم با هدم قبر حضرت، کاری شبیه به آنان کردند). و كان المتوکل فيه نصب و انحراف، فهدم هذا المكان و ما حوله من الدور، و أمر أن يزرع، و منع الناس من انتيابه (سفر کردن به کربلا). قال ابن خلکان: هكذا قاله أرباب التواريخ.
و عفي قبر الشهيد الحسين و ما حوله من الدور. فكتب الناس شتم المتوکل علی الحيطان، و هجته الشعراء كدعبل و غيره.
و بعث المتوکل إلى نائبه بمصر، فحلق لحية قاضي القضاة محمد بن أبي الليث، و ضربه، و طوف به علی حمار في رمضان، و سجن، و كان ظلوما جهيميا. ثم ولي القضاء الحارث بن مسكين، فكان يضربه كل حين عشرين سوطا ليؤدى ما وجب عليه، فإن الله.
و غضب المتوکل علی أحمد بن أبي دواد، و صادره، و سجن أصحابه، و حمل ستة عشر ألف درهم و افتقر هو و آله. ...^۳

۱. مستدرکات علم رجال الحديث، الشيخ علی النمازی الشاهرودی، ج ۶ / ص ۳۲۹

۲. شعرانی ابوالحسن: فقهای اربعه، همگی از اهل ولایت و محبت علی 7 و اهل بیت پیامبر بودند زیرا که آنان به اجماع مؤمن می باشند، و پیامبر فرموده اند: که فرد با ایمان به علی 7 کینه نمی ورزد. (شرح فص حکمة عصمتیه، حسن زاده، انتشارات طوبی، ص ۱۶۱)

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲ / ص ۳۰

(ب) ابن اثیر می گوید: ذکر ما فعله المتوکل بمشهد الحسين ابن علی بن ابي طالب⁷

فی هذه السنة أمر المتوکل بهدم قبر الحسين بن علی⁷ و هدم ما حوله من المنازل و الدور، و أن یبذر و یسقی موضع قبره، و أن ینعم الناس من إتيانه، فنادی عامل صاحب الشرطة بالناس فی تلك الناحية: من وجدناه عند قبره، بعد ثلاثة، حبسناه فی المَطْبِقِ! فهرب الناس، و ترکوا زیارته، و حرث و زرع.

و كان المتوکل شدید البغض لعلی بن ابي طالب⁷ و لأهل بيته و كان یقصد من یبلغه عنه أنه یتولی علیاً و أهله بأخذ المال و الدم. و كان من جملة ندمائه عبادة المخنث و كان یشد علی بطنه، تحت ثیابه، مخدة و یکشف رأسه و هو أصلع و یرقص بین یدی المتوکل و المغنون یغنون: قد أقبل الأصلع البطين، خليفة المسلمين. یحكي بذلك علیاً⁷ و المتوکل یشرب، و یضحک، ففعل ذلك يوماً و المنتصر (پسر متوکل) حاضر، فأوماً إلى عبادة یتهدده، فسكت خوفاً منه، فقال المتوکل: ما حالک؟ فقام و اخبره، فقال المنتصر: یا أمیرالمؤمنین إن الذی یحکيه هذا الکاتب و یضحک منه الناس، هو ابن عمک و شیخ أهل بیتک و به فخرک، فکل أنت لحمه، إذا شئت (هر چه خواستی از او غیبت کن) و لا تطعم هذا الکلب و أمثاله منه! فقال المتوکل للمغنین: غنوا جميعاً: غار الفتی لابن عمه ... رأس الفتی فی حرّ أمه. فكان هذا من الأسباب التي استحل بها المنتصر، قتل المتوکل².

کلام استاد: متوکل، احمد را دعوت کرد و با او گفتگوی گرمی داشت و زمينه کار او را فراهم کرد. سؤال می کنیم که امام حنبله چه رابطه ای با متوکل داشته است؟!³

(ج) دعاءه (احمد بن حنبل) للمتوکل:

(۱) فقال: ما یأتی علی یوم إلا وأنا أدعو الله له. ثم قال: قد وجه معی ألف دینار تفرقها علی أهل الحاجة⁴.

(۲) رسالة احمد بن حنبل الی عبیدالله بن یحیی بن خاقان، یمدح المتوکل:

بسم الله الرحمن الرحيم، أحسن الله عاقبتک أبا الحسن فی الامور كلها، و دفع عنک المکاره برحمته، قد کتبت إلیک، رضی الله عنک، بالذی سأل عنه أمیرالمؤمنین بأمر القرآن بما حضرني، و أنى أسأل الله أن یدیم توفیق أمیرالمؤمنین، فقد کان الناس فی خوض من الباطل، و اختلاف شدید ینغمسون فيه، حتی أفضت الخلافة إلی أمیرالمؤمنین، فنفی الله به کل بدعة، و انجلی عن الناس ما کانوا فيه من الذل و ضيق المحابس، فصرف الله ذلك كله، و ذهب به بأمیرالمؤمنین، و وقع ذلك من المسلمین موقعا عظيما، و دعوا الله لامیر المؤمنین (و أسأل الله أن یرد فی أمیرالمؤمنین صالح الدعاء، و أن یرد ذلك لامیرالمؤمنین) قال الذهبي: فهذه الرسالة إسنادها كالشمس، فانظر إلی هذا النفس النوراني⁵.

بخش دوم) ارادت به معاويه و یزید

احمد بن حنبل از کسانی که نسبت به معاويه موضع داشته باشند، نقل روایت نمی کند.

خطیب بغدادی می گوید: أبوزکریا غلام أحمد بن ابي خيشمة حکي عن یحیی بن معین روى عنه أبوالفرج محمد بن جعفر الصالحی أخبرنا التنوخی حدثنا أبوالفرج محمد جعفر من ولد صالح صاحب المصلی حدثنا أبوزکریا غلام أحمد بن ابي خيشمة قال: كنت جالسا فی مسجد الجامع بالرصافة مما یلی سويقة نصر عند بيت الزيت و كان أبوخيشمة یصلی صلواته هناك و كان یرکع بین

۱. زندانهای زیر زمین، و تاریک دوران بنی العباس را مطبق می نامیدند.

۲. الکامل، ابن اثیر، ج ۳ / ص ۲۲۶

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱ / ص ۲۸۶

۴. همان، ص ۲۹۴

۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱ / ص ۲۸۶

الظهر و العصر و أبو زكريا يحيى بن معين قد صلى الظهر و طرح نفسه بازاره. فجاءه رسول احمد بن حنبل. فأوجز في صلاته و جلس (نمازش را سریع خواند تا به كلام فرستاده احمد گوش کند) فقال له: أخوك أبو عبدالله احمد بن حنبل يقرأ عليك السلام و يقول لك هو ذا تكثر الحديث عن عبيدالله بن موسى العبسي و انا و أنت سمعناه يتناول معاوية بن أبي سفيان و قد تركت الحديث عنه (فرستاده احمد بن حنبل گفت: احمد به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: چرا از عبيدالله بن موسى، روایت نقل می‌کنی؟! مگر ما از او نشنیده‌ایم که نسبت به معاویه بدگویی می‌کرد. به همین خاطر من از او روایت نقل نمی‌کنم و تو هم نقل نکن). قال فرفع يحيى بن معين رأسه و قال للرسول اقرأ على أبي عبدالله السلام و قل له يحيى بن معين يقرأ عليك السلام و قال لك انا و أنت سمعنا عبد الرزاق يتناول عثمان بن عفان فاترك الحديث عنه فان عثمان أفضل من معاوية^١.

اما همین احمد نسبت به کسانی که مشهور به سب و لعن امیرالمؤمنین 7 هستند، موضع مثبت دارد و آنان را ثقه می‌داند.

(١) مزی در ترجمه حریر بن عثمان می‌گوید: قال الحافظ أبو بكر أحمد بن علي الخطيب فيما أخبرنا أبو العز الشيباني عن أبي اليمين الكندي عن أبي منصور القزاز عنه أخبرنا أبو بكر عبدالله بن علي بن حمويه بن أبرك الهمداني قال أخبرنا أحمد بن عبدالرحمن الشيرازي قال حدثنا أبو حفص عمر بن أحمد بن يونس بن نعيم البغدادي بها قال حدثني أبو علي الحسين بن أحمد بن علي المالكي قال حدثنا عبد الوهاب بن الضحاك قال حدثنا إسماعيل بن عياش قال سمعت حرير بن عثمان قال: هذا الذي يرويه الناس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لعلي أنت مني بمنزلة هارون من موسى حق و لكن أخطأ السامع قلت: فما هو؟ فقال: إنما هو أنت مني مكان قارون من موسى. قلت عن من ترويه؟ قال: سمعت الوليد بن عبدالملك يقوله و هو علي المنبر قال الحافظ أبو بكر الخطيب عبد الوهاب بن الضحاك كان معروفا بالكذب في الرواية فلا يصح الاحتجاج بقوله ...

و قال أحمد بن سعيد الدارمي عن أحمد بن سليمان المروزي حدثنا إسماعيل بن عياش قال: عادت (من يك طرف كجاوه بودم و او در طرف دیگر) حرير بن عثمان من مصر إلى مكة، فجعل يسب عليا و يلعنه. و قال محمد بن عمرو العقيلي حدثنا محمد بن أيوب بن يحيى بن الضريس قال حدثنا يحيى بن المغيرة قال: ذكر جرير أن حريرا كان يشتم عليا على المنابر.

و قال محمد بن عبدالله بن عمار الموصلی يتهمونه أنه كان ينتقص عليا و يروون عنه و يحتجون بحديثه و ما يتركونه ...

قال أحمد بن سليمان الرهاوي سمعت يزيد بن هارون يقول و قيل له كان حرير يقول لا أحب عليا قتل آبائي، قال لم أسمع هذا منه. كان يقول لنا إمامنا و لكم إمامكم و قال الحسن بن علي الخلال قلت ليزيد بن هارون هل سمعت من حرير بن عثمان شيئا تنكره عليه من هذا الباب قال إنى سألته أن لا يذكر لي شيئا من هذا مخافة أن أسمع منه شيئا يضيق عليّ الرواية عنه قال و أشد شيء سمعته يقول لنا أمير و لكم أمير، يعني لنا معاوية و لكم علي. فقلت ليزيد فقد آثرنا علي نفسه قال: نعم ...

قال البخاري و قال أبو اليمان: كان حرير يتناول من رجل ثم ترك يعني عليا² و قال أبو أحمد بن عدی حدثنا بن أبي عصمة قال حدثنا أحمد بن أبي يحيى قال سمعت أحمد بن حنبل يقول حديث حرير نحو من ثلاث مائة و هو صحيح الحديث إلا أنه يحمل عليّ علي (اگر يحمل علی معاویه بود، باز هم همین حرف را می‌زدی!!). و قال أبو عبيد الآجری عن أبي داود سألت أحمد بن حنبل عن حرير فقال: ثقة ثقة ثقة ... قال أحمد بن عبدالله العجلي شامي ثقة و كان يحمل علي عليّ. و قال عمرو بن علي كان ينتقص عليا و ينال منه و كان حافظا لحديثه سمعت يحيى يحدث عن ثور عنه و قال في موضع آخر ثبت شديد التحامل علي عليّ ...^٢.

١. تاريخ بغداد، ج ١٤ / ص ٤٢٧

٢. تهذيب الكمال، ج ٥ / ص ٥٦٨

۲) ابن حجر عسقلانی می گوید: قیل لیحیی بن صالح لم یم تکتب عن حریر؟ فقال: کیف اکتب عن رجل صلیت معه الفجر سبع سنین فکان لا یمخرج من المسجد حتی یلعن علیا سبعین مرة.

قال ابن حبان: کان یلعن علیا بالغداة سبعین مرة و بالعشی سبعین مرة. فقیل له فی ذلك فقال: هو القاطع رؤوس آبائی و اجدادی و کان داعیة إلى مذهبه یتنكب حدیثه انتهى. و إنما أخرج له البخاری لقول أبي الیمان أنه رجع عن النصب كما مضى نقل ذلك عنه والله أعلم! کلام استاد: احمد بن حنبل چنین فردی (حریر) را توثیق و احادیثش را تصحیح می کرد.

۳) احمد در لعن کردن یزید، احتیاط می کرده است. مرحوم نباطی می فرماید: فی فضائل الصحابة، قال صالح بن أحمد بن حنبل لأبيه: لم لا تلعن یزید؟ فقال: و متى رأیتنی لعنتُ أحداً؟ فقال: ألا تلعن من لعنه الله فی کتابه؟ قال: أين؟ قال: قوله: (فهل عسیتم إن تولیتم أن تفسدوا فی الأرض و تقطعوا أرحامکم أولئک الذین لعنهم الله فأصمهم و أعمى أبصارهم) فهل قطیعة أعظم من القتل؟

بخش سوم) جایگاه اهل بیت: نزد احمد

مرحوم تستری می فرماید: روی عن علی بن حشرم، قال: كنت فی مجلس أحمد بن حنبل، فجرى ذکر علی بن أبي طالب، فقال أحمد بن حنبل: لا یكون الرجل سنياً حتى یبغض علیاً قليلاً، فقلت: لا یكون الرجل سنياً حتى یحب علیاً كثيراً، فضربونی و طردونی من المجلس^۴. (در جواب، شاگردان مرا در حضور استاد کتک زدند) البته مرحوم کشی، دلیل این بغض را کشته شدن جد احمد به دست امیرالمؤمنین 7 می داند. معرفة الرجال عن الکشی، انه کانت عداوة أحمد بن حنبل لأمیرالمؤمنین 7 أن جده ذا النذیة قتله أمیرالمؤمنین 7 می داند. معرفة الرجال عن الکشی، انه کانت

نکته: احمد بن حنبل کلماتی دارد که برخی افراد آنها را دال بر محبت داشتن او نسبت به اهل بیت دانسته اند.

مرحوم تستری می گوید: روی الخطیب عن عبدالله بن أحمد بن حنبل، قال: كنت بین یدی أبي جالساً ذات يوم فجاءت طائفة من الکرخیین فذکروا خلافة أبي بكر و خلافة عمر و خلافة عثمان فأکثروا، و ذکروا خلافة علی 7 و زادوا فأطالوا، فرفع أبي رأسه إلیهم فقال: یا هؤلاء! قد أكثرتم القول فی علی و الخلافة! إن الخلافة لم تزین علیاً بل زینها.

و قال: قال السیاری: فحدثت بهذا بعض الشيعة، فقال لی: قد أخرجت نصف ماکان فی قلبی علی أحمد من البغض.

و روی تاریخ ابن عساکر فی ترجمته 7 فی خبره ۱۱۰۸ عن محمد بن منصور «سمعت أحمد بن حنبل یقول: ما جاء لأحد من أصحاب النبی 9 من الفضائل ما جاء لعلی بن أبي طالب» إلی أن قال: قال أحمد بن سعید الرباطی: «سمعت أحمد بن حنبل یقول: لم یزل علی بن أبي طالب مع الحق و الحق معه حیث کان».

ولی این حرفها با اقوال و فتاوی دیگر او قابل جمع نیست! لذا مرحوم تستری در ادامه می گوید:

قلت: و لا تضاد بین قوله: «لا یكون الرجل سنياً حتى یبغض علیاً قليلاً». و قوله: «إنه 7 مع الحق و الحق معه حیث کان» و إنه «لم یکن لأحد من الفضائل ماله 7» لأن الأول بیان وصف أهل السنة، و کیف لا یبغضونه! و كانوا یأتون أيام الحج بجمل عائشة فی

۱. تهذیب التهذیب، ج ۲ / ص ۲۱۰ (البته این مطلب در تهذیب الکمال بوده است ولی الان حذف شده است)

۲. سوره محمد، آیه ۲۲ - ۲۳

۳. الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملی، ج ۳ / ص ۲۲۳

۴. قاموس الرجال، تستری، ج ۱ / ص ۴۶۱ (چاپ جامعه مدرسین)

۵. مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳ / ص ۲۱ - قاموس الرجال، ج ۱ / ص ۴۶۱

مکة إلى أن حضره السعودي سياسة، (اهالی مکة در ایام حج، شبیه (تعزیه) شتر عائشه را بیرون می‌آوردند) و الثانی بیان واقع منه و عقیدته؛ و قد جمع من فضائله 7 کتاباً نفساً ينقل عنه سبط ابن الجوزی فی تذکرته کثیراً^۱.
 کلام استاد: ولی اینکه او اعتقاد به احقیق و حقانیت حضرت داشته باشد (چنانچه تستری فرموده) محل بحث و مناقشه، بلکه مردود است.

بخش چهارم) فتاوی احمد بن حنبل

۱- قال الکشی: هو من أولاد ذی الثدیة جاهل شدید النصب، يستعمل الحیاکه لا يعد من الفقهاء. ۲- هجر الحارث المحاسبی فی رده علی المبتدعة، و قال: إن ترد علیهم فقد حکیت قولهم. ۳- فی قوت القلوب أنه قال: علماء أهل الکلام زنادقة و قال: لا یفلح صاحب الکلام أبداً. ۴- منتحل الجدل للغزالی: أفتی أحمد بوجود قتل رجل قال بخلق القرآن فروع فیہ، فقال: إن رجلاً رأى فی منامه أن إبلیس مر علی باب ذلک الرجل فقیل: لم لا تدخلها؟ فقال: فیها رجل یقول بخلق القرآن، أغنانی عن دخولها فقام الرجل و قال: لو أفتی إبلیس بقتلی فی یقظة قبلتموه؟ قالوا: لا، قال: و النوم أولى. ۵- قال: لله جوارح من عین، و ید، و جنب، و قدم، و ینزل إلى السماء کل لیلة، و أفعال العباد منه. ۶- من زعم أن محمداً و علیاً خیر البشر فهو کافر. ۷- من لا یرى الترحم علی معاویة فهو ضال مبتدع. ۸- یرزى المسح علی العمامة کاسحاق و الأوزاعی و الثوری. ۹- یرزى مسح الرأس ببید غیره، و بآلة، و مطر یر علی رأسه^۲.

۳) امام مذهب شافعی: محمد بن ادريس شافعی

| | |
|---|----------------|
| نسب شافعی | } محورهاى بحث: |
| مذهب شافعی | |
| موضع شافعی در برابر شیعه | |
| موضع شافعی نسبت به امیرالمؤمنین 7 | |
| دلیل اعراض بخاری و مسلم از ذکر احادیث شافعی | |
| فتاوی شافعی | |

بخش اول) آیا شافعی عرب بوده است؟

ذهبی می‌گوید: الامام الشافعی محمد بن إدريس بن العباس بن عثمان بن شافع بن السائب بن عبید ابن عبد یزید بن هاشم بن المطلب بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مرة ابن كعب بن لؤی بن غالب، الامام، عالم العصر، ناصر الحدیث، فقیه الملة، أبو عبد الله القرشی ثم المطلبی الشافعی المکی، الغزى المولد، نسیب رسول الله صلى الله عليه وسلم، و ابن عمه، فالمطلب هو أخو هاشم والد عبدالمطلب^۳.
 ذهبی، نسب شافعی را با شش واسطه به جناب هاشم می‌رساند و او را جزء بنی‌هاشم می‌داند. در حالیکه با مطالعه کتب می‌یابیم که ایشان عرب نیست. رازی می‌گوید: طعن الجرجانی - و هو واحد من فقهاء الحنفیه - فی هذا النسب (جرجانی در این سلسله نسب تشکیک بلکه انکار کرده است) و قال: ان اصحاب مالک لا یسلمون أن نسب الشافعی من قریش (شاگردان مالک قبول ندارند که شافعی از قریش باشد) بل یرزى أن الشافع (جد سوم شافعی) كان مولی لأبى لهب فطلب من عمر أن يجعله من موالی قریش،

۱. قاموس الرجال، تستری، ج ۱ / ص ۴۶۲ (چاپ جامعه مدرسین)

۲. الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملی، ج ۳ / ص ۲۲۳

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰ / ص ۵ - ۹۹

فامتنع (شافع جزء بردگان ابی لهب بوده است و در زمان خلافت عمر از او خواست تا او را جزء هم پیمانان قریش قرار دهد ولی عمر نپذیرفت) فطلب من عثمان ذلك ففعل^۱. پس طبق این نص او از قریش نیست بلکه جزء موالیان می باشد.

بخش دوم) آیا شافعی شیعه بوده است؟

کلمات بزرگان شیعه

مرحوم تستری درباره شافعی اینچنین می گوید: أحد أئمة العامة الأربعة و أقربهم إلى الحق. (این کلام یعنی بقیه هم قریب هستند ولی ایشان نسبت به آنان اقرب است. دلیل کلامش هم قول ابن ندیم است) قال ابن الندیم: كان الشافعی شديدا في التشيع، ذكر له رجل يوما مسألة، فأجاب فيها، فقال له: خالفت علي بن أبي طالب، فقال له: أثبت لي هذا من علي حتى أضع خدي على التراب و أقول: قد أخطأت و أرجع عن قولی إلى قوله (وقتی شافعی جواب سائل را گفت، آن فرد گفت: کلامت مخالف کلام علی بود. شافعی گفت: اگر این مخالفت را ثابت کنی، من می پذیرم. پس معلوم می شود نسبت به کلام امیرالمؤمنین 7 خاضع بوده است). و حضر ذات يوم مجلسا فيه بعض الطالبين فقال: لا أتكلم في مجلس يحضره أحدهم، هم أحق بالكلام (شافعی به علت احترام به امیرالمؤمنین 7، در حضور آل ابی طالب سخن نمی گفته است)^۲.

و قال المامقاني: الأشعار التي تنقل عن الشافعی في مدح علي بن أبي طالب 7 تتضمن الغلو في التشيع غلوا لا يرضى به^۳. أقول: و عن فصول المرتضى المنتخب من عيون المفيد: حكى الربيع، عن الشافعی في كتابه المشهور «أنه لا بأس بصلاة الجمعة و العيدين خلف كل أمين و غير مأمون و متغلب، فإنه صلى على بالناس و عثمان محصور» و معناه: أنه 7 كان متغلبا، فكيف يصح قول ابن الندیم: كان شديدا في التشيع؟ و إنما لم يكن ناصبيا لكونه مُطَلِّباً (كلام استاد: ثابت شد كه او مُطَلِّبِي هم نیست). و كيف كان: ففي تاريخ بغداد: أنه سمع مالك بن أنس، و سمع منه أحمد بن حنبل، ولد سنة ۱۵۰ و مات سنة ۲۰۴. و نقل عن أحمد بن حنبل قال: إن الله تعالى قيض للناس في رأس مائة عمر بن عبد العزيز و في رأس المائتين الشافعی. و نقل أنه قيل فيه و في أبي حنيفة: قل لمن قاسه بنعمان جهلا * أيقاس الضياء بالظلماء. خلاصه: أقول: إذا كان مبني الكلام على الحقيقة دون اتباع الهوى، و كان الرجل مثل أبي حنيفة في القول بالرأى و إن كان أقل خطأ منه - كما نقله عن ابن راهويه - يكون مثله في الظلمة كيفية و إن كان أقل منه كمية^۴.

اعتقادات شافعی به نقل بزرگان اهل سنت

ذهبی می گوید: الف) قال أبو حاتم: حدثنا حرملة، سمعت الشافعی يقول: الخلفاء خمسة: أبو بكر و عمر و عثمان و علي و عمر بن عبد العزيز^۵. آیا کسی که پنج امامی است و عمر بن عبد العزيز را یکی از امامان می داند، جزء شیعیان می باشد؟! ب) سئل (از احمد بن حنبل) عن الشافعی، فقال: لقد من الله علينا به، لقد كنا تعلمنا كلام القوم، و كتبنا كتبهم، حتى قدم علينا، فلما سمعنا كلامه، علمنا أنه أعلم من غيره، و قد جالسنه الايام و الليالي، فما رأينا منه إلا كل خير، فقليل له: يا أبا عبد الله، كان يحيى و أبو عبيد لا يرضيانه -يشير إلى التشيع و أنهما نسباه إلى ذلك- (احمد می گوید: خداوند با فرستادن شافعی بر ما منت نهاده

۱. مناقب الشافعی، رازی، ص ۳

۲. قاموس الرجال، محمد تقی التستری، ج ۹ / ص ۹۴

۳. نشوء المذاهب و الفرق الإسلامیه، الحاج حسین الشاکری، ص ۲۱۲

۴. قاموس الرجال، محمد تقی التستری، ج ۹ / ص ۹۴ - ۹۵

۵. سير اعلام النبلاء، ج ۱۰ / ص ۲۰

است. به او می‌گویند که یحیی و ابو عبید به خاطر تشیع شافعی از او راضی نیستند. احمد می‌گوید: ما جز خوبی از او چیزی ندیدیم. یعنی شیعه نیست) فقال أحمد بن حنبل: ما ندری ما یقولان، والله ما رأینا منه إلا خیرا.

قلت (ذهبی): من زعم أن الشافعی یتشیع فهو مفتر، لا یدری ما یقول.

(ج) قد قال الزبیر بن عبد الواحد الاسترأبادی: أخبرنا حمزة بن علی الجوهری، حدثنا الربیع بن سلیمان قال: حججنا مع الشافعی، فما ارتقی شرفا، ولا هبط وادیا، إلا وهو یبکی، و ینشد: یا راکبا قف بالمحصب من منی * و اهتف بقاعد خیفنا و الناهض * سحرا إذا فاض الحجیج إلى منی * فیضا کملتطم الفرات الفائض * إن کان رفضا حب آل محمد * فلیشهد الثقلان أنی رافضی.

قلت (ذهبی): لو کان شیعیاً - و حاشاه من ذلك (امکان ندارد) - لما قال: الخلفاء الراشدون خمسة، بدأ بالصديق، و ختم بعمر بن عبد العزیز^۱ (چگونه کسی که قائل به خلافت ابوبکر تا عمر بن عبدالعزیز است، شیعه می‌باشد؟!).

(د) أخبرنا أحمد بن سلامة إجازة، عن مسعود الجمال، أخبرنا أبو علی الحداد، أخبرنا أبو نعیم، حدثنا محمد بن عبدالرحمن بن سهل، حدثنی حسان بن أبان القاضی بمصر، حدثنی جامع بن القاسم البلخی، حدثنی أبوبکر محمد بن یزید بن حکیم المستملی قال: رأیت الشافعی فی المسجد الحرام، و قد جعلت له طنافس، فجلس علیها، فأتاه رجل من أهل خراسان، فقال: یا أبا عبدالله، ما تقول فی أكل فرخ الزنبور؟ فقال: حرام. فقال: حرام؟! قال: نعم من کتاب الله، و سنة رسول الله، و المعقول.

(دلیل: کبری) أعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم (و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا) و (صغری) حدثنا سفیان، عن زائدة، عن عبدالملک بن عمیر، عن مولى لربعی، عن حذیفة، أن رسول الله صلى الله علیه وسلم قال: "اقتدوا بالذین من بعدی أبی بکر و عمر"، هذا الكتاب و السنة.

و حدثونا عن إسرائيل، قال أبوبکر المستملی: حدثنا أبو أحمد، عن إسرائيل، عن إبراهيم بن عبدالاعلی، عن سويد بن غفلة، أن عمر أمر بقتل الزنبور. (نتیجه) و فی المعقول أن ما أمر بقتله فحرام أكله^۲. آیا با وجود چنین اعتقاداتی، شیعه می‌باشد؟

نظرات برخی از بزرگان اهل سنت درباره شافعی:

قال عمار بن زریق: ذکر الشافعی عند الثوری، فقال: غیر فقیه و لا مأمون. و قال: حکمی فی أصحاب الکلام أن یضربوا بالجراید (باید اینها را شلاق زد)، و یطاف بهم فی العشایر (اینها را باید تبعید گردانید و تشهیر کرد)، و یقال: هذا جزء من ترک الكتاب و السنة، و أخذ فی الکلام. و فی الإحیاء أخذ الشافعی من الرشید ألف دینار.

و فی مئیة النفس: قال القاضی ابن شهری: کان الشافعی لا یحدث إلا و لجانبه غلام أمرد حسن الوجه، فأنشد أصحابه لنفسه: یقولون لا تنظر و تلك بلیة * ألا کل ذی عینین لا بد ناظر * و لیس اکتحال العین بالعين ربیة * إذا عف فیما بینهن الضمایر^۳.

بخش سوم) موضع شافعی در برابر شیعه

(۱) ذهبی می‌گوید: الربیع: سمعت الشافعی یقول: لم أر أحدا أشهد بالزور من الرافضة^۴.

الساجی: حدثنا إبراهيم بن زیاد الابلی، سمعت البویطی یقول: سألت الشافعی: أصلى خلف الرافضی؟ قال: لا تصل خلف الرافضی، و لا القدری، و لا المرجی. قلت: صفهم لنا. قال: من قال: الايمان قول، فهو مرجی، و من قال: إن أبا بکر و عمر لیسا بإمامین، فهو رافضی و من جعل المشیئة إلى نفسه، فهو قدری^۱.

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰ / ص ۵۸

۲. همان، ص ۸۸

۳. الصراط المستقیم، نباطی، ج ۳ / ص ۲۱۸

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰ / ص ۸۹

٢) ابن تيمية مى گوید: قد جمع الشافعى و محمد بن نصر المروزى كتابا كثيرا فيما لم يأخذ به المسلمون من قول على لكون قول غيره من الصحابة أتبع للكتاب و السنة و كان المرجوح من قوله أكثر من المرجوح من قول أبى بكر و عمر و عثمان و الراجح من أقوالهم أكثر فكيف أنهم كانوا يلتجئون إليه فى أكثر الأحكام ... ٢. (البته این برداشت ابن تيمیه، دروغ محض است ٣).

٣) ابن حجر عسقلانى مى گوید: قال فى ترجمة إبراهيم بن الحكم بن ظهير اختلف الناس فى رواية الراضة على ثلاثة أقوال: أحدها: المنع مطلقا. و الثانى: الترخيص مطلقا الا فى من يكذب و يضع. و الثالث: التفصيل فتقبل رواية الراضة الصدوق العارف بما يحدث و ترد رواية الراضة الداعية (مُبلَغ) و لو كان صدوقا. قال أشهب: سئل مالك; عن الراضة، فقال: لا تكلمهم و لا ترو عنهم فانهم يكذبون. و قال حرمله: سمعت الشافعى يقول لم ار اشهد بالزور من الراضة. و قال مؤمل بن اهاب: سمعت يزيد بن هارون يقول يكتب عن كل صاحب بدعة إذا لم يكن داعية، الا الراضة فانهم يكذبون. و قال محمد بن سعيد الأصبهاني: سمعت شريكا يقول احمل العلم عن كل من لقيت الا الراضة فانهم يضعون الحديث و يتخذونه دينا هذا آخر كلامه.

قلت: فالمنع من قبول رواية المبتدعة الذين لم يكفروا ببدعتهم كالراضة و الخوارج و نحوهم ذهب اليه مالك و أصحابه و القاضى أبوبكر الباقلانى و اتباعه. و القبول مطلقا الا فيمن يكفر ببدعته و الا فيمن يستحل الكذب ذهب اليه أبوحنيفة و أبو يوسف و طائفة و روى عن الشافعى أيضا. و اما التفصيل فهو الذى عليه أكثر أهل الحديث بل نقل فيه بن حبان اجماعهم و وجه ذلك ان المبتدع إذا كان داعية كان عنده باعث على رواية ما يشيد به بدعته و قد حكى القاضى عبدالله بن عيسى بن لهيعة عن شيخ من الخوارج انه سمعه يقول بعد ما تاب ان هذه الأحاديث دين فانظروا عنم تأخذون دينكم فانا كنا إذا هوينا أمرا صيرنا حديثا حدث بها عبد الرحمن بن مهدي الامام عن بن لهيعة فهى من قديم حديثه الصحيح أنبأ بذلك إبراهيم بن داود شفاها انا إبراهيم بن على انا أبو الفرج بن الصيقل انا محمد بن محمد كتابة انا الحسن بن احمد انا أبو نعيم ثنا احمد بن إسحاق ثنا عبد الرحمن بن عمر ثنا بن مهدي بها قلت و هذه والله قاصمة الظهر للمحتجين بالمراسيل إذ بدعة الخوارج كانت فى صدر الإسلام و الصحابة متوافرون ثم فى عصر التابعين فمن بعدهم و هؤلاء كانوا إذا استحسنا أمرا جعلوه حديثا و اشاعوه فربما سمعه الرجل السنى فحدث به و لم يذكر من حدث به تحسينا للظن به فيحمله عنه غيره و يجيء الذى يحتج بالمقاطيع فيحتج به و يكون أصله ما ذكرت فلا حول و لا قوة الا بالله و ينبغي ان يقيد قولنا بقبول رواية المبتدع إذا كان صدوقا و لم يكن داعية بشرط ان لا يكون الحديث الذى يحدث به مما يعضد بدعته ويشيدها فانا لا نأمن حينئذ عليه غلبة الهوى والله الموفق فقد نص على هذا القيد فى هذه المسئلة الحافظ أبو إسحاق إبراهيم بن يعقوب الجوزجاني شيخ النسائي فقال فى مقدمة كتابه فى الجرح والتعديل ومنهم زائع عن الحق صدوق اللهجة قد جرى فى الناس حديثه لكنه مخذول فى بدعته مأمون فى روايته فهؤلاء ليس فيهم حيلة الا ان يؤخذ من حديثهم ما يعرف الا ما يقوى به بدعتهم فيتهم بذلك. و قال حماد بن سلمة: حدثنى شيخ لهم يعنى الراضة قال كنا إذا اجتمعنا شيئا جعلناه حديثا. و قال مسيح بن الجهم الأسلمى التابعى كان رجلا منا فى الأهواء (شيعه!!) مدة ثم صار الى الجماعة و قال لنا أنشدكم الله ان تسمعوا من أحد من أصحاب الأهواء فانا والله كنا نروى لكم الباطل و نحتسب الخير فى اضلالكم و قال زهير بن معاوية حدثنا محرز أبو رجاء و كان يرى القدر فتاب منه فقال لا ترووا عن أحد من أهل القدر شيئا فوالله لقد كنا نضع الأحاديث ندخل بها الناس فى القدر نحتسب بها فالحكم لله ٤.

١. سير اعلام النبلاء، ج ١٠ / ص ٣١

٢. منهاج السنة، ج ٨ / ص ٢٠١

٣. برأى مطالعه يبشتر به كتاب السلف و السلفيون - تأليف استاد طبسى - مراجعه شود

٤. لسان الميزان، ج ١ / ص ١٠

كلام استاد: اين افتراءات و تهمةهايي كه درباره جعل حديث و كذاب بودن شيعةان مي گويند، به استناد كلام ائمه شان مي باشد. پس چگونه مي توان ايشان را شيعة و يا مُحَبَّ اهل بيت: ناميد؟!.

بخش چهارم) موضع شافعي نسبت به امير المؤمنين 7

شيخ عباس قمي مي فرمايد: و يخالف امير المؤمنين 7 في بعض الاحكام و كان سيئ الرأي فيه، كما يظهر من كلام الشيخ المفيد. عبارت (كما يظهر من كلام الشيخ المفيد) اشاره به مناظره بين شيخ مفيد و عالم معتزلي دارد كه مرحوم علامه مجلسي آنرا ذكر کرده است.

علامه مجلسي مي فرمايد: ثم قال: 2: و من حكايات الشيخ أبيه الله قال: حضرت مجمعا لقوم من الرؤساء، و كان فيهم شيخ من أهل الرى معتزلى يعظمونه لمحل سلفه و تعلقه بالدولة، فسئلت عن شئ من الفقه فأفتيت فيه على المأثور عن الأئمة: فقال ذلك الشيخ: هذه الفتيا يخالف الاجماع. فقلت له: عافاك الله من تعنى بالاجماع؟ فقال: الفقهاء المعروفين بالفتيا فى الحلال و الحرام من فقهاء الأمصار، فقلت: هذا أيضا مجمل من القول، فهل تدخل آل محمد: فى جملة هؤلاء الفقهاء أم تخرجهم من الاجماع؟ فقال: بل أجعلهم فى صدر الفقهاء، و لو صح عنهم ما تروونه لما خالفناه. فقلت له: هذا مذهب لا أعرفه لك و لا لمن أوأمت إليه ممن جعلتهم الفقهاء، لان القوم بأجمعهم يرون الخلاف على أمير المؤمنين على بن أبى طالب 7 و هو سيد أهل البيت فى كثير مما قد صح عنه من الاحكام، فكيف تستوحشون من خلاف ذريته و توجبون على أنفسكم قبول قولهم على كل حال؟! فقال: معاذ الله ما نذهب إلى هذا و لا يذهب إليه أحد من الفقهاء و هذه شناعة منك على القوم بحضرة هؤلاء الرؤساء، فقلت له: لم أحك إلا ما أقيم عليه البرهان، و لا ذكرت إلا معروفا لا يمكن أحدا من أهل العلم دفعي عنه لما هو عليه من الاشتهار، لكنك أنت تريد أن تتجمل بضد مذهبك عند هؤلاء الرؤساء، ثم أقبلت على القوم فقلت: لا خلاف عند شيوخ هذا الرجل و أئمته و فقهاءه و سادته أن أمير المؤمنين 7 قد يجوز عليه الخطاء فى شئ يصيب فيه عمرو بن العاص زيادة على ما حكيت عنه من المقال، فاستعظم القوم ذلك و أظهروا البراءة من معتقده و أنكروه هو و زاد فى الإنكار، فقلت له: أليس من مذهبك و مذهب هؤلاء الفقهاء أن عليا 7 لم يكن معصوما كعصمة النبي 9؟ قال: بلى قلت: فلم لا يجوز عليه الخطاء فى شئ من الاحكام؟ فسكت. ثم قلت له: أليس عندكم أن أمير المؤمنين 7 قد كان يجتهد رأيه فى كثير من الاحكام؟ و أن عمرو بن العاص و أبى موسى الأشعري و المغيرة بن شعبة كانوا من أهل الاجتهاد؟ قال: بلى، قلت له: فما الذى يمنع من إصابة هؤلاء القوم ما يذهب على أمير المؤمنين 7 من جهة الاجتهاد مع ارتفاع العصمة عنه و كون هؤلاء القوم من أهل الاجتهاد؟ فقال: ليس يمنع من ذلك مانع، قلت له: فقد أقررت بما أنكرت الآن، و مع هذا فليس من أصلك أن كل أحد بعد النبي 9 يؤخذ من قوله و يترك إلا ما انعقد عليه الاجماع؟ قال: بلى، قلت له: أفليس هذا يسوغكم الخلاف على أمير المؤمنين 7 فى كثير من أحكامه التى لم يقع عليه الاجماع؟! و بعد فليست لى حاجة إلى هذا التعسف و لا فقر فيما حكيت إلى هذا الاستدلال، لأنه لا أحد من الفقهاء إلا و قد خالف أمير المؤمنين 7 فى بعض أحكامه، و رغب عنها إلى غيرها، و ليس فيهم أحد وافقه فى جميع ما حكم به من الحلال و الحرام، و إنى لأعجب من إنكارك ما ذكرت، و صاحبك الشافعي يخالف أمير المؤمنين 7 فى الميراث و المكاتب و يذهب إلى قول زيد فيهما! و يروى عنه أنه كان لا يرى الوضوء من مس الذكر، و يقول هو (شافعي): إن الوضوء منه واجب، و أن عليا 7 خالف الحكم فيه بضرب من الرأي! و حكى الربيع عنه فى كتابه المشهور أنه لا بأس بصلاة الجمعة و العيدين خلف كل أمين و غير مأمون و متغلب، صلى على بالناس و عثمان محصور، فجعل الدلالة على جواز الصلاة خلف المتغلب على أمر الأمة صلاة الناس خلف على فى زمن حصر عثمان، فصرح بأن عليا كان متغلبا! و لا خلاف أن المتغلب على أمر الأمة فاسق ضال. و قال: لا بأس

بالصلاة خلف الخوارج لأنهم متأولون و إن كانوا فاسقين، فمن يكون هذا مذهبه و مقالة إمامه و فقيهه يزعم معه أنه لو صح له عن أمير المؤمنين شيء أو عن ذريته لدان به، لولا أن الذهاب إلى هذا يريد التلبس، و ليس في فقهاء الأمصار سوى الشافعي إلا و قد شارك الشافعي في الطعن على أمير المؤمنين⁷، و تزييف كثير من قوله و الرد عليه في أحكامه حتى أنهم يصرحون بأن الذي يذكره أمير المؤمنين⁷ في الاحكام معتبر، فإن أسنده إلى النبي⁹ قبلوه منه على ظاهر العدالة كما يقبلون من أبي موسى الا شعري و أبي هريرة و المغيرة بن شعبة ما يسندوه إلى النبي⁹، بل ما يقبلون من حمال في السوق على ظاهر العدالة ما يرويه مسندا إلى النبي⁹، فأما ما قال أمير المؤمنين⁷ من غير إسناد إلى رسول الله⁹ كان موقفا على سيرهم و نظرهم و اجتهادهم فإن وضع صوابه فيه قالوا به من حيث النظر، لا من حيث حكمه به و قوله، و إن عثروا على خطيئة فيه اجتنبوه و ردوه عليه و على من اتبعه فيه، فزعموا أن آراءهم هي العيار على قوله⁷، و هذا مالا يذهب إليه من وجد في صدره جزء من مودته⁷ و حقه الواجب له و تعظيمه الذي فرضه الله تعالى و رسوله⁹، بل لا يذهب إلى هذا القول إلا من رد على رسول الله⁹ قوله: (على مع الحق و الحق مع على يدور حيثما دار) و قوله⁹: (أنا مدينة العلم و على بابها) و قوله⁹: (على أقضاكم) و قول أمير المؤمنين⁷: (ضرب رسول الله⁹ يده على صدري و قال: اللهم اهد قلبي، و ثبت لسانه، فما شككت في قضاء بين اثنين) فلما ورد عليه هذا الكلام تحير و قال: هذه شناعات على الفقهاء، و القوم لهم حجج على ما حكيت عنهم، فقال له بعض الحاضرين: نحن نبرؤ إلى الله من هذا المقال و كل دائن به، و قال له آخر: إن كان مع القوم حجج على ما حكاها الشيخ فهي حجج على إبطال ما ادعيت أولا من ضد هذه الحكاية، و نحن نعيذك بالله أن تذهب إلى هذا القول، فإن كل شيء تظنه حجة عليه فهو كان حجة في إبطال نبوة النبي⁹، فسكت مستحييا مما جرى، و تفرق الجمع¹.

بخش پنجم) دلیل اعراض بخاری و مسلم از ذکر احادیث شافعی

ذهبی می گوید: أخبرنا الخطيب قال: سألتني بعض إخواننا بيان علة ترك البخاري الرواية عن الشافعي في "الجامع"؟ و ذكر أن بعض من يذهب إلى رأي أبي حنيفة ضعف أحاديث الشافعي. و اعترض بإعراض البخاري عن روايته، و لولا ما أخذ الله على العلماء فيما يعلمونه ليبيّننه للناس، لكان أولى الاشياء الاعراض عن اعتراض الجهال، و تركهم يعمهون، و ذكر لي من يشار إليه خلو كتاب مسلم و غيره من حديث الشافعي، فأجبت بما فتح الله لي، و مثل الشافعي من حسد، و إلى ستر معالمه قصد، و يأبى الله إلا أن يتم نوره، و يظهر من كل حق مستوره، و كيف لا يغبط من حاز الكمال، بما جمع الله له من الخلال اللواتي لا ينكرها إلا ظاهر الجهل، أو ذاهب العقل. ثم أخذ الخطيب يعدد علوم الامام و مناقبه، و تعظيم الائمة له، و قال: أبى الله إلا رفعه و علوه * و ليس لما يعليه ذو العرش واضع إلى أن قال: و البخاري هذب ما في "جامعه"، غير أنه عدل عن كثير من الاصول إيثارا للايجاز، قال إبراهيم بن معقل: سمعت البخاري يقول: ما أدخلت في كتابي "الجامع" إلا ما صح، و تركت من الصحاح لحال الطول (پس به اقرار خودتان بخاری تمام روایات صحیح را در کتابش ذکر نکرده است).

فترك البخاري الاحتجاج بالشافعي، إنما هو لا لمعنى يوجب ضعفه، لكن غنى عنه بما هو أعلى منه، إذ أقدم شيوخ الشافعي مالك، و الدراوردي، و داود العطار، و ابن عيينة. و البخاري لم يدرك الشافعي، بل لقي من هو أسن منه، كعبيد الله بن موسى، و أبي عاصم ممن رووا عن التابعين، و حدثه عن شيوخ الشافعي عدة، فلم ير أن يروى عن رجل، عن الشافعي، عن مالك². اما ذهبي برای درست کردن مطلب می گوید نباید در دعوی بین اقران دخالت کرد. قلت: كلام الاقران إذا تبرهن لنا أنه بهوى و عصبية، لا يلتفت إليه، بل يطوى و لا يروى، كما تقرر عن الكف عن كثير مما شجر بين الصحابة و قتالهم رضى الله عنهم أجمعين، (اگر

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰ / ص ۴۴۳ - ۴۴۵

۲. سير اعلام النبلاء، ج ۱۰ / ص ۹۳

فهمیدید که دعوی بین اقران از روی هوا و هوس بوده است، بدان توجهی نکنید بلکه نسبت به هر دو بگویند خدا از ایشان راضی باشد. چنانکه درباره معاویه می گویند: معاویه 2، قاتل حجر بن عدی 2 می باشد. یعنی هر دو خوب هستند).

و ما زال يمر بنا ذلك في الدواوين و الكتب و الاجزاء، و لكن أكثر ذلك منقطع و ضعيف، و بعضه كذب و هذا فيما بأيدينا و بين علمائنا، فينبغي طيِّه و إخفاؤه (در كتب قدماء، مقداری از این منازعات بین اصحاب ذکر شده است اما اکثر آنها کذب است و باید این مطالب را مخفی کرد. اما جریان دروغین عبدالله سباً را نباید مخفی کرد بلکه باید آنرا پخش کرد!!)، بل إعدامه لتصفو القلوب، و تتوفر على حب الصحابة، و الترضى عنهم، و كتمان ذلك متعين عن العامة و آحاد العلماء، و قد يرخص في مطالعة ذلك خلوة للعالم المنصف العري من الهوى، بشرط أن يستغفر لهم (باید اینگونه مطالب را از بین برد تا همگان صحابه را دوست بدارند. اینها را باید از مردم و حتی از علماء هم مخفی کرد مگر اینکه عالم منصفی در خلوت مطالعه کند و برای آنان طلب مغفرت کند. چون صحابه دارای سوابق اسلامی و عبادات خاص می باشند)، كما علمنا الله تعالى حيث يقول: [والذين جاؤوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا]¹.

فالقوم لهم سوابق، و أعمال مكفرة لما وقع منهم، و جهاد محاء، و عبادة ممحصة، و لسنا ممن يغلو في أحد منهم، و لا ندعى فيهم العصمة، نقطع بأن بعضهم أفضل من بعض، و نقطع بأن أبا بكر و عمر أفضل الامة، ثم تتمة العشرة المشهود لهم بالجنة، و حمزة و جعفر و معاذ و زيد، و أمهات المؤمنين، و بنات نبينا صلى الله عليه وسلم، و أهل بدر مع كونهم على مراتب، ثم الافضل بعدهم مثل أبي الدرداء و سلمان الفارسي و ابن عمر و سائر أهل بيعة الرضوان الذين رضى الله عنهم بنص آية سورة الفتح، ثم عموم المهاجرين و الانصار كخالد بن الوليد و العباس و عبد الله بن عمرو، و هذه الحلبة، ثم سائر من صحب رسول الله صلى الله عليه وسلم و جاهد معه، أو حج معه، أو سمع منه، رضى الله عنهم أجمعين و عن جميع صواحب رسول الله صلى الله عليه وسلم المهاجرات و المدنيات و أم الفضل و أم هانئ الهاشمية و سائر الصحابيات.

فأما ما تنقله الرافضة و أهل البدع في كتبهم من ذلك، فلا نعرج عليه، و لا كرامة، فأكثره باطل و كذب و افتراء، فدأب الروافض رواية الاباطيل (این کلام را از شافعی اخذ کرده است). أو رد ما في الصحاح و المسانيد، و متى إفاقة من به سكران؟! (پس چه زمانی این روافض مست، عاقل می شوند)²

کلام استاد: تمام این حرفها مقدمه بود برای اینکه بگویند دعوی بین شافعی و دیگران مشکلی ندارد.

بخش ششم) فتاوی شافعی

مرحوم نباطی می فرماید: ۱- لو مس المؤمن التقى فرجه أو فرج كلب أو خنزير أو فرج بهيمة أو صغير أو بدن امرأة أجنبية انتقض وضوؤه. ۲- سن مسح الرأس ثلاثا، و بمرة، لعدم اقتضاء الأمر التكرار. ۳- جوز أكل دود الطعام معه. ۴- كل حيوان طاهر في حياته يظهر جلده إذا مات بدباغه. ۵- لا بأس بالصلاة خلف الخوارج لأنهم متأولون، و خلف الفاسق و المبدع (چرا فقط قاتلان اهل بيت اجتهاد کرده و ثواب می برند اما قاتلان خلفاء فاسق و ملعون هستند؟! ۶- أبطل الصلاة في السفينة إذا كان حبلها مشدودا في موضع نجس. ۷- لو تشهد أو سلم بالفارسية أجزاءه (و لم يرى النبي 9 تلفظ بها في حال فضلا عن أن يؤدي بها فرضا). ۸- لو جمع بين الظهرين في وقت العصر، جاز أن يبدأ بالعصر. ۹- جوز الاعتكاف بغير صوم، و لم يعتكف النبي 9 إلا صائما. ۱۰- من أفطر في رمضان عمدا لا لعذر قضي و لا كفارة. ۱۱- من أسلم في بعض يوم و لم يصمه قضا. ۱۲- صرف المال إلى

۱. سورة حشر / ۱۰

۲. سير اعلام النبلاء، ج ۱۰ / ص ۹۲

النكاح أولى من الحج. ١٣- للأبوين منع الولد من حج الاسلام. ١٤- لو ذبح الهدى ذمى أجزاءه. ١٥- اللواط أو إيتاء بهيمة لا يفسد الحج. قال ابن الحجاج: فرعون لم يحكم بهذا ولا جرت به سنة هامان ١٦- للسلطان أن يقطع شيئاً من الشوارع ورحبات الجوامع.

١٧- العجم ليسوا أكفاء للعرب، ولا العرب لقريش، ولا قريش لبني هاشم. ١٨- يجوز نكاح البنت من الزنا. ١٩- نسب نبينا إلى الرغبة في الحرام، حيث قال: إذا أبصر امرأة وأعجبتة وجب على زوجها طلاقها. قال ابن الحجاج: أنت فقيه عالم أحب أن تفتيني من قبل أن أضطر في شرح كتاب المزني. ٢٠- أحل أكل الطين الأبيض، مع قول النبي 9: الطين حرام على أمتي. قال الخوارزمي: دع الطين معتقدا مذهبي فقد صح لي من حديث النبي من الطين ربي برا آدمًا * فأكله آكل للأب. ٢١- أجاز سماع الغنى بالقصب وشبهه، وفي القرآن (واجتنبوا قول الزور). ٢٢- الجلاذ لا عهدة عليه، عند جهله بالحال. ٢٣- إذا تغلب الفسقة على الولاية، فكل من وَّوَّه نفذ حكمه. قال الآمدي: علومكم وإن كثرت هباء * بلا فضل وفضلكم فضول * أتعقدون قاتل آل طه * غدا في الحشر ينجو و القتل * ودينكم القياس فهل بهذا * متى أنصفتم تقضى العقول.

٢٤- حكى عنه الربيع في كتابه أنه قال: لا بأس بصلاة الجمعة والعديد خلف كل امرئ وإن كان متغلبا. صلى عليُّ بالناس و عثمان محصور، صرح بتغلب علي 7 و المتغلب علي أمر الأمة فاسق، وقال: صلى الحسنان خلف مروان، و ما كانا يعيدان. قال أبو بكر بن عياش: سود الله وجه ابن إدريس. ٢٥- حكم بطهارة المنى وقال: منه خلقت الأنبياء، ونسى خلقهم من العلقة و هم دم نجس، و قد سمي أثر المنى رجز الشيطان في قوله: (و يذهب عنكم رجز الشيطان) فأوجب نجاسته و التطهير منه (خود منى پاک است ولی اثر آن نجس است). ٢٦- ذكر الغزالي في الذخيرة و المزني و كانا إمامين للشافعية تسطيع القبور هو المشروع لكن لما اتخذ الرافضة شعارا لهم عدلنا عنه إلى التسليم و ذكر الزمخشري في كشافه و هو من أئمة الحنفية في تفسير قوله تعالى: (هو الذي يصلى عليكم و ملائكته) جوز الصلاة بمقتضى هذه الآية على أجود المسلمين، لكن لما اتخذ الرافضة ذلك في أئمتهم منعناه.

٢٧- قال مصنف الهداية من الحنفية أيضا: المشروع التختم في اليمين لكن لما اتخذ الرافضة عادة جعلنا التختم في اليسار، و قال الكنجي في كفاية الطالب: إن عليا 7 كان يتختم في اليمين. و قال الترمذي و السجستاني و ابن حنبل و ابن ماجه و أبو يعلى المحتسب و السلمى و البيهقي و هو في صحيحى مسلم و البخارى: إن النبي 9 و العترة و الصحابة تختموا في أيمنهم، و عد الجاحظ في كتاب نقوش الخواتيم أن الأنبياء من آدم إلى النبي 9 تختموا في أيمنهم، و خلعه ابن العاص من يمينه و لبسه في شماله وقت التحكيم. و ذكر الراغب في المحاضرات أن أول من تختم في اليسار معاوية فلبس المخالف في شماله، علامة ضلالته، باستمراره على خلع علي من إمامته. ٢٨- في التذكرة قال الشافعي و أحمد و الحكم: المسح على الخفين أولى من الغسل لما فيه من مخالفة الشيعة. ٢٩- قال عبد الله المغربي المالكي في كتابه المعلم بفوائد مسلم: إن زيدا كبر خمسا على جنازة قال: و كان رسول الله 9 يكبرها، و هذا المذهب الآن متروك لأنه صار علما على القول بالرفض^٢.

بقية أئمة مذاهب

أئمة مذاهب منحصر به اين چهار نفر نيست بلکه أئمة مذاهب و مدارس اهل سنت بیشتر از اينها هستند. چند نمونه را ذکر می کنیم:

- سفیان ثوری متوفی ١٦١ - عقبه بن عبدالله (اصم) متوفی ٢٠٠ - سعيد بن مسيب متوفی ١٠٠ - اوزاعی متوفی ١٥٧

- مجاهد مکی متوفی ١٠٠ - ابو يوسف (يعقوب بن ابراهيم كوفي) متوفی ١٨٢ - محمد بن الحسن بن فرقد متوفی ١٨٩

- داود بن علي اصفهانی متوفی ٢٧٠ (اولين کسی است که اخذ به ظاهر کرد. ظاهری ها به او برمی گردند) - زهری متوفی ١٢٣

١. الصراط المستقيم، ج ٣ / ص ٢١٧ - ٢٢٠

٢. الصراط المستقيم، علي بن يونس العاملي، ج ٣ / ص ٢٠٦

۴) سفیان ثوری

شخصیت سفیان ثوری
زهد سفیان ثوری
فقه سفیان ثوری
دیدگاه سفیان ثوری نسبت به امیرالمؤمنین 7
جایگاه سفیان ثوری نزد اهل سنت
جایگاه سفیان ثوری نزد شیعه

محوهای بحث:

بخش اول) شخصیت سفیان ثوری

ذهبی می گوید: سفیان ابن سعید بن مسروق بن حبیب بن رافع بن عبد الله بن موهبة بن ابي ابن عبد الله بن منقذ بن نصر بن الحارث بن ثعلبة بن عامر بن ملكان بن ثور ابن عبد مناة بن اذ بن طابخة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان. و كذا نسبه ابن أبي الدنيا عن محمد بن خلف التيمي، غير أنه أسقط منه منقذا و الحارث، و زاد بعد مسروق حمزة، و الباقي سواء. و كذلك ذكر نسبه الهيثم بن عدی، و ابن سعد، و أنه من ثور طابخة، و بعضهم قال: هو من ثور همدان، و ليس بشيء. هو شيخ الاسلام، إمام الحفاظ، سيد العلماء العاملين في زمانه، أبو عبد الله الثوري الكوفي المجتهد، مصنف كتاب "الجامع". ولد سنة سبع وتسعين اتفاقا، و طلب العلم و هو حدث باعتراف والده، المحدث الصادق: سعيد بن مسروق الثوري، و كان والده من أصحاب الشعبي، و خيثة بن عبدالرحمن، و من ثقات الكوفيين، و عداة في صغار التابعين. روى له الجماعة الستة في دواوينهم (تمام صحاح سته از او نقل حديث کرده اند)، وحدث عنه أولاده: سفیان الامام، و عمر، و مبارك، و شعبة بن الحجاج، و زائدة، و أبو الاحوص، و أبو عوانة، و عمر بن عبید الطنافسي، و آخرون. و مات سنة ست وعشرين ومئة. يقال: إن عدد شيوخه ست مئة شيخ، و كبارهم الذين حدثوه عن أبي هريرة، و جرير بن عبد الله، و ابن عباس، و أمثالهم، و قد قرأ الختمة عرضا على حمزة الزيات أربع مرات.

و أما الرواة عنه، فخلق، فذكر أبو الفرج بن الجوزي أنهم أكثر من عشرين ألفا، و هذا مدفوع ممنوع، فإن بلغوا ألفا، فبالجهد، و ما علمت أحدا من الحفاظ روى عنه عدد أكثر من مالك، و بلغوا بالمجاهيل و بالكذابين ألفا و أربع مئة. (در تعداد شاگردان به قدری غلو کرده اند که صدای ذهبی در آمده و می گوید: یقینا بیست هزار نفر نبوده اند، ولی با تلاش فراوان شاید هزار نفر بشوند. هیچ فردی از جهت شاگرد، مانند مالک نمی باشد در حالیکه شاگردان او با احتساب مجاهیل و دروغگویانش، هزار و چهارصد نفر می شوند.) حدث عنه من القدماء من مشيخته و غيرهم خلق، منهم: الاعمش و أبان بن تغلب و ابن عجلان و خصيف و ابن جريج و جعفر الصادق و جعفر بن برقان و أبو حنيفة و الاوزاعي و معاوية بن صالح و ابن أبي ذئب و مسعر و شعبة و معمر - و كلهم ماتوا قبله - و إبراهيم بن سعد و ... عن شعيب بن حرب قال: إني لاحسب أنه يجاء غدا بسفيان حجة من الله على خلقه، يقول لهم: لم تدرکوا نبیکم، قد رأيتم سفيان (خداوند در قیامت، سفیان را حجت بر بندگانش قرار می دهد و می فرماید: ای مردم شما که پیامبر اکرم را ندیدید، اما سفیان را که درک کرده بودید!؟) ...

قال يوسف بن أسباط: كان سفيان إذا أخذ في ذكر الآخرة يبول الدم. و قال أيضا: كان سفيان يبول الدم من طول حزنه و فكرته.

بخش دوم) زهد سفیان ثوری

قال يوسف بن أسباط: سئل الثوري عن مسألة، و هو يشتري شيئا، فقال: دعني، فإن قلبي عند درهمي.

قال رواد بن الجراح: سمعت الثوري يقول: كان المال فيما مضى يكره، فأما اليوم، فهو تُرس المؤمن (روايات ما می گوید: دعا سلاح مؤمن است اما ثوری می گوید: المال تُرس المؤمن).

ذهبی می گوید: قلت: قد كان سفیان رأساً في الزهد، والتأله، والخوف، رأساً في الحفظ، رأساً في معرفة الآثار، رأساً في الفقه، لا يخاف في الله لومة لائم، من أئمة الدين، و اغتفر له غير مسألة اجتهد فيها (در چند مسأله اشتباه کرد که بدلیل اجتهادش بخشیده شده است)، و فيه تشيع يسير، كان يثلث بعلي (أى: كان يقدم علياً 2 على عثمان 2 في التفضيل)، و هو على مذهب بلده أيضاً في النبذ، و يقال: رجع عن كل ذلك. و كان ينكر على الملوك، و لا يرى الخروج أصلاً.

بخش سوم) فقه سفیان ثوری

عبد الرزاق: سمعت الاوزاعي يقول: لو قيل: اختر لهذه الامة رجلا، يقوم فيها بكتاب الله و سنة نبيه، لاخترت لهم سفیان الثوری.

بخش چهارم) دیدگاه سفیان ثوری نسبت به امیرالمؤمنین 7

- (۱) قال أبوبکر بن عیاش: كان سفیان ينكر على ... من يقدم على أبي بكر و عمر أحدا من الصحابة، إلا أنه كان يقدم علياً على عثمان.
- (۲) حدثنا عبدالله بن محمد بن يوسف الفريابي، حدثنا أبي: سمعت سفیان يقول: إن قوماً يقولون: لا نقول لأبي بكر و عمر إلا خيراً، و لكن عليّ أولى بالخلافة منهما. فمن [قال] ذلك، فقد خطأً أبابكر و عمر و علياً، و المهاجرين و الانصار و لا أدري ترتفع مع هذا أعمالهم إلى السماء؟
- (۳) عن زيد بن الحباب قال: خرج سفیان إلى أيوب، و ابن عون، فترك التشيع (يعني از اعتقاد تثليث هم برگشته است).
- (۴) مؤمل بن إسماعيل: عن سفیان، قال: تركتني الروافض، و أنا أبغض أن أذكر فضائل عليّ.

(۵) الحاكم: سمعت أبا الوليد، حدثنا الحسن بن سفیان، حدثنا هارون ابن زياد المصيبي، سمعت الفريابي، سمعت سفیان و رجل يسأله عن من يشتم أبا بكر؟ فقال: كافر بالله العظيم. قال: نصلي عليه؟ قال: لا، و لا كرامة (سفیان می گوید: اگر کسی سبّ ابابكر کند، كافر گشته است و بعد از موت حرمتی ندارد و نباید بر او نماز خواند). قال: فزاحمه الناس حتى حالوا بيني و بينه، فقلت للذي قريباً منه: ما قال؟ قلنا: هو يقول: لا إله إلا الله، ما نضع به؟ قال: لا تمسوه بأيديكم، ارفعوه بالخشب حتى تواروه في قبره (راوی می گوید: شلوغ شد و میان من و سفیان فاصله افتاد و نشنیدم که چه گفت، لذا از اطرافیان پرسیدم. آنها گفتند: از او درباره شاتم به ابابكر سؤال کردیم و او می گوید که كافر گشته است. اما می دانیم که (فرد شاتم ابابكر) لا اله الا الله می گوید، پس چگونه كافر گشته است!!؟ سفیان در ادامه گفته است که بعد از مرگ حتی به او دست نزنید و او را بوسیله چوب برداشته و داخل قبر بیندازید).

(۶) حدثني عبد العزيز بن أبان: سمعت الثوري يقول: من قدم على أبي بكر و عمر أحدا، فقد أزرى على اثني عشر ألفاً من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم توفي رسول الله و هو عنهم راض (هر کس که احدی را بر ابابكر و عمر مقدم کند، به دوازده هزار صحابه توهین کرده است چون همه این صحابه به خلافت این دو راضی بودند).

(۷) قال عطاء بن مسلم: قال لي الثوري: إذا كنت بالشام، فاذكر مناقب علي، و إذا كنت بالكوفة، فاذكر مناقب أبي بكر و عمر!

بخش پنجم) جایگاه سفیان ثوری نزد اهل سنت

قال شعبة، و ابن عيينه، و أبو عاصم، و يحيى بن معين، و غيرهم: سفیان الثوري أمير المؤمنين في الحديث.

قال يحيى القطان: ليس أحد أحب إلي من شعبة، و لا يعدله أحد عندي و إذا خالفه سفيان، أخذت بقول سفيان.
 قال عباس الدوري: رأيت يحيى بن معين، لا يقدم على سفيان أحدا في زمانه، في الفقه و الحديث و الزهد و كل شئ.
 روى ضمرة، عن المثنى بن الصباح قال: سفيان عالم الامة و عابدها. قال ابن عرعة: سمعت يحيى بن سعيد يقول: سفيان أثبت من شعبة، و أعلم بالرجال. قال محمد بن زنبور: سمعت الفضيل يقول: كان سفيان - والله - أعلم من أبي حنيفة. قال بشر الحافي: كان الثوري عندنا إمام الناس. و عنه قال: سفيان في زمانه كأبي بكر و عمر في زمانهما.

بخش ششم) جایگاه سفيان ثوري نزد شیعه

الف) مرحوم آقاي خويي می فرماید: سفيان بن سعيد: ابن مسروق أبو عبدالله الثوري: أسند عنه، من أصحاب الصادق 7، رجال الشيخ. قال الكشي: سفيان الثوري: (محمد بن مسعود، قال: حدثني الحسين بن إشكيب، قال: حدثني الحسن ابن الحسين المروزي، عن يونس بن عبد الرحمان، عن أحمد بن عمر، قال: سمعت بعض أصحاب أبي عبد الله 7، يحدث أن سفيان الثوري دخل على أبي عبد الله 7 و عليه ثياب جياذ، فقال: يا أبا عبد الله إن آباءك لم يكونوا يلبسون مثل هذه الثياب! فقال 7 له: إن آبائي كانوا في زمان مقفر مقتر، و هذا زمان قد أرخت الدنيا عزاليها فأحق أهلها بها أبرارهم). أقول: روى محمد بن يعقوب في الكافي: الجزء 6، كتاب الزی و التجمل 8، باب اللباس 2، الحديث 8، اعتراض سفيان الثوري على الصادق 7 في لبسه ثيابا مرتفعة القيمة حسانا و جوابه 7. و قال الكشي أيضا: (وجدت في كتاب أبي محمد جبرئيل بن أحمد الفاريابي بخطه: ... و قال العلامة في الخلاصة من الباب من فصل السين، من القسم الثاني: (سفيان الثوري: ليس من أصحابنا). و كذلك ابن داود. من القسم الثاني!).

ب) مرحوم تستري می فرماید: قال: عدّه الشيخ في رجاله في أصحاب الصادق 7 بلفظ: سفيان بن سعيد بن مسروق أبو عبدالله الثوري، اسند عنه.

۱- روى الكافي عن مسعدة بن صدقة، قال: دخل سفيان الثوري على أبي عبد الله 7 فرأى عليه ثياباً بيضاً كأنّها قرقى، فقال له: إنّ هذا اللباس ليس من لباسك! فقال له: اسمع مني و ع ما أقول لك، فأنه خير لك عاجلاً و آجلاً إن أنت متّ على السنّة و الحقّ و لم تمت على بدعة، اخبرك أنّ رسول الله 9 كان في زمان مقفر جدب، فأما إذا أحفلت الدنيا فأحقّ أهلها بها أبرارها لا فجّارها، و مؤمنوها لا منافقوها، و مسلموها لا كفّارها، فما أنكرت يا ثوري! فوالله إنني لمع ما ترى ما أتى علىّ مذ عقلت صباح و لا مساء و الله في مالي حقّ أمرني أن أضعه موضعه إلّا و ضعته^۲ (سفيان به حضرت صادق 7 اعتراض می کند که این چه لباسهایی است که پوشیده اید. امام صادق 7 در جواب می فرماید: کلام مرا گوش بده و بفهم چون برای تو مفید است البته اگر بر حق و سنت بمیری نه در بدعت ... در ادامه می فرماید: آیا تو به لباس من اعتراض می کنی در حالیکه از روزی که یادم می آید، با همین وضعیت بوده ام و حقوق خداوند را در اموالم پرداخت کرده ام).

۲- روى الروضة: أنّ سفيان الثوري مرّ في المسجد الحرام، فرأى أبا عبد الله 7 و عليه ثياب كثيرة حسان. فقال: والله لآتيته و لأوبّخته! فدنا منه، فقال: يا ابن رسول الله 9 ما لبس رسول الله 9 مثل هذا اللباس و لا علىّ و لا أحد من آبائك! (سفيان در مسجد الحرام امام صادق 7 را دید و به اطرافیاناش گفت: الان نزد او می روم و او را توییخ می کنم. خدمت حضرت آمد و گفت: هیچ کدام از آباء و اجدادات چنین لباسهای فاخری نمی پوشیدند؟! فقال 7: كان النبي 9 في زمن قتر مقتر، و كان يأخذ لقتره و إقتاره، و إنّ الدنيا بعد ذلك أرخت عزاليها، فأحقّ أهلها بها أبرارها، ثمّ تلا «قل من حرّم زينة الله التي أخرج لعباده و الطيبات من الرزق»

۱. معجم رجال الحديث، السيد الخوئي، ج ۹ / ص ۱۵۸ - ۱۶۲

۲. کافی، کلینی، ج ۵ / ص ۶۵ / باب دخول الصوفیه علیّ أبي عبدالله 7 و احتجاجهم علیه فيما ينهون الناس عنه من طلب الرزق / حديث ۱

فنحن أحقّ من أخذ منها ما أعطاه الله (زمان پیامبر فقر و تنگدستی بوده است اما الان وضعیت مادی مردم فرق کرده است و چه کسانی سزاوارتر از ابرار، برای استفاده از این نعمتها).

غیر آنی یا ثوری! ما تری علیّ من ثوب إنّما لبسته للناس؛ ثمّ اجتذب بید سفیان فجرّها إلیه، ثمّ رفع الثوب الأعلى و أخرج ثوباً تحت ذلك علی جلده غليظاً، فقال: هذا لبسته لنفسی غليظاً، و ما رأیته للناس. ثمّ جذب ثوباً علی سفیان أعلاه غليظ خشن و داخل ذلك ثوب لیّن! فقال: لبست هذا الأعلى للناس، و لبست هذا لنفسک تسترها^۱ (ای ثوری عقل مردم در چشمشان است و این لباس را برای دیدگان مردم پوشیده‌ام ولی لباس زیرینم - که لباس غلیظی بود و آنرا به سفیان نشان دادند- را برای نفسم پوشیده‌ام. اما تو زیر لباس غلیظت که برای مردم پوشیده‌ای، لباس نرم و راحتی داری که برای آسایش نفست به تن کرده‌ای. آیا تو می‌خواهی مرا تویخ کنی؟!).

۳- عن سدیر، قال: سمعت أبا جعفر^۲ و نظر إلى أبي حنيفة و سفیان الثوری و هم حلق فی المسجد، فقال: هؤلاء الصادون عن دین الله بلا هدی من الله و لا کتاب مبین، إنّ هؤلاء الأخابث لو جلسوا فی بیوتهم فجال الناس فلم یجدوا أحداً یخبرهم عن الله تعالی و عن رسوله^۳ حتّی یأتونا، فنخبرهم عنهما^۴ (امام باقر^۲ با نگاه به ابوحنیفه و سفیان که در جمعی نشسته بودند، فرمودند: اینها بدون داشتن علم و هدایت الهی، در خانه ما را بستند. این خبیث‌ها اگر درون خانه خودشان می‌نشستند و اظهار علم نمی‌کردند، وقتی که مردم دنبال اخبار خداوند و رسول الله^۳ می‌گشتند نزد ما می‌آمدند و ما آنان را آگاه می‌کردیم).

نکته: مرحوم مجلسی می‌فرماید: (الصادین عن دین الله) ای المانعین الناس عنه. (أبی حنيفة) من فقهاء المخالفین. (سفیان الثوری) من صوفیتهم. ضمیر (هم) للصادین أو الملعونین باعتبار أنّهما كانا مع أتباعهما. (بلا هدی من الله) تأکید و الهدایة بالوحی أو الالهام أو السماع من أئمة الهدی. (فنخبرهم) منصوب أو للشرط و جزاؤه محذوف ای لکان خیراً لهم، و یدلّ علی أنّ الصوفیة علیهم لعنة الله، الذین كانوا فی أعصار الائمه، كانوا معارضین لهم، صادّین عنهم و عن دین الله^۵.

۴- عن رجل من قریش من أهل مکة، قال: قال لی سفیان الثوری: إذهب بنا إلی جعفر بن محمد^۶ فذهبت معه إلیه، فوجدناه قد ركب دابّته. فقال له سفیان: یا أبا عبدالله حدّثنا بحدیث خطبة النبی^۷ فی مسجد الخیف، فقال: دعنی حتّی أذهب فی حاجتی، فأتی قد ركبت، فاذا جئت حدّثتک. فقال: أسألك بقرابتک من النبی لَمّا حدّثتني! فنزل^۸ فقال له سفیان: مرّ لی بدواة و قرطاس حتّی أثبتته، فدعا به، ثمّ قال له: اکتب:

بسم الله الرحمن الرحیم، خطبة رسول الله^۹ فی مسجد الخیف: «نصر الله عبداً سمع مقالتي فوعاها و بلّغها من لم تبلغه. أيّها الناس! لیبلّغ الشاهد الغائب، فلربّ حامل فقه ليس بفقيه و ربّ حامل فقه إلی من هو أفقه منه. ثلاث لا یغلّ علیهن قلب امریء مسلم: إخلاص العمل لله و النصیحة لأئمة المسلمین و اللزوم لجماعتهم، فانّ دعوتهم محیطة من ورائهم. المؤمنون إخوة تتكافأ دماؤهم، و هم ید علی من سواهم، یسعی بذمتهم أدناهم». فکتبه ثمّ عرضه علیه، و ركب أبو عبدالله^۷. (راوی می‌گوید: سفیان از من درخواست کرد که نزد امام صادق^۷ برویم. وقتی نزد حضرت رسیدیم ایشان سوار مرکبشان بود تا به جایی بروند. سفیان با اصرار از امام درخواست کرد که خطبه پیامبر در مسجد خیف را نقل کنند. حضرت فرمودند: قلب مسلمان از سه چیز خالی نیست: ... سپس نوشته‌هایش را بر حضرت عرضه کرد تا صحت نوشته‌هایش را امام تأیید کند)

جئت أنا و سفیان، فلما کنا فی بعض الطريق، قال لی: کما أنت حتّی أنظر فی هذا الحدیث. فقلت: قد والله! ألزم أبو عبدالله^۷ رقتک شیئاً لا یذهب من رقتک أبداً، فقال: و ای شیء ذلك؟ فقلت له: «ثلاث لا یغلّ علیهن قلب امریء مسلم» إخلاص العمل قد

۱. همان، ج ۶ / ص ۴۴۳ / باب اللباس / حدیث ۸

۲. همان، ج ۱ / ص ۳۹۳ / باب أن الواجب علی الناس بعد ما یقضون مناسکهم أن یأتوا الامام فیسألونه عن معالم دینهم و ... / حدیث ۳

۳. مرأة العقول، علامه مجلسی، ج ۴ / ص ۲۸۸

عرفناه، و النصيحة لأئمة المسلمين، مَنْ هؤلاء الأئمة الَّذِينَ يجب علينا نصيحتهم؟ معاوية بن أبي سفيان! و يزيد بن معاوية! و مروان بن الحكم! و كلٌّ من لا تجوز شهادته عندنا و لا تجوز الصلاة خلفهم! (سفيان گفت: صبر کن تا حدیث را برایت بخوانم. گفتیم: ابو عبدالله چیزی را بر گردنت گذاشت که تا ابد از گردنت ساقط نمی‌شود. سفيان گفت: چه چیز بوده است؟ گفتیم: یقیناً مراد ابو عبدالله از ائمهٔ مسلمین، معاویه و يزيد و مروان و ... نیست)

و قوله: «و اللزوم لجماعتهم» فأیّ جماعة؟ مرجیء يقول: من لم یصلّ و لم یصم و لم یغتسل من جنابة و هدم الكعبة و نکح امّه فهو علی إیمان جبرائیل و میکائیل! أو قدری يقول: لا یكون ما شاء الله عزّوجلّ و یكون ما شاء إبليس؟ أو حروری یبرأ من علی بن أبی طالب؟ و یشهد علیه بالكفر؟ أو جهمی يقول: إنّما هی معرفة الله وحده، لیس الإیمان شیء غیرها! قال: و أی شیء؟ فقلت: إنّ علی بن أبی طالب والله! الإمام الّذی تجب علينا نصيحتة و لزوم جماعة أهل بيته. قال: فأخذ الكتاب فخرقه! ثمّ قال: لا تخبر بها أحداً! (مراد ابو عبدالله همراهی با چه جماعتی است؟ آیا مرادش مرجئه (با چنین اعتقاداتی) است؟! آیا مرادش قدری‌ها (که می‌گویند: هر چه خدا بخواهد نمی‌شود بلکه هر چه ابلیس اراده کند، همان می‌شود) می‌باشد؟! آیا مرادش جهمی است؟! آیا مرادش خوارج هستند که علی 7 را کافر می‌دانند؟! سفيان گفت: پس مرادش چه کسانی هستند؟ گفتیم: مرادش علی بن ابی‌طالب و اهل بیت او می‌باشد. وقتی سفيان این مطلب را فهمید، حدیث حضرت را پاره کرد و گفت: این جریان را برای کسی نقل نکن).

۵- فی الکشی، عن العیاشی، عن الحسین بن إشکیب، عن الحسن بن الحسین المروزی، عن یونس، عن أحمد بن عمرو، قال: سمعت بعض أصحاب أبی عبدالله 7 یحدّث أنّ سفيان الثوری دخل علی أبی عبدالله 7 و علیه ثياب جیاد، فقال: یا أبا عبدالله! إنّ آباءک لم یکنوا یلبسون مثل هذه الثياب؟ فقال: إنّ آباءی کانوا فی زمان مقفر مقتر یلبسون ذاک و هذا زمان قد أرخت الدنيا عزلها، فأحقّ أهلها بها أبرارهم.

وجدت فی کتاب جبرئیل بن أحمد الفارابی - بخطه - حدّثنی محمد بن عیسی عن محمد بن الفضل الکوفی، عن عبدالله بن عبدالرحمان، عن الهیثم بن واقد، عن میمون بن عبدالله، قال: أتی قوم أبا عبدالله 7 یسألونه الحدیث من الأمصار، و أنا عنده. فقال لی: أتعرف أحداً من القوم؟ قال: قلت: لا، قال: کیف دخلوا علیّ؟ قلت: هؤلاء قوم یطلبون الحدیث من کلّ وجه، لا یبالون ممّن أخذوا الحدیث. فقال لرجل منهم: هل سمعت من غیری من الحدیث؟ قال: نعم، قال: فحدّثنی ببعض ما سمعت، قال: إنّما جئت لأسمع منك لم أجبء احدّثک؟ و قال للآخر: ذلک ما یمنعه أن یحدّثنی بما سمع؟ قال: تتفضّل أن تحدّثنی بما سمعت؟ أجعل الّذی حدّثک حدیثه أمانة لا تحدّث به أحداً؟ قال: لا، قال: فأسمعنا بعض ما اقتبست من العلم حتّی نقتدی بک إن شاء الله تعالی. قال: حدّثنی سفيان الثوری عن جعفر بن محمد، قال: النبیذ کلّه حلال إلاّ الخمر» ثمّ سکت. فقال أبو عبدالله 7: زدنا، قال: حدّثنی سفيان، عمّن حدّثه، عن محمد بن علیّ، أنّه قال: «من لا یمسح علی خفیه فهو صاحب بدعة، و من لم یشرّب النبیذ فهو مبتدع، و من لم یأکل الجریث و طعام أهل الذمّة و ذبائحهم فهو ضالّ. أمّا النبیذ: فقد شرّبه عمر نبیذ زبیب فرشحه بالماء، و أمّا المسح علی الخفین: فقد مسح عمر علی الخفین ثلاثاً فی السفر و یوماً و لیلة فی الحضر، و أمّا الذبائح: فقد أکلها علیّ و قال: کلوها، فإنّ الله تعالی یقول: «الیوم احلّ لکم الطیبات و طعام الذین اوتوا الكتاب حلّ لکم و طعامکم حلّ لهم» ثمّ سکت. فقال أبو عبدالله 7: زدنا، فقال: قد حدّثتک بما سمعت. فقال: أکلّ الّذی سمعت هذا؟ قال: لا. قال: زدنا، قال: حدّثنا عمرو بن عبید، عن الحسن، قال: «أشیاء صدّق النّاس بها و أخذوا بها و لیس فی کتاب لها أصل: منها عذاب القبر، و منها المیزان، و منها الحوض، و منها الشفاعة، و منه النیّة ینوی الرجل من الخیر و الشرّ فلا یعمله فیثاب علیه، و لا یثاب الرجل إلاّ بما عمل إن خیراً فخیراً و إن شرّاً فشرّاً». فقال: فضحکت من حدیثه! فغمزنی أبو عبدالله 7 أن کفّ حتّی نسمع. قال: فرفع رأسه إلیّ فقال: و ما یضحک؟ أمن الحقّ أم من الباطل؟ قلت له: أصلحک الله! و أبکی؟ و

أنا يضحكنى منك تعجباً كيف حفظت هذه الأحاديث! فسكت. فقال أبو عبدالله: 7: زدنا، قال: حدثنا سفيان الثوري عن محمد بن المنكدر، أنه رأى علياً على منبر الكوفة، وهو يقول: «لئن أتيت برجل يفضلني على أبي بكر وعمر لاجلده حدة المفترى».

فقال أبو عبدالله 7: زدنا، قال: حدثنا سفيان، عن جعفر، أنه قال: «حبّ أبي بكر، وعمر أيمان، وبغضهما كفر» قال أبو عبدالله 7: زدنا، فقال: حدثنا يونس بن عبيد، عن الحسن «أنّ علياً أبطأ على بيعة أبي بكر، فقال له عتيق؟ ما خلفك يا عليّ عن البيعة؟ والله لقد هممت أن أضرب عنقك! فقال له: يا خليفة رسول الله! لا تثريب، فقال: لا تثريب» قال له أبو عبدالله 7: زدنا، قال: حدثنا سفيان الثوري، عن الحسن «أنّ أبا بكر أمر خالد بن الوليد أن يضرب عنق عليّ إذا سلّم من صلاة الصبح وأنّ أبا بكر سلّم بينه وبين نفسه، ثم قال: يا خالد! لا تفعل ما أمرتك» فقال له أبو عبدالله 7: زدنا، فقال: حدثني نعيم بن عبدالله، عن جعفر بن محمد، أنه قال: «ودّ عليّ بن أبي طالب أنّه بنخيلات ينبع يستظلّ بظلّهنّ ويأكل من حشفهنّ ولم يشهد يوم الجمل ولا النهروان» و حدثني به سفيان عن الحسن. قال أبو عبدالله 7: زدنا، قال: حدثنا عبّاد، عن جعفر بن محمد، أنه قال: «لما رأى عليّ بن أبي طالب يوم الجمل كثرة الدماء قال لابنه الحسن: يا بنيّ هلكت! قال له: يا أبا! ألسنت قد نهيتك عن هذا الخروج؟ فقال عليّ: يا بنيّ! لم أدر أن الأمر يبلغ هذا المبلغ» فقال له أبو عبدالله 7: زدنا، قال: حدثنا سفيان الثوري، عن جعفر بن محمد «أنّ علياً لما قتل أهل صفّين بكى عليهم، فقال: جمع الله بيني وبينهم في الجنة». قال: فضاق بي البيت و عرقت و كدت أن أخرج من مسكى! فأردت أن أقوم إليه فأتوطأه، ثمّ ذكرت غمز أبي عبدالله 7 فكففت. فقال له أبو عبدالله 7: من أيّ البلاد أنت؟ قال: من أهل البصرة. قال: هذا الذي تحدّث عنه و تذكر اسمه جعفر بن محمد هل تعرفه؟ قال: لا! قال: فهل سمعت منه شيئاً قطّ؟ قال: لا! قال: فهذه الأحاديث عندك حقّ؟ قال: نعم! قال: فمتى سمعتها؟ قال: لا أحفظ، قال: ألاّ أنّها أحاديث أهل مصرنا منذ دهرنا، لا يمترون فيها! قال له أبو عبدالله 7: لو رأيت هذا الرجل الذي تحدّث عنه فقال لك: هذه التي ترويها عنّي كذب و قال: لا أعرفها و لم احداث بها، هل كنت تصدّقه؟ قال: لا!! قال: و لم؟ قال: لأنّه شهد على قوله رجال لو شهد أحدهم على عتق رجل لجاز قوله، فقال: اكتب:

بسم الله الرحمن الرحيم: حدثني أبي، عن جدّي - قال: ما اسمك؟ قال: ما تسأل عن اسمي - أن رسول الله 9 قال: خلق الأرواح قبل الأجساد بألفى عام، ثمّ أسكنها الهواء، فما تعارف منها ائتلف هاهنا و ما تناكر منها ثمة اختلف هاهنا، و من كذب علينا أهل البيت حشره الله يوم القيامة أعمى يهودياً، و إن أدرك الدجال آمن به، و أن لم يدرك آمن به في قبره. يا غلام! ضع لي ماء. و غمزني فقال: لا تبرح. و قام القوم فانصرفوا و قد كتبوا الحديث الذي سمعوا منه. ثمّ إنّه خرج و وجهه منقبض، قال: أما سمعت ما يحدث به هؤلاء؟ قلت: أصلحك الله! ما هؤلاء و ما حديثهم؟! قال: أعجب حديثهم كان عندي الكذب عليّ و الحكاية عنّي ما لم أقل و لم يسمعه عنّي أحد و قولهم: لو أنكر الأحاديث ما صدّقناه! ما لهؤلاء! لا أمهل الله لهم و لا أملي لهم! ثمّ قال لنا: إنّ علياً 7 لما أراد الخروج إلى البصرة قام على أطرافها، ثمّ قال: لعنك الله يا أنتن الأرض تراباً و أسرعها خراباً و أشدها عذاباً، فيك الداء الدوى! قالوا: و ما هو؟ قال: كلام القدرى فيه الفرية على الله، و بغضنا أهل البيت: و استحلالهم الكذب علينا.

أقول: و قال الطبري في ذيله: ذكر عن زيد بن حباب، قال: كان عمّار بن رزيق الضبّي و سليمان بن قرم الضبّي و جعفر بن زياد الأحمر و سفيان الثوري أربعة يطلبون الحديث، و كانوا يتشيعون. فخرج سفيان إلى البصرة فلقى ابن عون و أيوب، فترك التشيع.

6- في حجّ مجاورى الكافي في خبر عن الصادق 7 قال لعبدالرحمان بن الحجاج - هو بصرى - إنّ سفيان فقيهم أتاني فقال: ما يحملك على أن تأمر أصحابك يأتون الجعرانة؟ (إلى أن قال) قال 7 فقال لي و أنا اخبره: إنّها وقت من مواقيت النبي 9 قال: فأتني

أرى لك ألا تفعل! (من به او می گویم: یکی از مواقیت پیامبر بوده است اما او می گوید: به نظر من این را برای مردم بازگو نکن) فضحکت و قلت: و لكنی أرى لهم أن يفعلوا.

۷- روى الخطيب عنه من ضحك فى الصلاة يعيد وضوءه. و عدّه ابن قتيبة فى معارفه فى أصحاب الرأى، و قال: أوصى إلى عمارة بن يوسف فى كتبه، فمحاها و أحرقتها. و لم يعقب سفیان، و جعل كلّ شيء له لاخته و ولدها، و لم يورث أخاه المبارك. و فى الحلية: قال الأصمعي: أوصى الثورى أن تدفن كتبه، و كان ندم على أشياء كتبت عن قوم، و قال: حملنى عليه شهرة الحديث. و فى الجمهرة: و بنو ثور بطن من الرباب، منهم سفیان الثورى. و فى السمعاني: أنه من ثور تميم، لا ثور همدان. و قال الجزرى: ليس فى تميم ثور، و إنما هو من ثور بن عبد مناة بن اذ بن طابخة. و روى الخطيب أيضاً كونه من ثور بن عبد مناة عن الهيثم بن عدى و محمد بن خلف التميمي.

۸- روى الحلية عنه، قال: من لم يشرب النبيذ و لم يمسح على الخفين، فاتهموه على دينكم. قلت (تستري): كان النبي 9 لا يشرب النبيذ، و لا يمسح على الخفين، فعنده النبي 9 متهم على الدين! لكن لك أن تقول: إنه لم يقل: «على الدين» أى دين الله، بل قال: «دينكم» أى دين الثلاثة (مرحوم تستري می فرماید: ای سفیان باید اینگونه بگویی که هر کس شراب نخورد بر دین خلفاء سه- گانه نیست نه اینکه بر دین خداوند نیست).

۹- روى أيضاً عنه، قال: إنى لآتى الدعوة و ما أشتهى النبيذ، فأشربه لكى يرانى الناس (وقتى مرا دعوت می کنند و شراب تعارف می کنند، میلی به نوشیدن آن ندارم اما می خورم تا مردم ببینند و عمل کنند). قلت: و كفاه ذلك خزيماً.

۱۰- روى أيضاً عن الحماني، قال: سألت الثورى، من آل محمد؟ قال: أمة محمد. قلت: و كفاه ذلك جهلاً.

۱۱- روى أيضاً عن الثورى، قال: الإسلام و الإيمان سواء، ثم قرأ «فأخرجنا من كان فيها من المؤمنين فما وجدنا فيها غير بيت من المسلمين». قلت: و كفاه ذلك أيضاً جهلاً، فإن مع صدق الخاصّ يصدق العامّ أيضاً، أو لم يقرأ قوله جلّ و علا: «قالت الأعراب آمناً قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا و لمّا يدخل الإيمان فى قلوبكم».

۱. أبوعلی الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن عبدالرحمن بن الحجاج قال: قلت لأبي عبد الله: إني أريد الجوار فكيف أصنع؟ قال: إذا رأيت الهلال هلال ذى الحجة فأخرج إلى الجعرانة فأحرم منها بالحج، فقلت له: كيف أصنع إذا دخلت مكة أقيم إلى يوم التروية لا أطوف بالبيت؟ قال: تقيم عشرة لا تأتى الكعبة إن عشرة لكثير إن البيت ليس بمهجور و لكن إذا دخلت طفف بالبيت واسع بين الصفا و المروة، فقلت له: أليس كل من طاف بالبيت و سعى بين الصفا و المروة فقد أحل؟ قال: إنك تعتقد بالتلبية ثم قال: كلما طفت طوافا و صليت ركعتين فاعقد بالتلبية، ثم قال: إن سفیان قبيهمك أتاني فقال: ما يحملك على أن تأمر أصحابك يأتون الجعرانة فيحرمون منها؟ فقلت له: هو وقت من مواقیت رسول الله 9 فقال: وأى وقت من مواقیت رسول الله 9 هو؟ فقلت له: أحرم منها حين قسم غنائم حنين و مرجعه من الطائف، فقال: إنما هذا شئ أخذته من عبد الله بن عمر كان إذا رأى الهلال صاح بالحج، فقلت: أليس قد كان عندكم مرضيا قال: بلى و لكن أما علمت أن أصحاب رسول الله 9 إنما أحرموا من المسجد فقلت: إن أولئك كانوا متمتعين فى أعناقهم الدماء و إن هؤلاء قطنوا بمكة فصاروا كأنهم من أهل مكة و أهل مكة لا متعة لهم فأحببت أن يخرجوا من مكة إلى بعض المواقیت و أن يستغفروا به أياما فقال لى و أنا أخبره أنها وقت من مواقیت رسول الله 9 يا أبا عبد الله فإنى أرى لك أن لا تفعل فضحكت و قلت: و لكنى أرى لهم أن يفعلوا، فسأل عبد الرحمن عن معناه من النساء كيف يصنعن؟ فقال: لولا أن خروج النساء شهرة لأمرت الصرورة منهن أن تخرج و لكن مر من كان منهن صرورة أن تهل بالحج فى هلال ذى الحجة فأما اللواتى قد حججن فإن شئن ففى خمس من الشهر و إن شئن فيوم التروية فخرج و أقمنا فاعتل بعض من كان معنا من النساء الصرورة منهن فقدم فى خمس من ذى الحجة فأرسلت إليه أن بعض من معنا من صرورة النساء قد اعتلن فكيف تصنعن؟ فقال: فلتنظر ما بينها و بين التروية فإن طهرت فتهل بالحج و إلا فلا يدخل عليها يوم التروية إلا و هى محرمة و أما الأواخر فيوم التروية، فقلت: إن معنا صبيا مولودا فكيف نصنع به؟ فقال: مر أمه تلقى حميدة فتسألها كيف تصنع بصبيها، فأتتها فسألته كيف تصنع، فقالت: إذا كان يوم التروية فأحرموا عنه و جردوه و غسلوه كما يجرد المحرم وقفوا به الواقف فإذا كان يوم النحر فارموا عنه و أحلقوا عنه رأسه و مرى الجارية أن تطوف به بين الصفا و المروة، قال: و سألته عن رجل من أهل مكة يخرج إلى بعض الأمصار ثم يرجع إلى مكة فيمر ببعض المواقیت أله أن يتمتع؟ قال: ما أزمع أن ذلك ليس له لو فعل و كان الالهلال أحب إلى. (كافى، كليني، ج ۴ / ص ۳۰۱ / باب حج المجاورين و قطان مكة / حديث ۵)

۲. سوره الذاريات / آيه ۳۵ و ۳۶

۳. سوره حجرات / آيه ۱۴

۱۲- روی أيضاً: أن الثوري سئل عن الرجل يحب أبابكر و عمر، إلا أنه يجد لعلی من الحب ما لا يجد لهما، قال: هذا رجل به داء ينبغى أن يسقى دواء (سفيان): اگر کسی چنین اعتقادی داشته باشد، مریض است و باید درمان شود). و قال: من قدم علياً على أبي بكر و عمر، فقد أزرى بالمهاجرين و الأنصار (مهاجرين و انصار را تنقیص کرده است)، و أخشى أن لا ينفعه مع ذلك عمل.

قلت: و نحن أيضاً نقول: من كان كما قال به داء ينبغى أن يداوى، و لا ينفعه عمل، لأنه خالف بداهة العقل «هل يستوى الذين يعملون و الذين لا يعملون إنما يتذكر أولوا الألباب» و لأنه صوّب فعل المؤلّفة و مستسلمة الفتح الذين لم يسلموا، و أزرى بالله تعالى في جعله مثل نبيّه 9 لما قال: «إنما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و هم راكعون» و أزرى برسول الله 9 حيث قال في متواتر النقل بعد تقريرهم بأنه أولى بهم من أنفسهم: «فمن كنت مولاه فعلى مولاه» فكيف يجوز حبّ من توثّب عليه؟
مرحوم تسترى: ما نیز می گویم کسی که، هم علی 7 و هم خلفاء را دوست داشته باشد، مریض است چون عقلش از کار افتاده و با بدیهیات عقلی مخالفت می کند. چون فعل کسانی که در فتح مکه اسلام آورده اند (مؤلّفة قلوبهم) را درست می داند ولی کلام خدا و رسولش را تنقیص نموده و ایشان را آزار داده اند. چگونه حبّ علی و دشمن او جمع می شود؟!.

۱۳- روی أيضاً عن عطاء بن مسلم، قال: قال لي سفيان: إذا كنت في الشام فاذكر مناقب عليّ و إذا كنت بالكوفة فاذكر مناقب أبي بكر و عمر. و كان سفيان نفسه إذا دخل البصرة حدّث بفصائل عليّ و إذا دخل الكوفة حدّث بفصائل عثمان.
قلت: أمر بما قال و فعل ما قال، لأنّ الشام و البصرة كانوا ناصبيّين و الكوفة كانوا متشيّعين، إلاّ أنّه بأمره ذاك و فعله ذاك كان من الذين يحسبون أنّهم يحسنون صنعاً؛ فما كان يذكر بالكوفة هو و من عيّن له دستوراً لاوئك الثلاثة إلاّ اموراً مفتعلة و ضعفتها الامويّة (مرحوم تسترى: سفيان که می گوید: در کوفه فضائل عثمان را بگو، تمام این فضائل را بنی امیه جعل کرده اند).

۱۴- من رواياته روايته -كما في الحلية أيضاً- عن إسحاق بن يحيى بن طلحة، عن موسى بن طلحة، قال: قال النبي في عمرو بن العاص: إنّ له رشيد. قلت: من كان ابن خمسة كيف يمكن أن يكون رشيداً؟ و مع كونه بهذه الدرجة من الزرع، بالغ الخطيب البغدادي في إطرئه و الثناء عليه و نقل له منامات افتعالية لكونه ناصبياً مثله (حشرهما الله مع مواليهما). ديوانه چو ديوانه ببند خوشش آيد

۱۵- روی عنه، قال: لا يجتمع حبّ عليّ و عثمان إلاّ في قلوب نبلاء الرجال (آدمهای عاقل و با شخصیت). قلت: بل لا يجتمع حبّهما إلاّ في قلوب المنسلخين عن الإنسانيّة، لأنّ تضادّهما من الامور الواضحة، و في صفين و في اللفظ كان أراجيز أصحاب معاوية و أصحاب يزيد «نحن على دين عثمان» و أراجيز أصحاب أميرالمؤمنين و أبي عبدالله 8 «نحن على دين عليّ 7».
كلام استاد: كلام سفيان را باید کنار روایتی که در ادامه ذکر می گردد قرار داد، تا ارزش کلامش روشن گردد.

مرحوم مجلسی نقل می فرماید: عباد بن سلیمان عن محمد بن سلیمان عن أبيه عن هارون بن الجهم عن ابن طريف عن أبي جعفر 7 قال: بينا أميرالمؤمنين 7 يوما جالسا في المسجد و أصحابه حوله، فأتاه رجل من شيعته فقال له: يا أميرالمؤمنين إن الله يعلم أني أدینه بولايتك و أحبک في السر كما أحبک في العلانية و أتولاک في السر كما أتولاک في العلانية. فقال له أميرالمؤمنين 7: صدقت، أما للفقير فاتخذ جلبابا (آماده فقر باش)، فإن الفقر أسرع إلى شيعتنا من السيل إلى قرار الوادي؛ قال: فولى الرجل و هو يبكي فرحا لقول أميرالمؤمنين 7: "صدقت".

قال: و كان هناك رجل من الخوارج و صاحب له قريبا من أميرالمؤمنين، فقال أحدهما: الله إن رأيت كالיום قط، انه أتاه رجل فقال له: إني أحبک فقال له: صدقت. فقال له الآخر: ما أنكرت من ذلك! أيجد بدا من أن إذا قيل [له]: "إني أحبک" أن يقول: صدقت؟ أتعلم أني أحبه! فقال: لا. قال: فأنا أقوم فأقول له مثل ما قال له الرجل فيرد علي مثل ما رد عليه. قال: نعم. (فردی از خوارج این صحنه را دید و به رفیقش گفت: اگر من هم چنین کلامی را به علی بگویم، او جوابم را همینگونه می دهد. علی برای

جلب رضایت افراد اینگونه پاسخ می‌گوید. رفیقش گفت: این چنین که می‌گویی نیست. اما فرد خارجی قبول نکرد و خدمت حضرت رسید و اظهار محبت کرد) فقام الرجل فقال له مثل مقالة الرجل الأول، فنظر [أميرالمؤمنين] إليه ملياً ثم قال: كذبت لا والله ما تحبني و لا أحببتني [يوماً]. قال: فبكي الخارجي ثم قال يا أميرالمؤمنين تستقبلني بهذا و قد علم الله خلافه! أبسط يدك أبايعك. فقال عليٌّ: علىٰ ماذا؟ قال: علىٰ ما عمل به أبو بكر و عمر. قال: فمد يده فقال له: اصفق لعن الله الاثنين. والله لكأني بك قد قتلت عليٰ ضلال و وطئ وجهك دواب العراق و لا يعرفك قومك. قال: فلم يلبث أن خرج عليه أهل النهروان و خرج الرجل معهم فقتل^۱.

(حضرت در جوابش فرمودند: دروغ می‌گویی، تو هیچگاه مرا دوست نداشته‌ای. فرد خارجی گریست و گفت: چرا اینگونه جوابم را دادی؟! دستت را بیاور تا با تو بیعت کنم. حضرت فرمودند: بر چه چیزی بیعت می‌کنی؟ گفت: بر عمل ابوبکر و عمر.) حضرت فرمودند: خداوند آنان را لعنت کند. بدانکه در گمراهی می‌میری و در جنگ چنان لگدمال چهارپایان می‌شوی که حتی اقوامت هم تو را نمی‌شناسند)

۵) عبدالرحمان اوزاعی

شخصیت اوزاعی
سبب مرگ اوزاعی
عُلو در شخصیت اوزاعی
دلیل بالا بردن مقام اوزاعی
فضائل اوزاعی از نظر اهل سنت
موضع اوزاعی نسبت به امیرالمؤمنین 7
دفاع اوزاعی از شیخین
دفاع اوزاعی از امویین
فقه اوزاعی

محورهای بحث:

بخش اول) شخصیت اوزاعی^۲

۱. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳۴ / ص ۲۵۷ - ۲۵۸

۲. او غیر از ابو ایوب اوزاعی است که با امام حسین 7 در مکه ملاقات کرده و حضرتش را از عزیمت به عراق نهی می‌کرد.

حضرت استاد طبسی در کتاب مع الركب الحسينی، ج ۲ / ص ۳۰۰، به طور مفصل به این بحث پرداخته‌اند. ایشان می‌فرمایند:

روی ابن رستم الطبری فی کتابه (دلائل الإمامة) قائلاً: «حدثنا يزيد بن مسروق قال: حدثنا عبدالله بن مكحول، عن الأوزاعي قال: بلغني خروج الحسين بن علي بن أبي طالب 8 الى العراق، فقصدت مكة فصادفته بها، فلما رأني رحب بي و قال: مرحباً بك يا اوزاعي، جئت تنهاني عن المسير، و أبي الله عزوجل إلا ذلك، إن من هاهنا الى يوم الاثنين منيتي (مبعثي)! فسهدت في عدّ الأيام، فكان كما قال».

تُرى من هو هذا الأوزاعي الذي أهدمه أمر الإمام الحسين 7 حتى قصد مكة لينهيه عن المسير الى العراق؟ و ما هو دافعه في ذلك؟ و ما معنى قول الإمام 7: «إن من هاهنا الى يوم الاثنين منيتي (مبعثي)!»؟ أمّا من هو هذا الأوزاعي؟ فانّ هناك جماعة من الرجال عرفوا بهذا اللقب: فمن هؤلاء:

- عبدالرحمن بن عمرو بن يُحمّد: أبو عمرو الشامي، و هذا الأوزاعي ولد عام 88 هـ ق يعني بعد سبع و عشرين سنة من استشهاد الإمام الحسين 7، و توفي عام 157 هـ، و قد سكن الأوزاع بدمشق، و المعروف عنه أنه قال: «ما أخذنا العطاء حتى شهدنا عليّ 7 بالنفاق و تبرأنا منه، و أخذ علينا بذلك الطلاق و العتاق» (راجع: سير أعلام النبلاء، ج 7 / ص 109) و عليه فهذا الأوزاعي لم يُدرک الإمام الحسين 7.

و قد ظنّ المامقاني أنّ لقب الأوزاعي منحصر في عبدالرحمن هذا، حيث قال: «إنّ هذا اللقب منحصر في عبدالرحمن المعروف بالأوزاعي و لم تر غيره قطّ» (تنقيح المقال، ج 3 / ص 46) و الأمر ليس كذلك، إذ منهم أيضاً:

- مغيث بن سُمي الأوزاعي، أبو أيوب (راجع: الأنساب للسمعاني، ج 1 / ص 227). و قد أوردنا ذكره في المتن لأننا نرجّح أنه هو المراد بالأوزاعي في هذه الرواية.

الأوزاعي، عبدالرحمن بن عمرو بن يحمى، شيخ الإسلام، و عالم أهل الشام، أبو عمرو الأوزاعي. كان يسكن بمحلة الأوزاع و هي العقبية الصغيرة ظاهر باب الفراديس بدمشق، ثم تحول إلى بيروت مرابطاً بها إلى أن مات. و قيل: كان مولده ببعلبك.

اصل و ريشه‌اش از هندوستان (سند) است. ولی در محله اوزاع (در دمشق) بدنیا آمده و سپس به عنوان مرزبانى به بيروت آمد و همانجا فوت کرد. ولی در مکان تولد او اختلاف است: بعضی می گویند در بعلبك بوده و عده‌ای می گویند در کَرَک (از روستاهای بعلبك) بوده است. او در دوران بعضی از صحابه متولد شده، بنا بر این جزء تابعین است.

حدث عن: عطاء بن أبي رباح و أبي جعفر الباقر 7 و عمرو بن شعيب و مكحول و قتادة،

و كان مولده في حياة الصحابة. روى عنه: ابن شهاب الزهري و يحيى بن أبي كثير - و هما من شيوخه - و شعبة و الثوري،

قال محمد بن سعد: الأوزاع بطن من همدان و هو من أنفُسِهِم و كان ثقة. أما البخاري فقال: لم يكن من الأوزاع بل نزل فيهم.

قال: و ولد سنة ثمان و ثمانين، و توفي سنة سبع و خمسين و مئة. (متولد: ۸۸ یا ۸۳ - متوفی: ۱۵۱ یا ۱۵۷)

قال الهيثم بن خارجة: سمعت أصحابنا يقولون: ليس هو من الأوزاع، هو ابن عم يحيى بن أبي عمرو السيباني لَحًا، إنما كان ينزل قرية الأوزاع، إذا خرجت من باب الفراديس.

قال أبو زرعة الدمشقي: اسم الأوزاعي: عبدالعزيز بن عمرو بن أبي عمرو، فسمى نفسه عبدالرحمن و كان أصله من سبي السند،

نزل في الأوزاع، فغلب عليه ذلك، و كان فقيه أهل الشام و كانت صنعة الكتابة و الرسل و رسائله تؤثر^۱.

حرفه‌اش نویسدگی (کتابت) بوده است.

قال أبو مسهر و طائفة: ولد سنة ثمان و ثمانين. قال ضمرة: سمعت الأوزاعي يقول: كنت محتلماً، أو شبيهاً بالمحتلم في خلافة عمر

بن عبدالعزيز. قال الوليد بن مزيد: مولده ببعلبك، و منشؤه بالكرك (قرية بالبقيع) ثم نقلته أمه إلى بيروت

بخش دوم) سبب مرگ اوزاعي

تواتر معنوی بر این است که او در حمام مرده است. قال عباس الدوري: سمعت يحيى يقول: مات الأوزاعي في الحمام.

- أحمد بن عيسى المصري: حدثني خيران بن العلاء (و كان من خيار أصحاب الأوزاعي) قال: دخل الأوزاعي الحمام و كان

لصاحب الحمام حاجة، فأغلق عليه الباب و ذهب، ثم جاء، ففتح، فوجد الأوزاعي ميتاً مستقبلاً القبلة.

- ابن زبر: حدثنا إسحاق بن خالد، حدثنا أبو مسهر، قال: بلغنا موت الأوزاعي و أن امرأته أغلقت عليه باب الحمام، غير متعمدة،

فمات، فأمرها سعيد بن عبدالعزيز بعق رقبة، (برخی می گویند: همسر او به صورت غیر عمدی، در حمام را بر او بسته است و

منجر به مرگ او شده. و سعيد هم به او گفت: به خاطر این عملت باید یک بنده آزاد کنی)

- و منهم أيضاً نهيك بن يريم الأزاعي، و هو من الطبقة الرابعة، و يروى عن الأوزاعي المعروف - عبدالرحمن بن عمرو - (راجع: تهذيب الكمال، ج ۱۸ / ص ۲۹۴)، و عليه فلا يمكن ان يكون هذا معاصراً للإمام الحسين 7.

- و منهم أيضاً: أبو بكر عمرو بن سعيد الأزاعي، و لم نثر له على ترجمة.

و قال السمعاني في (الأنساب، ج ۱ / ص ۲۲۷): «هذه النسبة إلى الأوزاعي و هي قرى متفرقة فيما أظن بالشام فجمعت و قيل لها الأوزاع، و قيل إنها قرية على باب

دمشق يقال لها الأوزاع و هو الصحيح». (و انظر معجم البلدان، ج ۱ / ص ۲۸۰).

خلاصه: لكن الاحتمال الأقوى هو أن المراد بهذا الأوزاعي (که در متن حدیث کتاب دلایل الامامه واقع شده است): أبو أيوب، مغيث بن سمي الأوزاعي: الذي يُقال إنه

أدرك زهاء ألف من أصحاب رسول الله 9. و قد روى عن ابن الزبير و ابن عمر، و ابن مسعود، و كعب الأحرار، و أبي هريرة، و هو من الطبقة الثانية من تابعي أهل الشام، و قد وثقه ابن حبان، و أبو داود، و يعقوب بن سفيان. و لكن لم يرد له ذكر في كتبنا الرجالية على ما حققنا.

۱. سير اعلام النبلاء، ج ۷ / ص ۱۰۹

العباس بن الوليد بن مزيد: سمعت عقبه بن علقمة قال: سبب موت الاوزاعي أنه اختضب و دخل الحمام الذي في منزله و أدخلت معه امرأته كانوا فيه فحم، لثلا يصيبه البرد و أغلقت عليه من برا، فلما هاج الفحم، ضعفت نفسه و عالج الباب ليفتحه، فامتنع عليه، فألقى نفسه، فوجدناه موسدا ذراعه إلى القبلة. (عقبه می گوید: اوزاعی برای خضاب کردن به درون حمام منزل خودش رفت. همسرش برای اینکه او سرما نخورد، منقلى از آتش درون حمام گذاشت و از بیرون، در حمام را بر او بست. وقتی دود و گازهای آتش فضای حمام را پُر کرد، هر چه سعی کرد در را باز کند، نتوانست و بر زمین افتاد و مُرد)

بخش سوم) غلو در شخصیت اوزاعی

(۱) حدثني محمد بن الاوزاعي: قال لي أبي: يا بني! أحدثك بشيء لا تحدث به ما عشت: رأيت كأنه وقف [بي] على باب الجنة، فأخذ بمصراعي الباب، فزال عن موضعه، فإذا رسول الله صلى الله عليه وسلم و معه أبو بكر و عمر يعالجون رده، فردوه، فزال، ثم أعادوه، قال: فقال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم: يا عبدالرحمن: ألا تمسك معنا؟ فجتت حتى أمسك معهم حتى ردوه. (پسر اوزاعی می گوید: پدرم به من گفت: شبی خواب دیدم که بر در بهشت ایستاده‌ام و در بهشت در حال کنده شدن و افتادن است. دیدم که پیامبر به همراه ابوبکر و عمر، تلاش می کنند که در را درست کنند و سر جایش برگردانند. در را سر جایش گذاشتند اما دوباره افتاد. خواستند دوباره تلاش کنند که پیامبر به من گفت: ای عبدالرحمان آیا ما را کمک نمی کنی؟ من هم رفتم و تا من نیامدم، در بهشت سر جایش قرار نگرفت)^۱

(۲) ... عن محمد بن شعيب، قال: جلست إلى شيخ في الجامع، فقال: أنا ميت يوم كذا و كذا. فلما كان ذلك اليوم، أتيته، فإذا به يتفلى في الصحن، فقال: ما أخذتم السرير؟ (يعني النعش) خذوه قبل أن تسبقوا إليه. قلت: ما تقول رحمك الله؟ قال: هو الذي أقول لك، رأيت في المنام كأن طائرا وقع على ركن من أركان هذا لقبة، فسمعتة يقول: فلان قدرى و فلان كذا و عثمان بن أبي العاتكة: نعم الرجل و عبدالرحمن الاوزاعي خير من يمشى على الارض و أنت ميت يوم كذا و كذا، قال: فما جاءت الظهر حتى مات و أخرج بجنازته. محمد بن شعيب می گوید: نزد شیخی نشستم (این شیخ کیست؟ آری او یک شخصیت مجهول است) که گفت: من در فلان روز می میرم. او را در صحن مسجد دیدم که قدم می زد و به من گفت: تابوت مرا آماده کنید قبل از اینکه دیگران بیاورند. به او گفتم: چه می گویی؟ گفت: من دارم می میرم، چون پرنده‌ای را در خواب دیدم که می گفت: ... اوزاعی بهترین کسی است که بر روی زمین راه می رود و تو در فلان روز می میری و ... تمام این جریان را برای ستایش و مدح شخصیت اوزاعی نقل (جعل) کرده است. و علم غیب را به او و پرنده نسبت دادند ولی از پیامبر و اهل بیت او نفی می کنند.

(۳) ... حدثنا الاوزاعي، قال: رأيت كأن ملكين عرجا بي و أوقفاني بين يدي رب العزة، فقال لي: أنت عبدى عبدالرحمن الذى تأمر بالمعروف؟ فقلت: بعزتك أنت أعلم. قال: فهبطا بي حتى رداني إلى مكاني. (اوزاعی می گوید: در خواب دیدم که دو ملک مرا به معراج بردند و در پیشگاه خداوند ایستادم. خدا گفت: تو بنده من، عبدالرحمان هستی که امر به معروف می کنی؟ گفتم: خداوندا تو اعلم به من هستی. آن دو ملک مرا دوباره به سر جایم برگرداندند)

(۴) ... حدثنا الوليد بن مسلم قال: ما كنت أحرص على السماع من الاوزاعي حتى رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في المنام و الاوزاعي إلى جنبه، فقلت: يا رسول الله! عن أحمل العلم؟ قال: عن هذا و أشار إلى الاوزاعي. (شخصی می گوید: دوست نداشتم در درس اوزاعی شرکت کنم، تا اینکه پیامبر را در خواب دیدم و اوزاعی در کنارش بود. از ایشان پرسیدم: از چه کسی علم را اخذ کنم؟ پیامبر فرمودند: از اوزاعی)

کلام استاد: ذهبی که ادعای علم و تحقیق می کند و روایات صحیح السند را در فضائل امیرالمؤمنین و اهل بیت پیامبر: رد می کند و در سند آن مناقشات پوچ و واهی دارد، در اینجا به منامات (خوابهای خود اوزاعی و یا افراد مجهول) تمسک می کند و هیچ تعلیق و حاشیه و مناقشه ای نمی کند!

بخش چهارم) دلیل بالا بردن مقام اوزاعی

- دفاع از آثار سلف: العباس بن الولید: حدثنا ابي: سمعت الاوزاعی يقول: عليك بآثار من سلف و إن رفضك الناس، ...
- شرط ایمان، حبّ عثمان است: قال الاوزاعی: لا يجتمع حب علي و عثمان - رضی الله عنهما - إلا فی قلب مؤمن.
البتة روش سلفیها - بالاخص پیروان ابن تیمیه - این است که از هواداران و هم فکرهای خود دفاع و تعریف کنند و معایب آنان را (هر چه باشد) توجیه کنند.

بخش پنجم) فضائل اوزاعی از نظر اهل سنت

- قال: الاوزاعی إمام یقتدی به.
- قال: الاوزاعی هو عالم أهل الشام.
- قال الخریبی: كان الاوزاعی أفضل أهل زمانه.
- سمعت الناس فی سنة أربعین ومئة یقولون: الاوزاعی الیوم عالم الامة.
- قلت لامیة بن یزید: أین الاوزاعی من مکحول؟ قال: هو عندنا أرفع من مکحول. قلت: بلا ریب هو أوسع دائرة فی العلم من مکحول.
- قال: بلغ الثوری و هو بمکة، مقدم الاوزاعی، فخرج حتی لقیه بذی طوی، فلما لقیه، حل رسن البعیر من القطار، فوضعه علی رقبته، فجعل یتخلل به، فإذا مر بجماعة قال: الطریق للشیخ.
- فأما الاوزاعی، فكان رجل عامّة، و لو خُیرتْ لهذه الامة لاخترت لها الاوزاعی - یرید الخلافة - ... (ذهبی می گوید: اوزاعی یک مرد بین المللی بود. و اگر اختیار تعیین خلیفه با من بود، اوزاعی را انتخاب می کرد)
- قال عبدالرحمن بن مهدی: إنما الناس فی زمانهم أربعة: حماد بن زید بالبصرة و الثوری بالكوفة و مالک بالحجاز و الاوزاعی بالشام. (در حالیکه زمان حیات امام سجاد 7 بوده است)
- الریبع المرادی: سمعت الشافعی یقول: ما رأیت رجلاً أشبه فقهه بحدیثه من الاوزاعی.

بخش ششم) موضع اوزاعی نسبت به امیرالمؤمنین 7

أبو فروة، یزید بن محمد الرهاوی: سمعت ابي یقول: قلت لعیسی بن یونس: أيهما أفضل: الاوزاعی أو سفیان؟ فقال: و أین أنت من سفیان؟ قلت: یا أبا عمرو: ذهبت بک العراقیة، الاوزاعی، ففقهه و فضله و علمه! (به عیسی گفته شد که سفیان افضل است یا اوزاعی؟ گفت: کجا مانند سفیان پیدا می شود. به او گفتیم: تعصب عراقی بودند مانع شد تا درست بگویی، چون فقه و علم و فضل اوزاعی بالاتر است) فغضب و قال: أترانی أوثر علی الحق شیئاً. سمعت الاوزاعی یقول: ما أخذنا العطاء حتی شهدنا علیّ بالنفاق، و تبرأنا منه، ... (عیسی ناراحت شد و گفت: علت جواب من این نبود که سفیان از عراق است و دچار تعصب نشدم. بلکه دلیل جواب من این است که به گوش خود شنیدم که اوزاعی می گفت: ما برای گرفتن حقوقمان باید شهادت به نفاق علی بن ابیطالب 7 می دادیم و از او اظهار تبری می کردیم)^۱

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۷ / ص ۱۳۰

بخش هفتم) دفاع اوزاعی از شیخین

حدثنا محمد بن كثير، سمعت الاوزاعي، عن قتادة، عن أنس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي بكر و عمر: هذان سيدا كهول أهل الجنة من الاولين و الآخريين، إلا النبيين و المرسلين.

کلام استاد: در اینجا باید کلام امام جواد⁷ را یاد آور شد که فرمودند: این حدیث از احادیث جعلی و وضع شده توسط امویین می باشد^۱.

بخش هشتم) دفاع اوزاعی از امویین

... حدثنا الاوزاعي، قال: بعث عبد الله بن علي^۲ إلى، فاشتد ذلك على و قدمت، فدخلت و الناس سمامان (اوزاعی می گوید: عبدالله بن علی مرا احضار کرد. ترسیده بودم و وقتی داخل شدم، دو ردیف مردم ایستاده بودند)، فقال: ما تقول في مخرجنا و ما نحن فيه؟ قلت: أصلح الله الامير! قد كان بيني و بين داود بن علي^۳ مودة. قال: لتخبرني (عبدالله به من گفت: نظرت درباره موضع و قیام ما نسبت به اموی ها چیست؟ گفتیم: ای امیر، میان من و داود بن علی، دوستی می باشد و نمی توانم صحبتی کنم. او گفت: باید نظرت را بیان کنی).

فتفكرت، ثم قلت: لأصدقته و استبسلت للموت، ثم رويت له عن يحيى بن سعيد حديث "الاعمال"، و بيده قضيب ينكت به، ثم قال: يا عبدالرحمن: ما تقول في قتل أهل هذا البيت؟ قلت: حدثني محمد ابن مروان، عن مطرف بن الشخير، عن عائشة، عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: " لا يحل قتل المسلم إلا في ثلاث ... " و ساق الحديث (اوزاعی می گوید: مقداری فکر کردم و با خود گفتم که راستش را می گویم و حتی آماده مرگ هم می شوم. عبدالله گفت: نظرت درباره کشتن اموی ها چیست؟ در جواب او روایتی از پیامبر نقل کردم که می فرماید: کشتن مسلمان جایز نیست مگر به سه دلیل ... ، اموی ها هم مسلمان هستند و نمی توان آنان را کشت) آری گویا سالار شهیدان⁷ و شهیدای کربلا، مسلمان نبودند که به دست جنایتکاران اموی به قتل رسیدند.

فقال: أخبرني عن الخلافة، و وصية لنا من رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ فقلت: لو كانت وصية من رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ترك علي² أحدا يتقدمه. قال: فما تقول في أموال بني أمية؟ قلت: إن كانت لهم حلالا، فهي عليك حرام و إن كانت عليهم حراما فهي عليك أحرم. فأمرني، فأخرجت. (عبدالله گفت: آیا پیامبر در مورد خلافتشان وصیتی کرده بودند؟ گفتیم: اگر وصیتی کرده بودند، علی نمی گذاشت که کسی بر او مقدم شود. گویا اوزاعی مخالفتها و اعتراضات حضرت علی⁷ را نشنیده!).

عبدالله گفت: نظرت درباره اموال اموی ها چیست؟ گفتیم: ... با این جوابهای مبهمی که داد، او را از مجلس اخراج کردند) قلت: قد كان عبد الله بن علي ملكا جبارا، سفاكا للدماء، صعب الرأس، و مع هذا فالامام الاوزاعي يصدعه بمُر الحق كما ترى، لا كخلق من علماء السوء، الذين يحسنون للامراء ما يقتحمون به من الظلم و العسف و يقلبون لهم الباطل حقا - قاتلهم الله - أو يسكتون مع القدرة على بيان الحق (ذهبی می گوید: با وجود اینکه عبدالله پادشاه زورگو و زُمختی بود اما اوزاعی حرف حق را بیان می کند و از اموی ها دفاع می کند. اوزاعی مانند عده ای از علماء سوء نمی باشد که در برابر کشتار امویان هیچ موضعی نگرفتند و سکوت کردند) اری، ذهبی اموی درباره کشتار امویان توسط عبدالله بن علی موضع می گیرد اما درباره کشتار اهل بیت پیامبر و هزاران مسلمان بیگناه توسط جلادان اموی هیچ اظهار ناراحتی نمی کند!!.

بخش نهم) فقه اوزاعی

۱. قال يحيى: و قد روى أيضا: (أنهما سيدا كهول أهل الجنة) فما تقول فيه؟ فقال⁷: و هذا الخبر محال أيضا، لأن أهل الجنة كلهم يكفونون شبابا و لا يكون فيهم كهول و هذا الخبر وضعه بنو أمية لمضادة الخبر الذي قال رسول الله⁹ في الحسن و الحسن: 8: بأنهما (سيدا شباب أهل الجنة). (الاحتجاج، طبرسي، ج ۲ / ص ۲۴۶)
۲. عموي منصور دوانيقی بود و معروف است که اموی ها را تعقیب می کرد و آنان را می کشت.
۳. او نیز عموی منصور و فردی بسیار ملعون و خبیث بود. و مورد نفرین امام صادق⁷ قرار گرفت. (مستدرکات علم الرجال، علی نمازی شاهرودی، ج ۳ / ص ۳۶۱)

کان له مذهب مستقل مشهور، عمل به فقهاء الشام مدة و فقهاء الاندلس^۱، ثم فنی. (فقه او در چنین فضایی خریدار داشته است!)^۲ آری، شجره ملعونه ریشه کن شد و فقیه آنان نیز ورشکست شده و بساط او جمع گردید.

فصل سوم: آشنایی با افرادی که کتاب فقه مقارن نوشته‌اند

مؤلفین کتب فقه مقارن از شیعه

مؤلفین متقدم

۱) سید مرتضی در کتاب الانتصار شواهدی از فتاوی علمای اهل سنت که مطابق با نظرات شیعه است، می‌آورد. ایشان شاید اولین شخصیت شیعی هستند که به طور رسمی و منظم فقه مقارن را تدوین کردند.

دلیل تألیف کتاب الانتصار: ایشان در مقدمه کتاب چنین می‌فرمایند: فإني ممثّل ما رسمته الحضرة السامية الوزيرية العميدية^۳ أدام الله سلطانها، و أعلا أبدأ شأنها و مكانها من بيان المسائل الفقهية التي شُنعَ بها على الشيعة الإمامية، و ادعى عليهم مخالفة الإجماع و أكثرها موافق فيه الشيعة غيرهم من العلماء و الفقهاء المتقدمين أو المتأخرين (مسائلی را انتخاب کردم که شیعه نسبت به آنان مورد حمله بود و می‌گفتند که شیعه در این مسائل، مخالف اجماع مسلمین فتوا می‌دهد. در حالیکه در اکثر این مسائل علماء متقدم و متأخر اهل سنت با شیعه موافق هستند).

و ما ليس لهم فيه موافق من غيرهم فعليه من الأدلة الواضحة و الحجج اللاتحة ما يغني عن وفاق الموافق و لا يوحش معه خلاف المخالف (و اگر فتوایی داریم که موافقی از عامه ندارد، چون برایش دلیل و حجت داریم و این ادله ما را از موافقت دیگران بی‌نیاز می‌کند و از مخالفت با دیگران نمی‌ترساند)، و أن أبين ذلك و أفصله و أزيل الشبهة المعترضة فيه و ها أنا ذا مبتدئا بذلك و معتمدا من الإيجاز و الاختصار ما لا يخل بهمهم و إن كان خارجا عن إكثار يفضي إلى إملال و إضجار و ما توفيقى إلا بالله ...

و مما يجب تقديمه - فهو الأصل الذي عليه يتفرع ما نحن بسبيله و منه يتشعب - أن الشناعة إنما تجب في المذهب الذي لا دليل عليه يعضده، و لا حجة لقائله فيه (شناعت و استهزاء در مورد مذهبی که دلیل ندارد، رواست) فإن الباطل هو العارى من الحجج و البيّنات البرى من الدلالات فأما ما عليه دليل يعضده و حجة تعمده فهو الحق اليقين و لا يضره الخلاف فيه و قلة عدد القائل به، كما لا ينفع في الأول الاتفاق عليه و كثرة عدد الذاهب إليه (همچنانکه در مذهب باطل، تعداد و اکثریت نافع نیست)، و إنما يسأل الذاهب إلى مذهب عن دلالته على صحته و حجته القائدة له إليه لا عن موافقه فيه أو يخالفه.

على أنه لا أحد من فقهاء الأمصار إلا و هو ذاهب إلى مذاهب تفرّد بها مخالفوه كلهم على خلافها فكيف جازت الشناعة على الشيعة بالمذاهب التي تفرّدوا بها و لم يشنع على كل فقيه كأبي حنيفة و الشافعي و مالك و من تأخر عن زمانهم بالمذاهب التي تفرّدوا بها؟ و كل الفقهاء على خلافه فيها، و ما الفرق بين ما انفردت به الشيعة من المذاهب التي لا موافق لهم فيها و بين ما انفرد به أبو حنيفة أو الشافعي من المذاهب التي لا موافق له فيها؟ (چه فرقی بین متفردات شیعه و متفردات ابوحنیفه و شافعی؟ پس چرا آنها را نقل می‌کنید اما نسبت به شیعه موضع گیری می‌کنید و نقل نمی‌کنید؟!)

۱. ابن تیمیه می‌گوید: در خطبه نمازهای جمعه اندلس، نام خلفاء ثلاثه به همراه معاویه (به عنوان چهارمین خلیفه) ذکر می‌شد و نام امیرالمؤمنین 7 را ذکر نمی‌کردند. (منهاج السنه، ج 6/ص 419)

۲. تمام مطالب درباره اوزاعی، از کتاب سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج 7/107 - 134 می‌باشد

۳. سلطان طغرل بیک سلجوقی فردی به نام ابونصر محمد بن منصور ملقب به عمید الملک را وزیر خویش قرار داد و این کتاب به درخواست این وزیر نوشته شده است. عمید الملک با توطئه نظام الملک طوسی در سال 456 هجری، کشته شد.

فإن قالوا: الفرق بين الأمرين: أن كل مذهب تفرد به أبو حنيفة فله موافق من فقهاء أهل الكوفة فيه، أو من السلف المتقدم و كذلك ما تفرد به الشافعي له فيه موافقون من أهل الحجاز من السلف، و ليس كذلك الشيعة.

قلنا: ليس كل مذهب تفرد به أبو حنيفة أو الشافعي يعلم أن أهل الكوفة أو أهل الحجاز أو السلف قائلون به (معلوم نیست که عده‌ای از اهل کوفه یا سلف یا اهل حجاز، قائل به متفردات ابوحنیفه یا شافعی باشند!) و إن ادّعى ذلك دون ما هو معلوم مسلم غير منازع فيه، فالشيعة أيضا تدعى و تروی أن مذاهبها التي انفردت بها هي مذاهب جعفر بن محمد الصادق و محمد ابن علي الباقر و علي بن الحسين زين العابدين: بل تروی هذه المذاهب عن أمير المؤمنين علي⁷ و تسندها إليه (اگر شیعه متفرداتی دارد، مستند به روایت است و موافقانی از معصومین همچون امام صادق یا امام باقر یا امام سجاد: دارد. بلکه همه اینها از امیرالمؤمنین⁷ نقل می‌کنند و فقه ما فقه علی بن ابیطالب⁷ است)، فاجعلوا لهم من ذلك ما جعلتموه لأبي حنيفة و للشافعي و فلان و فلان، أو أنزلوهم علی أقل الأحوال منزلة ابن حنبل و داود و محمد بن جریر الطبری¹ فيما انفردوا به فإنكم تعدونهم خلافا فيما انفردوا به (هر آنچه که برای ابوحنیفه و شافعی قرار می‌دهید برای اهل بیت هم قائل شوید. و یا لأقل ایشان را مانند ابن حنبل که نزد شما محدث است، بدانید)، و لا تعذرون الشيعة خلافا فيما انفردوا به و هذا ظلم لهم و تحيف عليهم.

علی أن من مذاهب أبي حنيفة التي استدرکها بالقياس ما لا يمكنه أن يدعى أن له في القول بها سلفا من الصحابة و لا التابعين و لو شئنا لأشرنا إلى فروع كثيرة له بهذه الصفة فكيف لم تشنعوا عليه بأنه ذهب إلى ما لم يذهب إليه أحد قبله و شنعتم علی الشيعة بمثل ذلك؟ (شما می‌گویید که متفردات ابوحنیفه، ریشه در سلف دارد در حالیکه مستند او قیاس است که جدید می‌باشد و هیچکدام از صحابه و تابعین به قیاس عمل نمی‌کرده‌اند. و اگر بخواهید به فروع فقهی که ابوحنیفه با قیاس فتوا داده است، اشاره می‌کنم و حال آنکه به او اعتراض نمی‌کنید و او را استهزاء نمی‌کنید؟!)²

۲) انگیزه شیخ طوسی^۳ از کتاب الخلاف

ایشان در مقدمه، درباره دلیل تألیف کتاب خلاف، چنین می‌فرماید: سألتم أیدکم الله (از من درخواست کردید که اولاً: آراء فقهاء متقدم و متأخر را بیان کنم و قول صحیح را معین کنم و ثانياً: دلیل هر قول را نیز بیان کنم)، إملاء مسائل الخلاف بیننا و بین من خالفنا من جميع الفقهاء من تقدم منهم و من تأخر. و ذکر مذهب کل مخالف علی التعیین، و بیان الصحیح منه و ما ینبغی أن یعتقد.

۱. در تفسیر قرطبی آمده است که طبری مسلمان است اما شیعه جزء مسلمین نیست. فقال: {إِلَى الْكُفَّيْنِ} كما قال في الیدین {إِلَى الْمَرَأَقِ} فدل علی وجوب غسلهما؛ والله أعلم. قال ابن العربی: اتفقت العلماء علی وجوب غسلهما، و ما علمت من رد ذلك سوی الطبری من فقهاء المسلمین، و الراضة من غیرهم ... (الجامع لأحكام القرآن، قرطبی، ج ۶ / ص ۹۲ / ذیل سورة مائده، آیه ۶)

۲. الانتصار، ص ۲، انتشارات شریف رضی، قم

۳. ایشان در سن ۲۳ سالگی کتاب تهذیب را تألیف نمودند. و در برخی فقرات نسبت به استادشان می‌فرمایند: أخبرنی الشیخ أیدہ الله تعالی، که معلوم می‌گردد استادشان در قید حیات بوده‌اند و در مجلدات بعدی می‌فرماید: الأستاذ رحمه الله.

همچنین فاضل هندی نسبت به خودشان فرموده‌اند: قد فرغت من تحصیل العلوم معقولها و منقولها و لم أكمل ثلاث عشرة سنة و شرعت فی التصنیف و لم أكمل إحدى عشرة، و صنفت (منیة الحریص علی فهم شرح التلخیص) و لم أكمل تسع عشرة سنة و قد کنت عملت قبله من کتبی ما ینیف علی عشرة من متون و شروح و حواش کالتلخیص فی البلاغة و توابعها و (الزبدة فی أصول الدین). و (الحوار البریعة فی أصول الشریعة) و شروحها و (الکاشف) و (حواشی علی عقائد النسفیة) و کنت ألقى من الدروس و أنا ابن عشر سنین شرحی التلخیص للتفتازانی مختصره و مطوله). و قد وفق الفاضل الهندی لتلخیص کتاب الشفاء - لأبی علی سینا - و هو فی السادسة عشرة من عمره. و إن تعرضت هذه النسخة للتلف و الاحراق ثم أعاد الكرة لتلخیصه فی السنة الثانية و العشرين من عمره. لكن هذا یکنفی فی بیان منزلته العلمیة و نبوغه المبکر. (کشف اللثام، الفاضل الهندی، ج ۱ / ص ۲۶)

و أن أقرن كل مسألة بدليل نحتج به على من خالفنا، موجب للعلم من ظاهر قرآن، أو سنة مقطوع بها، أو إجماع، أو دليل خطاب (مفهوم مخالف)، أو استصحاب حال - على ما يذهب إليه كثير من أصحابنا - أو دلالة أصل، أو فحوى خطاب (مفهوم موافق). و أن أذكر خبراً عن النبي 9، الذي يلزم المخالف العمل به و الانقياد له. و أن أشفع ذلك بخبر من طريق الخاصة المروى عن النبي 9 و الأئمة: (و درخواست کردید که ادله‌ای از طریق مخالفین نقل کنم که عمل به آنها بر مخالفین لازم است. و در کنار آن ادله، دلائلی را از طریق خودمان که منقول از پیامبر و ائمه: هست را ذکر کنم).

و إن كانت المسألة مسألة إجماع من الفرقة المحقة، ذكرت ذلك. و إن كان فيها خلاف بينهم أموات إليه. و أن أتعمد في ذلك الإيجاز و الاختصار، لأن ذلك يطول و ربما ملّ الناظر فيه.

و قد ذكرنا طرفاً كثيراً من ذلك في كتابنا المعروف بتهديب الأحكام، و كتاب الإستبصار، و إن كان هذان الكتابان مقصورين على ما نختص بروايته و أنا مجيبكم إلى ما سألتكم بعون الله و قوته حسب ما سألتكم. معتمداً فيه الإيجاز حسب ما اقترحتم، و من الله تعالى أستمد المعونة و التوفيق، بمنه و لطفه، إنه ولي ذلك و القادر عليه!

۳) مرحوم محقق در کتاب المعبر. البته این کتاب فقط تا باب حج است و یک دوره فقه کامل نیست ولی در همین مقداری که هست به اقوال اهل سنت نیز بعضاً اشاره می کنند.

۴) علامه حلی دو کتاب دارند که محض در فقه مقارن است: تذکرة الفقهاء و منتهی المطلب^۲

مقدمه و دلیل تألیف کتاب تذکرة الفقهاء: فإن الفقهاء عليهم السلام هم عمدة الدين و نقلة شرع رسول رب العالمين و حفظة فتاوى الأئمة المهديين، صلوات الله عليهم أجمعين و هم ورثة الأنبياء و الذين يفضل مدادهم على دماء الشهداء و قد جعل رسول الله 9 النظر إليهم عبادة و المجالسة لهم سعادة و اقتفاء أثرهم سيادة (همنشینی با فقهاء، سعادت می خواهد و آقایی در پیروی از ایشان است) و الإكرام لهم رضوان الله و الإهانة لهم سخط الله، فيجب على كل أحد تتبع مسالكهم و اقتفاء آثارهم و الاقتداء بهم في إيرادهم و إصدارهم و اتباعهم في إظهار شرع الله تعالى و إبانة أحكامه و إحياء مراسم دين الله و إعلان أعلامه.

قد عزمنا في هذا الكتاب الموسوم ب"تذکرة الفقهاء" على تلخيص فتاوى العلماء، و ذکر قواعد الفقهاء، على أحق الطرائق و أوثقها برهاناً، و أصدق الأقاويل و أوضحها بياناً - و هي طريقة الإمامية الآخذين دينهم بالوحي الإلهي، و العلم الرباني، لا بالرأى و القياس و لا باجتهاد الناس - على سبيل الإيجاز و الاختصار، و ترك الإطالة و الإكثار.

و أشرنا في كل مسألة إلى الخلاف، و اعتمدنا في المحاكمة بينهم طريق الإنصاف، إجابة لالتماس أحب الخلق إليّ و أعزهم على، و لدى محمد أمده الله تعالى بالسعادات، (این کتاب را به درخواست پسر عزیزم نوشته‌ام) و وفقه لجميع الخيرات و أيده بالتوفيق و سلك به نهج التحقيق و رزقه كل خير و دفع عنه كل شر و آتاه عمراً مديداً سعيداً و عيشاً هنيئاً رغيداً و وقاه الله كل محذور و جعلني فداءه في جميع الأمور^۳.

۱. الخلاف، الشيخ الطوسي، ج ۱ / ص ۴۵

۲. عمر شریف علامه در حین تألیف کتاب منتهی المطلب، کمتر از ۳۲ سال بوده است. و هنوز به سن بلوغ نرسیده بود که کتاب تبصرة المتعلمين را نوشتند.

۳. تذکرة الفقهاء، علامه حلی، ج ۱ / ص ۴

دلیل تألیف کتاب منتهی المطلب: قد وسمناه: (منتهی المطلب فی تحقیق المذهب) و نرجو من لطف الله تعالی أن يكون هذا الكتاب بعد التوفيق لإكماله، أنفع من غيره (از خداوند می‌خواهم که توفیق کامل کردن این کتاب را عنایت کند و این را نافع‌تر از کتب دیگرم قرار دهد).

أما أولاً: فبذكر الخلاف الواقع بين الأصحاب و المخالفين مع ذكر حججهم و الرد على الفاسد منها. و أما ثانياً: فباشتماله على المسائل الفقهية الأصلية و الفرعية على وجه الاختصار، فكان هذا الكتاب متميزاً عن غيره من الكتب^۱.

مؤلفین متأخر

(۵) مرحوم مغنیه در کتاب الفقه على المذاهب الخمسه، به آراء مذاهب فقهی اهل سنت نیز به طور مقارن می‌پردازد.
(۶) یکی از علمای جنوب لبنان هم کتاب الفقه على المذاهب الخمسه نوشته‌اند که تعلیق بر کتاب جزایری است.
(۷) کتب فقهی حقیر نیز بر مبنای فقه مقارن است و گاهی الفقه على المذاهب السبعة می‌باشد چون در برخی موارد نظرات اباضیه و ظاهریه و زیدیه را هم نقل می‌کنم. مانند کتب: الموجز فی السجن و النفی فی مصادر التشريع الإسلامی - النفی و التغریب فی مصادر التشريع الإسلامی - دراسات فقهیه فی مسائل الخلافیه - صوم عاشوراء بین السنة النبویه و البدعة الأمویة - موارد السجن فی النصوص و الفتاوی.

کلام استاد: متأسفیم که طرف مقابل شیعه، بدلیل تعصب حتی یک قدم بر نمی‌دارد. و در واقع اهمال مقصود می‌باشد. البته در دوران اخیر آقای یوسف قرضاوی کتاب فقه الزکاة نوشت، اما باز هم اعمال تعصب کرده و به گفته خودش برای اینکه فقه شیعه با نظرات اهل سنت مخلوط نشود، فقه الإمامیه را در آخر کتابش ذکر کرده است.

کتاب فقه الآل بین دعوی الإهمال و تهمة الإنتحال، تألیف امین بن صالح هران الحداء (وهابی بود و بعداً شیعه شد ولی تظاهر نکرده) می‌گوید: چرا جامعه تسنن به فقه شیعه اعتنایی نمی‌کنند؟! فقه شیعه فقه شاذی نیست^۲. البته اینگونه نیست که همه اهل سنت بی‌اعتنایی کنند بلکه عده‌ای از ایشان به این فقه توجه می‌کنند.

این کتاب پنج تقریظ دارد که دکتر عدّاب الحمّش یکی از آنان است و می‌نویسد: من علیه شیعه کتاب نوشته‌ام به نام اسطورة الفقه الجعفری و مورد تهاجم شیعه قرار گرفته‌ام.

و قد بدأ الخلاف فی أمتنا مبكراً جداً، و كان الخلاف السياسي هو الأفضح و الأبعد أثراً! (اختلاف در امت با شروع مسائل سیاسی بدتر شد) حتی إن بعض العلماء جعل مسائل سياسية من اصول الدين و جعل السكوت عمّا جرى من خلاف بين الصحابة، إلى درجة ذبح بعضهم بعضاً، و تكفير بعضهم لبعض من المعتقدات الدينية العينية! (وقتی دعواهای آنان تا حدّ کشتن بالا رفت، گفتند که سکوت نسبت به اعمال آنان، جزء دین است).

و إن الخلاف بين أهل السنة الطائفة الكبرى فی أمة الإسلام، و بين بقية فرق الإسلام سیاسی فی غالبیته العظمی!

۱. منتهی المطلب، علامه حلی، ج ۱ / ص ۴

۲. این مطلب اشاره به کلام ابن خلدون دارد که می‌گوید: و شدّ أهل البيت بمذاهب ابتدعوها و فقه انفرادوا به، (فقه اهل بیت، فقه شاذی است) و بنوه على مذہبهم فی تناول بعض الصحابة بالتدح، و على قولهم بعصمة الأئمة و رفع الخلاف عن أقوالهم، و هي كلها أصول واهية. و شدّ بمثل ذلك الخوارج (فقه آنان به مثل خوارج است). و لم يحفل الجمهور بمذاهبهم بل أوسعوا جانب الإنكار و التدح. فلا تعرف شيئاً من مذاهبهم و لا نروی كتبهم، و لا أثر لشي، منها إلا فی مواطنهم. فكتب الشيعة فی بلادهم و حيث كانت دولهم قائمة فی المغرب و المشرق و اليمن، و الخوارج كذلك. و لكل منهم كتب و تألیف و آراء فی الفقه غريبة. ثم درس مذهب أهل الظاهر اليوم بدروس أئمتهم و إنكار الجمهور على منتحلهم، و لم يبق إلا فی الكتب المجلدة. و ربما يعكف كثير من الطالبين، ممن تكلف بانتحال مذہبهم، على تلك الكتب، يروم أخذ فقههم منها و مذہبهم. فلا يحلو بطائل، و يصير إلى مخالفة الجمهور و إنكارهم عليه. و ربما عد بهذه النحلة من أهل البدع بتلقيه العلم من الكتب، من غير مفتاح المعلمين. (تاریخ ابن خلدون، ج ۱ / ص ۴۴۶)

فليس من اصول الدين ترتيب أفضلية الصحابة على حسب ترتيبهم في الخلافة! و ليس حديث العشرة المبشرين بالجنة إلا حديثاً سياسياً. و لماذا عشرة فقط، و لماذا العشرة كلهم من قريش، ليس فيهم أنصاريّ واحد؟! و الله تعالى يقول: (و السابقون الأولون من المهاجرين و الأنصار و الذين اتبعوهم بإحسان رضى الله عنهم و رضوا عنه و أعد لهم جنات تجرى تحتها الأنهار خالدین فیها أبداً ذلك الفوز العظيم) سورة توبه / آیه ۱۰۰

فهؤلاء عشرات من المهاجرين و عشرات من الأنصار، كلهم رضى الله عنهم و رضوا عنه، و كلهم في الجنة؛ بنص القرآن الذى لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه بينما يأتي الباطل أكثر أحاديث الفضائل و المذام!

و لست أدري بم يفضلُ عبدالرحمن بن عوف على عبدالله بن مسعود؟ و بم يفضل سعيد بن زيد على معاذ بن جبل؟ ...

وقتی که به فقه شیعه می‌رسد، کلام مؤلف را (که گفته بود: بعضی از اهل سنت به فقه شیعه توجه می‌کنند) نمی‌پذیرد و می‌گوید: بید آننى لا أوافقہ، على أن اهل السنة لم يهملوا علوم آل البيت: من عقائد و فقه و حديث و تفسير و غيره؛ بل أهملوها غاية الإهمال و لم يوردوها في كتب الفقه و الفتوى إلا حين يريدون ردّ دعوى المخالف (وقتی می‌خواهند حرف شیعه را ردّ کنند، به کلام اهل بیت استناد می‌کنند. مانند استناد به کلام محمد بن حنفیه که از جانب امیرالمؤمنین نقل کرده بود، در جریان ازدواج موقت) أو حين تكون موافقة الآل فيها تقوية لمذهبهم! و نقله المسائل من كتب الرواية غالباً (اگر هم در مواردی آراء اهل بیت نقل گردیده است، موجب نقض ادعای ما نمی‌شود)، لا ینفی ندرّة وجود أقوال أئمة آل البيت في كتب الفقه و الفتوى في بابة الاحتجاج بها!

۱. دو نمونه از موارد عده‌ای که از کلام اهل بیت: برای تقویت اعتقادات خودشان بهره برده‌اند:

(الف) مزى در تهذيب الكمال، ج ۵ / ص ۷۴ - ۹۸، در شرح حال امام صادق 7، با استناد دروغین کلماتی به امام صادق 7، بیشتر به احوالات ابوبکر پرداخته است.

جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن أبی طالب القرشي الهاشمی أبو عبد الله المدني الصادق و أمه أم فروة بنت القاسم بن محمد بن أبی بکر الصديق و أمها أسماء بنت عبد الرحمن بن أبی بکر الصديق و لذلك كان يقول ولدني أبو بكر مرتين روى عن عبيد الله بن أبی رافع كاتب علی ت و عروة بن الزبير و عطاء بن أبی رباح و جده لأمه القاسم بن محمد بن أبی بکر الصديق و أبيه أبی جعفر محمد بن علی الباقر و محمد بن مسلم بن شهاب الزهري و محمد بن المنكدر و ...

- قال أبی لجعفر بن محمد إن لی جاراً یزعم أنك تبرأ من أبی بکر و عمر فقال جعفر بریء الله من جارك والله إنی لأرجو أن ینفعنی الله بقرابتی من أبی بکر و لقد اشتکیت شکایة فأوصیت إلى خالی عبد الرحمن بن القاسم.

- قال هشام بن یونس عن سفیان بن عیینة حدثونا عن جعفر بن محمد و لم أسمعہ منه قال کان آل أبی بکر یدعون علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم آل رسول الله صلی الله علیه وسلم.

- سألت أباً جعفر محمد بن علی و جعفر بن محمد عن أبی بکر و عمر فقالا لی یا سالم تولهما و ابرأ من عدوهما فإنهما کانا إمامی هدی قال و قال لی جعفر بن محمد یا سالم أیسب الرجل جده أبو بکر جدی لا نالنتی شفاعة محمد صلی الله علیه وسلم يوم القيامة إن لم أکن أتولهما و أبرأ من عدوهما.

- قال دخلت علی جعفر بن محمد أعوده و هو مريض فقال اللهم إنی أحب أباً بکر و عمر و أتولهما اللهم إن کان فی نفسی غیر هذا فلا تالنتی شفاعة محمد صلی الله علیه وسلم.

- قال سمعت جعفر بن محمد یقول ما أرجو من شفاعة علی شیئاً إلا و أنا أرجو من شفاعة أبی بکر مثله و لقد ولدنی مرتین.

- حدثنا عبد الجبار بن العباس الهمدانی أن جعفر بن محمد أتاهم و هم یریدون أن یرتحلوا من المدینة فقال إنکم إن شاء الله من صالحی أهل مصرکم فأبلغوهم عنی من زعم أنى إمام مفترض الطاعة فأنا منه بریء و من زعم أنى أبرأ من أبی بکر و عمر فأنا منه بریء.

- حدثنا یحیی بن سلیم عن جعفر بن محمد قال إن الخبثاء من أهل العراق یزعمون أنا نفع فی أبی بکر و عمر رضى الله عنهما و هما والداى.

- حدثنا حنان بن سدير قال سمعت جعفر بن محمد و سئل عن أبی بکر و عمر فقال إنک تسألنی عن رجلین قد أكلا من ثمار الجنة.

- حدثنا عمرو بن قيس الملائی قال سمعت جعفر بن محمد یقول بریء الله ممن تبرأ من أبی بکر و عمر.

- قال عبد العزيز بن محمد الأزدي عن حفص بن غياث سمعت جعفر بن محمد یقول ما یسرني بشفاعة أبی بکر2 هذا العمود ذهباً یعنی سارية من سواری المسجد.

(ب) درباره حدیث فاطمة بضعة منی، می‌گویند: امام سجاده 7 فرموده است: وقتی که جلّم امیرالمؤمنین 7 می‌خواست با دختر ابوجهل ازدواج کند، پیامبر 9 ناراحت شدند و فرمودند: دختر یک مسلمان با دختر یک کافر در یک خانه جمع نمی‌شوند و این حدیث را فرمودند.
۲. فقه الآل، الشیخ أمین بن صالح هران الحدهاء، دار الایمان - دمشق، ص ۱۰

نکته: چنانکه مرحوم اربلی به ابن جوزی اعتراض می کند که در کتاب *صفة الصفوة*، نام افراد زیادی را ذکر می کنی و بسیاری از آنان را حتی نمی شناسی اما به عنوان اینکه می گفته اند که انسان خوبی است و قبر او حاجت می دهد، نامشان را به عنوان *صفة الصفوة* آورده ای. افرادی را ذکر کرده ای که نجاست و طهارت را نمی دانند و قادر به تشخیص مسلمات هم نیستند، اما نامی از اهل بیت پیامبر اکرم: نمی آوری؟!

(کلام مرحوم اربلی که در جزوه سال قبل بوده است) اگر نیاز به اصلاح دارد لطفا اعمال بفرمایید.

من أغرب الأشياء و أعجبها إنهم يقولون، إن قوله 9 (فی مرض الموت) مرّوا ابابکر فلیصلی بالناس نص خفی فی تولیته الأمر و هو علی تقدیر صحته لا یدل علی إمامته و

تعجب میکنیم! چیزهایی که مهم نیست و نص مخفی میباشد را محکم اخذ میکنید اما نصوص جلی در مورد علی بن ابیطالب⁷ را به هر راهی که شده رد میکند و همینهایی که به نص خفی تمسک میکنند، متی سمعوا حدیثاً فی أمر علی⁷ نقلوه علی وجهه (توجهش میکنند. غماری در کتاب *فتح الملک العلام* میگوید: اگر ذهبی به حدیثی در فضل علی بن ابیطالب برسد به هر نحوی که شده حدیث را ضعیف میکند، چه به حق باشد یا باطل) و صرّفوه عن مدلوله و أخذوا فی تأویله بأبعد احتمالاته، مُنْکِبِينَ عَنِ الْمَفْهُومِ مِنْ صَرِيحِهِ أَوْ طَعْنُوا فِي رَاوِيهِ وَ ضَعُفِهِ وَ ان كانوا من اعيان الرجال و ذوی الأمانة فی غیر ذلك (اما در جای دیگر به همین اشخاص ضعیف تمسک میکنند) هذا مع كون معاوية و عمروبنعاص و المغيرة و عمران الخارجي و غیرهم من رجال الحديث عندهم. و متی ورد عن زين العابدين أو عن ابنه الباقر و غیرهم نبذوا روايته و اعرضوا عنها (روایتش را کنار میگذارند) ولم یسمعوها و قالوا رافضی لا اعتماد علی مثله و ان تلطفوا قالوا شیعی وما لنا لنقله (اگر لطف کنند نمیگویند رافضی بلکه میگویند شیعی) آقای اربلی اهل اربیل عراق است و تا آخر عمر میان اهل سنت بوده است و میگوید: اینها اسم امامان ما را هم بلد نیستند و اگر بلد باشند، نمیتوانند درست بشمارند، در حالیکه همینها حریص هستند بر یادگیری اسم روات و شعراء و آدمهای جلف و کسانی که چند بیت شعر بیشتر ندارند و اسامی مغنیه و آوازه خوانهای مرد و زن و اینکه چگونه آواز میخوانند و لحن هر کدام چگونه است و حتی اسامی خُنُثاها را یادداشت میکنند (کتاب *مجمع الأمثال میدانی بابی* دارد به نام *باب المختثین*) اسامی دیوانهها و زُمانگوها را میآورند اما همین افراد، «یرغبون عن قوم جدّهم النبی و أبوهم الوصی و أمّهم فاطمة و جدّتهم خدیجه و» سپس میافزاید خودم دیدم فردی که از قضاة و مدرّسین شهر بود و میگفت زیارت موسی بن جعفر مهم نیست و هرگاه با هم به حرم موسی بن جعفر⁷ میرفتیم، بیرون صحن مینشست تا من برگردم. ولی همین آقا زیارت قبور فقراء صوفیه، دیوانهها و افرادی که نجاست و طهارت را رعایت نمیکردند، میرفت. دلیل رفتار او این است که عقیده شان همین است و اینها هم جزء همان بلهائ و ... هستند.

اگر به این افراد بگویند که آیا شما دوستدار اهل بیت هستید؟ إعتذروا و أنکروه و هرگاه کتابی در فضائل اهل بیت ببینند، عَدَهُ من الحذر (هیچ کس ایراد بر حموی نی نگرفته و ذهبی میگوید استاد من است اما کتابش به درد نمیخورد، چون در کتاب او فضائل و بحث توسل آمده است)^۱

فصل چهارم: مصادر التشريع عند الفریقین

مصادر تشريع نزد اهل سنت، دو قسم می باشد:

۱- ادله ای که تقریباً مورد اتفاق آنان است: کتاب، سنت، اجماع، قیاس.

۲- ادله ای که استناد به آنها مورد اختلاف است: - مذهب الصحابی - اجماع اهل المدينة - المصالح المرسله

- الاستصحاب - العرف - استقراء - استحسان

در توضیح مصالح مرسله می گویند: قالوا: إن الاستصلاح هو: "العمل بمقتضى المصلحة المرسله إذا لم یصادم نصاً"، أو هو: "بناء الحكم على المصلحة المرسله". و اختلفوا فی تعریف "المصلحة المرسله": ۱- فقيل: "إنها ما لا تستند إلى أصل كلي و لا جزئى". ۲- و قيل: "إنها كل منفعة داخله فی مقاصد الشرع دون أن يكون لها شاهد بالاعتبار أو الإلغاء". ۳- و قيل: "إنها المصلحة التي لا نص على اعتبارها، و لا على منعها من الشارع".

و قریب من هذا المعنى تفسير المحقق الحلی و المحقق القمی - من فقہائنا - للمصلحة المرسله، فإنهما قسما المصلحة إلى معتبرة، و ملغاة، و مرسله، فالمرسله هي التي لم يعتبرها الشارع و لم یلغها. ... ثم قسم المصالح إلى ثلاثة أقسام، فقال: "و المصالح: إما معتبرة فی الشرع، و لو بالحكم القطعی من العقل (عقل خالی از شواهد)، من جهة إدراك مصلحة خالية عن المفسدة، كحفظ الدين، و النفس، و العقل، و المال، و النسل، فقد اعتبر الشارع صيانتها و ترك ما يؤدي إلى فسادها.

و إما ملغاة، كإيجاب صيام الشهرين لأجل الكفارة على الغنى حتما، لكونه أجز له. (برای فرد غنی كفاره ای بدتر از دو ماه روزه گرفتن نیست. این مصلحت است اما مورد تأیید شارع نیست)

و إما مرسله، یعنی لم يعتبرها الشارع و لا ألغاه، و كانت راجحة و خالية عن المفسدة. و هذا هو الذي ذهب إلى حجيته بعض العامة، و نفاها أصحابنا و أكثر العامة، و هو الحق...". ثم أخذ يستدل على نفي الحجية عن هذا القسم، و يناقش حجة القائلين به^۱.

۱. دلیل اینکه گفتیم تقریباً، چون صاحب کتاب إعلام الموقعین اشکالاتی را بر قیاس وارد می کند:

(فصل أخطاء أصحاب القياس) و أما أصحاب الرأى و القياس فإنهم لما لم يعتنوا بالنصوص و لم يعتقدوها وافية بالأحكام و لا شاملة لها و غلاتهم على أنها لم تف بعشر معشارها فوسعوا طرق الرأى و القياس و قالوا بقياس الشبه و علقوا الأحكام بأوصاف لا يعلم أن الشارع علقها بها و استنبطوا عللا لا يعلم أن الشارع شرع الأحكام لأجلها ثم اضطرهم ذلك إلى أن عارضوا بين كثير من النصوص و القياس ثم اضطربوا فتارة يقدمون القياس و تارة يقدمون النص و تارة يفرقون بين النص المشهور و غير المشهور و اضطربهم ذلك أيضا إلى أن اعتقدوا في كثير من الأحكام أنها شرعت على خلاف القياس.

فكان خطأهم من خمسة أوجه: أحدهما: ظنهم قصور النصوص عن بيان جميع الحوادث. الثاني: معارضة كثير من النصوص بالرأى و القياس. الثالث: اعتقادهم في كثير من الأحكام الشرعية أنها على خلاف الميزان و القياس و الميزان هو العدل فظنوا أن العدل خلاف ما جاءت به من هذه الأحكام. الرابع: اعتبارها عللا و أوصافا لم يعلم اعتبار الشارع لها و إلغائهم عللا و أوصافا اعتبرها الشارع كما تقدم بيانه. الخامس: تناقضهم في نفس القياس كما تقدم أيضا.

و نحن نعقد ههنا ثلاثة فصول: الفصل الأول: في بيان شمول النصوص للأحكام و الاكتفاء بها عن الرأى و القياس. الفصل الثاني: في سقوط الرأى و الاجتهاد و القياس و بطلانها مع وجود النص. الفصل الثالث: في بيان أن أحكام الشرع كلها على وفق القياس الصحيح و ليس فيما جاء به الرسول ص حكم يخالف الميزان و القياس الصحيح.

و هذه الفصول الثلاثة من أهم فصول الكتاب و بها يتبين للعالم المنصف مقدار الشريعة و جلالتها و هيمنتها و سعتها و فضلها و شرفها على جميع الشرائع و أن رسول الله ص كما هو عام الرسالة إلى كل مكلف فرسلته عامة في كل شيء من الدين أصوله و فروعه و دقيقه و جليله فكما لا يخرج أحد عن رسالته فكذلك لا يخرج حكم تحتاج إليه الأمة عنها و عن بيانه له و نحن نعلم أننا لا نوفي هذه حقها و لا تقارب و أنها أجل من علومنا و فوق إدراكنا و لكن ننبه أدنى تنبيه و نشير أدنى إشارة إلى ما يفتح أبوابها و ينهج طرقها والله المستعان و عليه التكلان. (إعلام الموقعين عن رب العالمين، ابن قيم الجوزية، ج ۱ / ص ۳۴۹)

۲. الموسوعة الفقهية الميسرة، محمد على الأنصاري، ج ۲ / ص ۴۴۸

در توضيح استحسان مى گویند: الأصل الثالث: من الأصول الموهومة الاستحسان و قد قال به أبو حنيفة، و قال الشافعى: من استحسنت فقد شرع ورد الشئ قبل فهمه محال، فلا بد أولاً من فهم الاستحسان، و له ثلاثة معان:

الأول: و هو الذى يسبق إلى الفهم ما يستحسنه المجتهد بعقله، و لا شك فى أنا نجوز ورود التعبد باتباعه عقلاً، بل لو ورد الشرع بأن ما سبق إلى أو هامكم أو استحسنتموه بعقولكم أو سبق إلى أو هام العوام مثلاً فهو حكم الله عليكم لجوزناه، و لكن وقوع التعبد لا يعرف من ضرورة العقل و نظره، بل من السمع، و لم يرد فيه سمع متواتر و لا نقل آحاد، و لو ورد لكان لا يثبت بخبر الواحد، فإن جعل الاستحسان مدركا من مدارك أحكام الله تعالى ينزل منزلة الكتاب و السنة و الاجماع، و أصلاً من الأصول لا يثبت بخبر الواحد، و مهما انتفى الدليل وجب النفي.

المسلک الثانى: أنا نعلم قطعاً إجماع الأمة قبلهم، على أن العالم ليس له أن يحكم بهواه و شهوته من غير نظر فى دلالة الأدلة، و الاستحسان من غير نظر فى أدلة الشرع حكم بالهوى المجرد، و هو كاستحسان العامى، و من لا يحسن النظر فإنه إنما جوز الاجتهاد للعالم دون العامى، لأنه يفارقه فى معرفة أدلة الشريعة، و تمييز صحيحها من فاسدها، و إلا فالعامى أيضاً يستحسن، و لكن يقال: لعل مستند استحسانك وهم و خيال لا أصل له، و نحن نعلم أن النفس لا تميل إلى الشئ إلا بسبب مميل إليه، لكن السبب ينقسم إلى ما هو وهم و خيال إذا عرض على الأدلة لم يتحصل منه طائل، و إلى ما هو مشهور من أدلة الشرع، فلم يميز المستحسن ميله عن الأوهام و سوابق الرأى إذا لم ينظر فى الأدلة و لم يأخذ منها، و لهم شبه ثلاث:

الشبهة الأولى: قوله تعالى: (و اتبعوا أحسن ما أنزل إليكم - الزمر: ٥٥) و قال: (الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه - الزمر: ٨١) قلنا اتباع أحسن ما أنزل إلينا هو اتباع الأدلة، فبينوا أن هذا مما أنزل إلينا، فضلاً عن أن يكون من أحسنه، و هو كقوله تعالى: (و اتبعوا أحسن ما أنزل إليكم من ربكم - الزمر: ٥٥) ثم نقول: نحن نستحسن إبطال الاستحسان، و أن لا يكون لنا شرع سوى المصدق بالمعجزة، فليكن هذا حجة عليهم. الجواب الثانى: أن يلزم من ظاهر هذا اتباع استحسان العامى و الطفل و المعتوه، لعموم اللفظ، فإن قلت: المراد بعض الاستحسانات، و هو استحسان من هو من أهل النظر، فكذلك نقول: المراد كل استحسان صدر عن أدلة الشرع، و إلا فأى وجه لاعتبار أهلية النظر فى الأدلة مع الاستغناء عن النظر.

الشبهة الثانية: قوله صلى الله عليه وسلم: ما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن، و لا حجة من أوجه: الأول: أنه خبر واحد لا تثبت به الأصول. الثانى: أن المراد به ما رآه جميع المسلمين، لأنه لا يخلو أن يريد به جميع المسلمين أو آحادهم، فإن أراد الجميع فهو صحيح إذ الأمة لا تجتمع على حسن شئ إلا عن دليل، و الاجماع حجة، و هو مراد الخبر، و إن أراد الآحاد لزم استحسان العوام، فإن فرق بأنهم ليسوا أهلاً للنظر قلنا: إذا كان لا ينظر فى الأدلة فأى فائدة لأهلية النظر. الثالث: أن الصحابة أجمعوا على استحسان منع الحكم بغير دليل و لا حجة، لانهم مع كثرة وقائعهم تمسكوا بالظواهر و الاشباه، و ما قال واحد: حكمت بكذا وكذا لاني استحسنته و لو قال ذلك لشددوا الإنكار عليه و قالوا: من أنت حتى يكون استحسانك شرعاً و تكون شارعاً لنا، و ما قال معاذ حيث بعثه إلى اليمن أنى أستحسن، بل ذكر الكتاب و السنة و الاجتهاد فقط.

الشبهة الثالثة: إن الأمة استحسنت دخول الحمام من غير تقدير أجرة و عوض الماء و لا تقدير مدة السكون و اللبث فيه، و كذلك شرب الماء من يد السقاء بغير تقدير العوض، و لا مبلغ الماء المشروب، لان التقدير فى مثل هذا قبيح فى العادات، فاستحسنوا ترك المضايقة فيه، و لا يحتمل ذلك فى إجارة و لا بيع، و الجواب من وجهين: الأول: أنهم من أين عرفوا أن الأمة فعلت ذلك من غير حجة و لا دليل، و لعل الدليل جريان ذلك فى عصر رسول الله صلى الله عليه وسلم مع معرفته به و تقريره عليه، لأجل المشقة فى تقدير الماء المشروب و المصبوب فى الحمام و تقدير مدة المقام و المشقة سبب الرخصة. الثانى: أن نقول شرب الماء بتسليم السقاء مباح، و إذا

أُتلف ماءه فعليه ثمن المثل، إذ قرينة حاله تدل على طلب العوض فيما بذله في الغالب، و ما يبذل له في الغالب يكون ثمن المثل فيقبله السقاء، فإن منع فعليه مطالبته، فليس في هذا إلا الاكتفاء في معرفة الإباحة بالمعاطاة و القرينة، و ترك المماسكة في العوض، و هذا مدلول عليه من الشرع، و كذلك داخل الحمام مستبيح بالقرينة، و متلف بشرط العوض بقرينة حال الحمامي، ثم ما يبذله إن ارتضى به الحمامي و اكتفى به عوضاً أخذه و إلا طالبه بالمزيد إن شاء، فليس هذا أمراً مبدعاً و لكنه منقاس و القياس حجة.

التأويل الثاني: للاستحسان قولهم المراد به دليل يتقدم في نفس المجتهد لا تساعده العبارة عنه، و لا يقدر على إبرازه و إظهاره، و هذا هوس، لان ما لا يقدر على التعبير عنه لا يدري أنه وهم و خيال أو تحقيق، و لا بد من ظهوره ليعتبر بأدلة الشريعة لتصححه الأدلة أو تزيفه، أما الحكم بما لا يدري ما هو فمن أين يعلم جوازه، أبضرة العقل أو نظره أو بسمع متواتر أو آحاد، و لا وجه لدعوى شئ من ذلك، كيف و قد قال أبو حنيفة: إذا شهد أربعة على زنا شخص لكن عين كل واحد منهم زاوية من زوايا البيت و قال: زنى فيها، فالقياس أن لا حد عليه، لكننا نستحسن حده، فيقول له، لم يستحسن سفك دم مسلم من غير حجة إذ لم تجتمع شهادة الأربعة على زنا واحد، و غايته أن يقول: تكذيب المسلمين قبيح، و تصديقهم وهم عدول حسن، فنصدقهم و نقدر دورانه في زنية واحدة على جميع الزوايا، بخلاف ما لو شهدوا في أربعة بيوت، فإن تقدير التزاحف بعيد، و هذا هوس، لأننا نصدقهم و لا نرجم المشهود عليه، كما لو شهد ثلاثة، و كما لو شهدوا في دور و ندرأ الرجم من حيث لم نعلم يقينا اجتماع الأربعة على شهادة واحدة فدرء الحد بالشبهة أحسن، كيف و إن كان هذا دليلاً، فلا ننكر الحكم بالدليل، و لكن لا ينبغي أن يسمى بعض الأدلة استحساناً.

التأويل الثالث: للاستحسان، ذكره الكرخي و بعض أصحاب أبي حنيفة ممن عجز عن نصره الاستحسان، و قال: ليس هو عبارة عن قول بغير دليل، بل هو دليل، و هو أجناس، منها: العدول بحكم المسألة عن نظائرها بدليل خاص من القرآن، مثل قوله: مالي صدقة، أو لله على أن أتصدق بمالي، فالقياس لزوم التصديق بكل ما يسمى مالا، لكن استحسن أبو حنيفة التخصيص بمال الزكاة، لقوله تعالى: (خذ من أموالهم صدقة - التوبة: ٣٠١) و لم يرد إلا مال الزكاة. و منها: أن يعدل بها عن نظائرها بدليل السنة، كالفرق في سبق الحدث و البناء على الصلاة بين السبق و التعمد على خلاف قياس الاحداث و هذا مما لا ينكر، و إنما يرجع الاستنكار إلى اللفظ، و تخصيص هذا النوع من الدليل بتسميته استحساناً من بين سائر الأدلة، والله أعلم!